

تفسير احمد

جزء - (15)

سورة الاسراء
Ketabton.com

ترجمه و تفسير سورة «الاسراء»

تتبع و نگارش: امين الدين سعيدى - سعيد افغانى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سُورَةُ الْإِسْرَاءِ
سُورَةُ بَنِي إِسْرَائِيلَ [الْإِسْرَاءِ]
جزء 15

سوره اسراء یا بنی اسرائیل در مکه نازل شده و دارای یکصدویازده آیت و دوازده رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره؛ به جهت کلمه اول آن، «سبحان» و به خاطر داستان سفر معراج، «اسراء» و به سبب بازگویی داستان بنی اسرائیل، به «بنی اسرائیل» نامگذاری شده است. کلمه اسراء در زبان عربی به معنی سیر شبانه است. و اسراء سفری ملکوتی است که از مسجد الاقصی، به هدف دیدن آیات الهی، سوغاتی اش اخبار آسمانها و ملکوت و بالا بردن سطح فهم بشر از این دنیای مادی بوده است. در آیه اول این سوره به طور خاص به سفر رسول الله صلی الله علیه وسلم از مسجد الحرام به مسجد الاقصی ذکر بعمل آمده. قابل تذکر است که: معراج، مقدس ترین سفر در طول تاریخ بشریت بوده، که پیامبر صلی الله علیه وسلم است، مسافر این سفر بود. ناگفته نباید گذاشت که: این سفر مقدس از مکان مقدس یعنی مسجد الحرام آغاز شده است. همچنان مفسران در وجه تسمیه این سوره می نویسند: این سوره بدان جهت «اسراء» نامیده شد که متضمن اخبار از رویداد عظیم و معجزه بزرگ سیردادن شبانگاهی خاتم انبیاء و مرسلین حضرت محمد صلی الله علیه و سلم از مکه به سوی مسجد الاقصی در بخش جزئی از یک شب است، معجزه ای که خود دلیل روشن قدرت خدای عزوجل و گرامی داشت بزرگی برای رسول معظم صلی الله علیه و سلم وی است. از اینکه بخش قابل توجهی از این سوره در آغاز و پایان، به داستان بنی اسرائیل پرداخته است، بناً این سوره بنام سوره «بنی اسرائیل» نیز مسمی می باشد.

فضیلت سوره:

در بیان فضیلت این سوره از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «رسول الله صلی الله علیه وسلم هر شب سوره های بنی اسرائیل و زمر را تلاوت می کردند.

تعداد آیات کلمات و حروف سوره:

طوری که یادآور شدیم، سوره بنی اسرائیل از جمله سوره های مکی می باشد، مگر هشت آیات این سوره مدنی است، و هشت آیات مدنی آن از آیه مبارکه: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِيَنا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِي عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَأْتِيكَ خَلِيلًا» (73) و به آخر سوره ختم می شود، و این سوره بعد از سوره قصص، و پیش از سوره یونس نازل گردیده است.

این سوره دارای (12) دوازده رکوع، و (111) یک صد و یازده آیت، و (1582) یک هزار و پنج صد و هشتاد و دو کلمه، و (6710) شش هزار و هفت صد و ده حرف، و (2989) دو هزار و نه صد و هشتاد و نه نقطه است. (قابل تذکر است: نظر علماء در مورد

تعداد کلمات، حروف آن متفاوت است که تفصیل آن را می‌توانید در سوره طور تفسیر احمد مطالعه فرمایید.)

محتوای سوره الاسراء:

سوره اسراء طوری که در فوق هم یاد آور شدیم از جمله سوره های مکی بوده و با تسبیح و تقدیس الله می‌آغازد، و با حمد و ثنای او پایان می‌پذیرد. در این سوره موضوعات و مباحث گوناگونی مطرح بحث گردیده که بیشتر آنها درباره عقیده است. برخی از آنها نیز راجع به ارکان و اصول رفتار شخص و گروهی و آداب و رسوم استوار بر عقیده است.

طوری که یادآور شدیم؛ بصورت کل سوره‌ی اسراء از جمله سوره‌های مکی است که به امور عقیده و اصول دین یعنی: «توحید و رسالت و بعثت و حشر» توجه دارد. نصایح سودمند و مبارزه با هرگونه شرک، ظلم و انحراف، سنت‌ها و قوانین فردی و اجتماعی در تاریخ، تاریخچه آدم و ابلیس، پیامبر اسلام و موقعیت آن حضرت در مکه، بیان شده است.

عنصر مهم و چشمگیر در این سوره عبارت است از شخصیت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و معجزات درخشانی که از جانب الله متعال در تأیید او آمده و نیز دلایل قاطعی که در راستای تصدیق رسالت پیامبر صلی الله علیه و سلم وارد شده‌اند.

- این سوره از موضوع بزرگ و مهم معجزه‌ی ختم رسالت و نبوت؛ یعنی، رویداد اسراء در پاسی از شب از مکه به مسجدالاقصی - که نشان قدرت پروردگار و بزرگداشت از وجود مبارک پیامبر والا مقام است - خبر می‌دهد.

- در این سوره داستان‌هایی هم درباره بنی اسرائیل به بیان گرفته شده است، که بخشی از آن درباره مسجدالاقصی یا بیت‌المقدس است، مکانی که اسراء، یعنی سفر زمینی معراج تا آنجا صورت گرفته است.

- همچنین در این سوره از بعضی از آداب اجتماعی و اخلاق نیکو صحبت بعمل آمده و بر آن اصرار ورزیده و از مردم دعوت بعمل آمده است که خود و جامعه خویش را به آن مزین و ملابس این رهنمودها و دروس حیاتی؛ با نهی از شرک، آغاز می‌شود، و در باره: خوبی و نیکی به پدران و مادران، دادن حق خویشاوندان به خویشاوندان، دادن حق مسکینان و ابن سبیل، تحریم کشتن اولاد، تحریم زنا، تحریم قتل، نگاهداری و حفاظت اموال یتیمان، وفا به عهد، پیمان‌ها و ترازو را به تمام و کمال دادن و برکشیدن، بر حق ماندگار ماندن، و نهی از تکبر و خودبزرگ‌بینی و غیره که در نهایت این دروس با حذر داشتن از شرک به پایان می‌رسد.

- طوری که یاد آور شدیم؛ در سوره الاسراء از گمراهی‌های مشرکین بحث بعمل آمده است، آنهایی که داشتن همسر و فرزند را به خدا نسبت دادند. چیزی که جای تعجب و شگفتی است این است که آنها خود از داشتن دختران متنفرند اما با این وجود آنها را به خدای علی و کبیر نسبت می‌دهند، خدایی که از شبیه و مانند منزله است.

- همچنین در این سوره از مبحث حشر و نشر و معاد بحث به عمل آمده، و دلایل قوی و براهین بینظیر را بر امکان وقوع آن اقامه کرده است، آنگاه از قرآن، آن معجزه‌ی ابدی حضرت محمد صلی الله علیه و سلم بحث به میان آورده و لجبازی و سرسختی مشرکین را در مطرح کردن خواسته‌هایشان یادآور شده است. آنها غیر از قرآن،

معجزه‌ی دیگری را می‌خواستند؛ از قبیل این که برای آنها رودخانه بجوشد و مکه به باغ و بستان تبدیل شود.

- همچنان گوشه‌ای از داستان آدم و ابلیس و بزرگداشت مقام انسان در این سوره نیز مطرح بحث گردیده است.
- و سرانجام این سوره با منزّه دانستن خدا از داشتن شریک و فرزند و دیگر صفات که بیانگر ضعف و نقص هستند، خاتمه می‌یابد: **وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَّلِيٌّ مِّنَ الدَّلِّ وَ كَبِّرُهُ تَكْبِيرًا.**

ارتباط سوره اسرا با سوره نحل:

الف: در آخر سوره ی نحل آیه 124 می‌فرماید: «إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا...» در این سوره، شریعت و قانون «اهل سبت» و موقعیت آن را که در تورات آمده است، تفسیر می‌کند. ابن جریر به نقل از ابن عباس می‌گوید: تمام روؤس مطالب تورات در پانزده آیه ی سوره ی اسرا موجود است.

ب: خداوند در پایان سوره ی نحل به پیامبر دستور می‌دهد تا در برابر اذیت و آزار و افتراهای مشرکان و دشمنان - که او را دروغگو، جادوگر و شاعر می‌پندارند - بردبار باشد. در سوره ی اسرا به شرف و کرامت و منزلت والای او نزد پروردگارش می‌پردازد. پس به همین مناسبت سر آغاز سوره، یادی از مقام بلند مرتبه ی اوست.

ج: هر دو سوره نعمتهای فراوان را - که الله متعال به انسان ارزانی داشته - برمی‌شمارند و حتی سوره ی نحل را «سورة النعم» گفته‌اند.

د: در سوره ی نحل به روشنی می‌گوید که: قرآن از سوی پروردگار آمده است، کلام فرشته و بشر نیست. سوره ی اسرا هدف جوهری (اصلی و خلاصه و زبده ی هر چیز) قرآن را بیان می‌نماید.

ه: در سوره ی نحل به شیوه ی استفاده ی درست از تولید و محصولات زمین اشاره کرده است، در این سوره به قواعد و شیوه ی زندگی اجتماعی مانند: نیکویی با پدر و مادر، بخشش به نزدیکان و نیازمندان و در راه ماندگان، حرام بودن قتل و زنا و خوردن مال یتیم، مراعات کردن وزن و پیمان‌ها از روی عدل و داد و باطل بودن پیروی کورکورانه و بدون علم و آگاهی اشاره می‌کند. (بنقل از تفسیر فرقان)

داستان سفر زمینی و آسمانی:

داستان اسراء یا سفر زمینی، و همراه با آن داستان معراج یا سفر آسمانی، هر دو این سفر در یک شب صورت پذیرفته است.

اسراء از مسجد الحرام در مکه با مسجد الاقصی، در بیت المقدس بوده است. معراج از بیت المقدس تا آسمانهای بالا و سدره‌المنتهی، آن جهان غیبی و مجهول برای ما، صورت گرفته است ... درباره داستان معراج روایتهای گوناگونی نقل شده است، و پیرامون آن مجادله‌های زیادی درگرفته است و تا به امروز نیز ادامه پیدا کرده است.

درباره مکانی که معراج از آنجا آغاز گردیده است، اختلاف رای است. برخی از مفسران بدین عقیده اند که این سفر از خود مسجدالحرام آغاز شده است -ظاهر هم همین است - از پیغمبرصلی الله علیه وسلم روایت گردیده است که فرموده است:

«بینما أنا فی المسجد فی الحجر عند البیت بین النائم والیقظان إذا تانی جبرئیل علیه السلام بالبراق» بدان هنگام که من در مسجد الحرام در حجر نزدیک بیت بودم و حالی و وضعی داشتم میان خواب و بیدار، ناگهان جبرئیل علیه السلام براق را برای من آورد. گفته شده است که معراج پیغمبر صلی الله علیه و سلم از منزل ام هانی دختر ابوطالب آغاز گردیده است. مراد از مسجد الحرام هم حرم است. چرا که حرم مسجد الحرام را نیز دربر دارد و محیط بر آن است. از ابن عباس روایت شده است که گفته است: حرم سراسر آن، مسجد است.

روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در منزل ام هانی پس از نماز عشاء در خواب بود، از همان جا او را به معراج بردند و در همان شب برگشت. پیغمبر صلی الله علیه و سلم داستان را برای ام هانی روایت کرد و فرمود: «مثل لی النبیون فصلیت بهم». پیغمبران برایم مجسم شدند و برای ایشان (امام شدم و) نماز خواندم. سپس بلند شد تا به مسجد برود. ام هانی جامه او را گرفت. پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «ما لک». چه میکنی؟

گفت: اگر به قوم خود خبر دهی می ترسم تو را تکذیب کنند و دروغگو بنامند. فرمود: «و ان کذبونی؟». اگر هم مرا تکذیب کنند «واقعه را باید گفت». پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیرون رفت. ابوجهل در کنار او نشست. پیغمبر صلی الله علیه و سلم واقعه معراج را بدو خبر داد. ابوجهل گفت: ای گروه بنی کعب پسر لوی بشتابید و بیایید. واقعه معراج را برایشان نقل کرد. بعضیها شروع به کف زدن کردند! تعدادی دست بر سر نهادند! تا بدین وسیله تعجب خود را اظهار کنند و انکار خود را نشان دهند. از میان کسانی که ایمان آورده بودند، بعضیها مرتد شدند و از دین برگشتند. مردانی با عجله خود را به ابوبکر (رض) رساندند. او برای شان گفت: آیا پیغمبر صلی الله علیه و سلم این را فرموده است؟ گفتند: بلی. گفت:

گفت: من شهادت می دهم اگر او این را گفته باشد راست فرموده است. گفتند: او را تصدیق می کنی در این که در یک شب به شام برود و پیش از صبح به مکه برگردد؟

گفت: بلی. من او را در چیزی شکفت انگیزتر از این تصدیق می کنم. من او را تصدیق می کنم در این که از آسمان خبر می آورد! از آن زمان به بعد لقب صدیق را به ابوبکر دادند. در میان مردمان کسانی بودند که به بیت المقدس مسافرت کرده بودند. از پیغمبر صلی الله علیه و سلم درخواست کردند که مسجد الاقصی را برایشان توصیف کند. مسجد الاقصی در جلو چشم شان مجسم گردید. بدان می دیدند و آن را برایشان توصیف می کرد. گفتند: در توصیف راست گفتی. درباره کاروان ما برای ما چیزی بگوی. برای شان از تعداد شتران و اوضاع و احوال کاروان آنچه می بایست فرمود. آن گاه گفت: فلان روز کاروان به هنگام طلوع آفتاب برمی گردد. شتر خاکستری رنگ در پیشاپیش کاروان است. مردمان با عجله به سوی گردنه تنیه رفتند، تا آمدن کاروان را ببینند. یکی از آنان گفت: به خدا قسم آفتاب دارد طلوع می کند! شخصی دیگری چیغ زد: به خدا سوگند این کاروان است که دارد درمی رسد و در پیشاپیش کاروان شتر خاکستری رنگی است، همان گونه که محمد گفته است ... اما با این وجود ایمان

نیاوردند!.. در همان شب اسراء، معراج نیز از بیت المقدس به سوی آسمان صورت گرفته است. تفسیر فی ظلال القرآن شیخ سید قطب.

همچنان سید قطب در تفسیر خویش می نویسد: در مورد اینکه معراج در بیداری یا در خواب بوده است، اختلاف است. از عائشه - (رض) روایت شده است که گفته است: به الله قسم پیکر پیغمبر صلی الله علیه وسلم گم نگردیده است، ولی روح او را به آسمانها برده اند. از حسن بصری روایت گردیده است که گفته است: معراج خوابی بوده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن را دیده است. در روایتهای دیگری هم آمده است که معراج با جسم و روح صورت پذیرفته است، و هنوز رختخواب پیغمبر صلی الله علیه و سلم سرد نگردیده است که آن حضرت از معراج برگشته است.

از مجموعه روایات چنین می توان برداشت کرد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم رختخواب خود را در خانه ام هانی رها فرموده است، و به مسجد الحرام رفته است. وقتی که در حجر بوده است که درکنار مسجد الحرام است، و حالتی میان خواب و بیدار را داشته است او را به اسراء و معراج برده اند. سپس به رختخواب خود برگشته است پیش از اینکه سرد شود.

ما محلی برای این جدال دور و دراز نمی بینیم، جدال دور و درازی که در قدیم و جدید سخنانی را پیرامون این واقعه موگد در زندگی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و پیرامون مدت زمان اسراء و معراجی که با روح یا با جسم انجام پذیرفته است، و پیرامون خوابی که در حال بیداری و یا در حال خواب صورت گرفته است، برانگیخته است و پدید آورده است... فاصله همه این حالات از یکدیگر دور نیست، و چیزی از سرشت این واقعه را تغییر نمی دهند، و در این که این قضیه، کشف و شهودی از مکانهای دوردست و از جهانهای بعید باشد و در یک لحظه کوتاه گذرا برای پیغمبر صلی الله علیه و سلم انجام پذیرفته باشد، اشکالی تولید نمی کند.

کسانی که چیزی از سرشت قدرت الهی و از سرشت نبوت می دانند، چیزی از این واقعه برایشان شگفت و شگرف نخواهد بود. چه همه کارهائی که از دیدگاه انسان، و با قیاس به قدرت انسان، و با معیار اندیشه انسان، از لحاظ سادگی و دشواری برابر آنچه انسان بدان عادت گرفته است و دیده است دارای درجات و مراتب مختلف هستند، در برابر قدرت الهی یکسان می باشند. آنچه در جهان انسانها متداول و متعارف است نمی تواند ملاک سنجش امور با قیاس به قدرت خدا گردد. نبوت هم ارتباط با جهان والای فرشتگان است، و سرشتی جدای از سرشت ارتباطات عادی انسانها با یکدیگر دارد.

جلوهگری مکان دوری، یا جهان بعیدی، و رسیدن بدانجا به وسیله معلومی یا مجهولی، شگفت انگیزتر از تماس با جهان والای فرشتگان و دریافت پیام از آن نیست. ابوبکر (رض) راست گفته است، بدان گاه که مساله شگفت انگیز هر اسناک برای قوم را به سادگی و به سرشت آسان خودش برگردانده است و گفته است: من او را در مساله دور از ذهن تر از این تصدیق می کنم. من او را در خبری که از آسمان می آورد تصدیق می نمایم! آنچه قابل ملاحظه است - به مناسبت این واقعه و روشنگری آن برای مردمان با دلیل مادی ای که آن روز راجع به کاروان و چگونگی آن درخواست کردند - این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به بیم و هراس ام هانی (رض) گوش فرانداد، بیم و هراسی که ام هانی از تکذیب مردمان به سبب غرابت و شگفتی واقعه داشت. چه یقین پیغمبر صلی

الله علیه وسلم به حقی که با خود آورده بود، و حقی که برای او روی داد، او را بر آن داشت که آشکارا مساله را با مردم در میان نهد و آنچه دیده بود بدیشان بگوید، رای نظر ایشان در این باره هر چه می‌خواهد باشد. بعضیها عملا از دین برگشتند، و بعضی هم این واقعه را مورد تمسخر قرار دادند، و انگیزه شک درباره این آئین کردند. اما همه اینها پیغمبر صلی الله علیه و سلم را از آشکارا زبان به حقی گشودن که بدان ایمان داشت، بازداشت و برنگرداند... در این امر نمونه‌ای برای یاران دعوت و دعوتگران بدین آئین است که آشکارا حق را بگویند، و از این که چه تاثیری در نفس مردمان دارد باک نداشته باشند، و در بیان واضح حق با مردمان چالپوسی نکنند و سخن را پیچ ندهند، و در جستجوی خشنودی دیگران و خوشایند ایشان نباشند، زمانی که خشنودی و خوشایند آنان با سخن حقی تعارض پیدا کند که باید گفته شود.

همچنین باید دقت کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم این واقعه را معجزه‌ای برای تصدیق رسالت خود نکرد، هرچند که قوم او با اصرار و الحاح درخواست معجزات و خوارق عادات را داشتند. دست‌کم معراج با دلیل و برهان برای آنان ثابت‌گردیده بود و میبایستی به اسلام بگروند. این دعوت بر معجزات و خوارق عادات تکیه نمی‌کند، بلکه این دعوت بر سرشت خود این دعوت و برنامه آن تکیه میکند که از فطرت سالم استمداد می‌طلبد و با درک و شعور راهیاب و راسترو، متفق و سازگار است. صلی الله علیه وسلم واقعه معراج را آشکارا بیان می‌دارد نه بدان خاطر که در رسالت خود بر آن تکیه می‌کند. بلکه بدان جهت آشکارا زبان به بیان آن می‌گشاید که خود این واقعه حق است و حق نبایدگفت الا آشکار. (تفسیر فی ظلال القرآن)

ترجمه و تفسیر سوره الإسراء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿١﴾

پاک و منزّه است آن ذاتی که بنده خود محمد (صلی الله علیه وسلم) را در شبی از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد که اطراف آن را برکت دادیم، تا برخی از نشانه‌های (عظمت و قدرت) خود را به او نشان دهیم، چون اوست که شنوای بیناست. (۱)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُبْحَانَ»: به معنی پاک و منزّه دانستن خدای متعال از هر بدی و نقص می‌باشد و به الله اختصاص دارد.

«سُبْحَانَ»: طوریکه یادآور شدیم؛ به معنی پاک و منزّه است از ناتوانی‌ها و ناشایست‌ها. تسبیح و تقدیس و تعظیم و تکریم باد. این کلمه مفعول مطلق فعل محذوفی است و برای اظهار تعجب و بیان عظمت و قدرت به کار می‌رود. «تفسیر نور»
«أَسْرَى»: شب‌روی کرد. در اینجا به وسیله حرف (ب) متعدی شده است. یعنی، در شب برد (هود / 81، دخان / 23).

حرکت‌های مقدّس، باید از راه‌های مقدّس باشد:

«الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»: مسجد الحرام که در شهر مکه است و نقطه شروع سفر زمینی رسول است.

«الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»: مسجد اقصی که در بیت المقدّس است. «مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» از مکه ی مکرّمه به بیت المقدّس. به سبب دوری فاصله ی بین آن و مسجد الحرام به اقصا موسوم شده است.

مسجد الاقصی به اتفاق علما همان مسجد بیت المقدّس است و آن را «اقصی: دور» نامیدند، به سبب بعد مسافت میان آن و مسجد الحرام زیرا فاصله مکه تا شام به مقیاس وسایل نقلیه قدیم، چهل شب راه است.

قابل یاد آوری است که «الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» نقطه پایان سفر زمینی و مکان آغاز سفر آسمانی رسول الله صلی الله علیه وسلم است. کوچ از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی را اسراء می‌نامند. و کوچ از مسجد الاقصی به برخی از کرات آسمانی را معراج می‌گویند. در آیه مبارکه آمده است: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا» پاک و منزّه است خدایی که بنده و پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم را در قسمتی از شب، با جسم و روح شریفش در بیداری نه در خواب، از مسجد الحرام مکه به مسجد الاقصی در بیت المقدّس یعنی به همانجایی برد که پیرامونش را از برکات زمین چون میوه‌ها و محصولات غذایی و غیره پر ساخته است و در آنجا که منازل بسیاری از انبیا علیه السلام قرار دارد واقعاً هم عبودیت، از افتخارات پیامبر و زمینه‌ی دریافت‌های الهی اوست.

شب معراج، شب بسیار مهمی است. زیرا در آیه مبارکه «لَيْلًا» نکره آمده است. مفسران در این مورد می‌نویسند: از این رو «لایلا» را نکره آورده است که اندک بودن زمان اسراء را نشان دهد؛ چرا که مسافت چهل شب را در قسمتی از شب پیمود و این امر

نشان دهنده ی قدرت و حکمت خداوند است. از این رو سوره را به لفظ «سُبْحَانَ» شروع کرده است که دال بر کمال قدرت و حکمت بلیغ است و پاک و منزّه بودن خدا را از صفات مخلوقات می‌رساند.

بلی! سیر داد بنده گرامی خود محمد صلی الله علیه وسلم را «شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی» یعنی: از سرزمین حرم - و دقیقا از منزل ام‌هانی دختر ابوطالب در جوار مسجدالحرام - به سوی مسجد الاقصی. از سرزمین حرم به «مسجدالحرام» تعبیر شد زیرا گاهی بر مکه یا بر حرم نیز مسجد الحرام اطلاق می‌شود، به سبب آن‌که هر یک از آن دو به مسجد الحرام احاطه دارند. و چنان‌که ابن‌عباس (رض) فرموده، همه حرم مسجد است.

پروردگار با عظمت به منظور گرامی‌داشت و تشریف آن حضرت صلی الله علیه وسلم را به مقام عظیم عبودیت که از شریف‌ترین مقامات است، منتسب نمود و فرمود: (بنده خود را) و فرمود: «پیامبر خود را»، یا «نبی خود را»، یا «محمد را» چنان‌که حق تعالی آن حضرت صلی الله علیه وسلم در مقام وحی نیز به عین این وصف توصیف کرده و فرموده است: «فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ۝۱۰» [النجم: 10]. «پس وحی کرد به بنده خود آنچه را وحی کرد».

«اسراء» با روح و جسد و در حالت بیداری صورت گرفت نه در خواب. واقعیت امر اینست که: اگر استعداد و شایستگی وجود داشته باشد، پرواز یک‌شبه هم انجام می‌گیرد.

«بَارَكْنَا»:

مبارک و پربرکت گردانیدیم. یعنی با انواع و اقسام برکات حسی و معنوی مبارک کرده‌ایم و با ثمرات و رودخانه‌هایی که خدا منحصرأ به سرزمین شام داده و این که خاستگاه پیامبران سرزمین انبیاء و قبله‌گاه دل‌های مردان خدا است. و محل نزول ملایک بوده است، آن را مبارک نمودیم.

بیت المقدس و حوالی آن، محلّ نزول برکات آسمانی، مقرّ پیامبران و فرودگاه فرشتگان در تاریخ بوده است.

قابل یاد آوری است که: اسراء یک سال قبل از هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در ماه ربیع الاول روی داد و روایت وارده در این مورد که: اسراء در شب بیست و هفتم رجب روی داده، در این مورد سند صحیحی وجود ندارد. سپس می‌افزاید: حق این است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در بیداری نه در خواب و به قول اکثر علمای مسلمین با بدن و روح خود به این سیر و سفر که دو مرحله زمینی و آسمانی داشت برده شدند».

در احادیث آمده است که اسراء از مکه به سوی بیت‌المقدس بر مرکبی به نام «براق» انجام گرفت و چون رسول الله صلی الله علیه وسلم به دروازه مسجد الاقصی رسیدند، «براق» را بر آستان در بسته کردند و به مسجد در آمده دو رکعت نماز تحیه مسجد را در قبله آن گزاردند، سپس با جبرئیل علیه السلام به معراج رفتند و معراجشان مانند زینه‌های پله به پله بود که از یک پله به پله دیگر آن صعود می‌کردند، در این عروج ابتدا به آسمان دنیا و سپس به بقیه آسمان‌های هفت‌گانه صعود کردند و از عجایب و آیات دیدند آنچه دیدند و آن‌گاه همان مسیر را برگشته بار دیگر به مسجد الاقصی آمدند و با انبیا علیه السلام نماز جماعت گزارده و در نماز امام ایشان شدند آن‌گاه در همان شب مجددا سوار بر براق به مکه برگشتند.

«لَثْرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا» تا آیات و دلایل با عظمت و شگفت‌انگیز را به محمد ارائه دهیم و او را بر ملکوت و عظمت آسمان‌ها و زمین مطلع نماییم. پیامبر صلی الله علیه و سلم در این سفر، آسمان‌های بالا و بهشت و دوزخ و سدره المنته و ملائک و ملاقات با انبیا علیهم السلام، احوال آسمانها و عرش و کرسی و دیگر عجایباتی را که بر قدرت خدای متعال دلالت دارند، مشاهده نمود.

«إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» همان ذاتی که گفته‌های محمد را می‌شنود و اعمالش را می‌بیند. به همین سبب و به عنوان احترام این کرامات و معجزات را به او اختصاص داده است. «بی‌گمان او» تعالی «شنواست» هر شنیدنی‌ای را «بیناست» به هر دیدنی‌ای؛ از جمله به افعال و افعال رسول خویش در سفر معراج - آن‌گاه که او را به ملاء اعلیٰ فراخواند و مناجات او را با خود شنید.

شان نزول آیه «اسراء»:

در مورد شأن نزول آیه «اسراء» باید گفت: که چون رسول الله صلی الله علیه و سلم از سفر اسراء و معراج بازگشتند، به مسجدالحرام رفتند و قریش را از ماجرا آگاه کردند اما قریشیان که وقوع چنین رخدادی را محال می‌پنداشتند، آن را انکار کردند و حتی گروهی از کسانی که به رسول الله صلی الله علیه و سلم ایمان نیز آورده بودند، مرتد شدند. در این میان تنی چند از آنان به شتاب نزد ابوبکر (رض) آمده و او را از این خبر آگاه کردند، ابوبکر (رض) فرمود: اگر رسول الله صلی الله علیه و سلم چنین خبری داده باشند، قطعاً راست گفته‌اند. آنها گفتند: آیا تو او را بر این خبرش تصدیق می‌کنی؟ ابوبکر (رض) گفت: من او را در بزرگتر از این خبر تصدیق می‌کنم؛ او را صبح و شام در این‌که برایش از آسمان وحی می‌آید، تصدیق می‌کنم. پس از آن روز بود که ابوبکر به «صدیق» ملقب شد. بعد از آن، کسانی از قریش که به بیت‌المقدس سفر کرده بودند از رسول الله صلی الله علیه و سلم خواستند تا اوصاف آن را برای‌شان بیان نمایند، در این هنگام بیت‌المقدس به فرمان خداوند متعال در برابر دیدگان رسول الله صلی الله علیه و سلم نمایان گشت و ایشان شروع کردند به نگرستن به‌سوی آن و بازگویی اوصاف آن. پس چون مشرکان اوصاف آن را از زبان ایشان شنیدند، گفتند: اما در توصیف بیت المقدس که واقعاً درست گفت. سپس گفتند: به ما از قافله‌مان که در راه شام به‌سوی مکه است خبر ده، چرا که حتماً در راه با آن برخورد کرده‌ای. پس رسول الله صلی الله علیه و سلم شمار شتران آن قافله و تمام اوصاف و احوال آن را بیان کرده و سپس افزودند: کاروان شما هنگام طلوع آفتاب فلان روز به مکه می‌رسد، در حالی‌که شتری ابلق پیشاپیش آن است. پس قریشیان بامداد همان روز معین بر یکی از بلندیه‌های بیرون مکه فراز آمده منتظر قافله شدند و ناگهان دیدند که در همان وقت معین قافله از گرد راه رسید و همان شتر ابلق پیشاپیش آن است. ولی با وجود آن‌که همه این‌نشانه‌ها را مشاهده کردند، باز هم ایمان نیاوردند و گفتند: «این جز سحری آشکار نیست». پس پروردگار با عظمت برای تصدیق پیامبر خویش صلی الله علیه و سلم این آیه را نازل فرمود. باید گفت که نباید: درباره شخصیت انسانها غلو کنیم. زیرا اگر انسان به معراج هم برود، باز هم همان «عبد» است.

خوانندگان گرامی!

در آیات (1 الی 11) موضوع اسراء، تورات موسی علیهم السلام، احوال بنی اسرائیل در

تاریخ، اهداف قرآن، مورد بحث قرار میگیرد.

وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا ﴿٢﴾
 و ما به موسی کتاب دادیم و آن را برای بنی اسرائیل وسیله هدایت گردانیدیم [و در آن کتاب، آنان را به این حقیقت راهنمایی کردیم] که غیر از من دیگر وکیل کار سازی نگیرید. (۲)

«وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ» بعد از آن که خداوند متعال از واقعه «اسراء» سخن گفت، ذکر موسی - کلیم خویش را نیز بدان عطف می‌نماید زیرا خداوند متعال در بسیاری از جاهای قرآن کریم، موسی و محمد علیهما السلام و تورات و قرآن را با هم مقرون و پیوسته یاد می‌کند:

برای هدایت بنی اسرائیل تورات را به موسی دادیم تا آنها را به وسیله‌ی این کتاب از تاریکی و نادانی و کفر بیرون آورده و به نور ایمان و دانش هدایت شود.
 «أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا» تا جز خدایی که شما را خلق کرده و خلعت هستی را به شما داده است، برای خود خدایی برنگیرید که در کار هایتان به او تکیه کنید.
 مفسران گفته‌اند: چون از مسجد الاقصی که قلب زمین مقدس است و خدا آن را محل سکونت بنی اسرائیل قرار داده، ذکری به میان آمده است، بحث درباره‌ی آنان با سیاق سوره مناسب است.

ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ﴿٣﴾

[ای] نسل کسانی که با نوح [در کشتی] سوار کردیم! مسلماً او بنده‌ای بسیار سپاس گزار بود [پس شما هم چون او با عمل به فرمان‌های حق سپاس گزار باشید]. (۳)
 باید گفت که: در مکتب انبیا بودن و همراهی با آنان، رمز نجات و بقای انسان است. نوح علیه السلام بنده‌ای سپاسگزار بود حق تعالی را بسیار پرستش کرده وی را با قلب و زبان و اعضا همیشه سپاس می‌گذاشت و روشن است که شکر از بلندترین منازل عبودیت می‌باشد.

حضرت نوح علیه السلام را «پدر دوّم» انسان خطاب می‌نمایند، زیرا در طوفان نوح، همه‌ی مردم غرق شدند، جز آنان که در کشتی همراه نوح بودند. از این رو معنای «ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا» همانند جمله‌ی «یا بَنِي آدَمَ» است. حضرت نوح در میان پیامبران، بیش از همه‌ای پیامبران زیاد عمر کرد و همواره گرفتار اذیت و آزار کفار و لجاجان بود، ولی به این همه بنده‌ای بسیار شاکر بود.

عَبْدًا شَكُورًا:

شکر عبارت است از: ثنای مُنعم در عقیده و عمل و به زبان قال و زبان حال چنان که در روایات آمده است: نوح علیه السلام خداوند متعال را در هنگام خوردن، نوشیدن، لباس پوشیدن و در نهایت در همه‌ای از حالات زندگی شکر می‌کرد، از این جهت «عبد شکور» نامیده شد.

در حدیث شریف آمده است: «الله متعال از بنده‌ای خشنود می‌شود که چون غذایی می‌خورد یا نوشیدنی‌ای می‌نوشد، حمد و سپاس او را بر آن به‌جا می‌آورد».

مدت حیات نوح علیه السلام:

مفسران می‌نویسند که نوح علیه السلام عمر زیاد کرد. عمرش از تمامی انبیا بیشتر و بیش از همه رنج و مشقت دیده است. نوح علیه السلام به مدت 950 سال شب و روز،

آشکارا و پنهان به دعوت قومش پرداخت، اما جز تکذیب و ناراحتی جوابی از آنان نشنید. دل‌هایشان سخت‌تر از سنگ و عقلشان محکم‌تر از آهن بود با وجود طولانی بودن زمان اقامت نوح در میان ایشان جز تعداد کمی کسی به وی ایمان نیاورد: «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ۚ» [هود: 40]. (و جز افراد اندکی بدو ایمان نیاورده بودند.)

تعداد اشخاص در کشتی:

برخی از مفسران تعداد ایمان آورندگان را که با نوح علیه السلام در کشتی سوار شدند. ده نفر و گروهی آن‌ها را چهل نفر ذکر کرده‌اند، اما روایت صحیح منقول از حضرت ابن عباس (رض) تعداد آن‌ها را 80 نفر می‌داند. از قلت عدد ایمان آورندگان بخوبی روشن است که نوح علیه السلام چه زحمتهایی با ایشان کشیده و از دست آنان چه مرارت‌هایی دیده است. به راستی زندگی او سلسله‌ای است طولانی سراسر مرارت و ناراحتی، جهاد و مبارزه، سختی و عذاب، درد و بلاء، که جز پیغمبران اولوالعزم توان تحمل آن را ندارند، این است که نوح از انبیای اولوالعزم بوده، که خدا جل شأنه همراه با رسول و محبوبش محمد صلی الله علیه وسلم این چنین از ایشان یاد می‌کند: «فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَرْزِ مِنَ الرُّسُلِ» [الأحقاف: 35]. (بس شکیبایی کن آن گونه که پیغمبران اولوالعزم (در سختی‌ها) شکیبایی کرده‌اند.)

ورسول خود محمد را امر می‌کند بر روش و نهج ایشان باشد پیغمبران اولوالعزم پنج تن، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد علیهما السلام هستند. بعضی از مؤرخان گفته‌اند: نوح علیه السلام در 50 سالگی به پیغمبری مبعوث شد و 950 سال در میان ایشان بماند و بعد از هلاک قومش 350 سال دیگر زندگی کرد، بنابراین قول، عمر وی 1350 سال می‌باشد این سخن احتمالاً منقول از تورات است و همانند سایر اقوال آن خالی از مبالغه نمی‌باشد، لذا جای اطمینان نیست و آنچه بدان قطع و اطمینان داریم فرموده قرآن است که: «فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا» [العنکبوت: 14]. (او نهصد و پنجاه سال در میان آنان ماندگار شد.) این قول، قطعی، ثابت و یقین است و به دیگر اقوال آن چنانی نیاز و احتیاجی نداریم.

صبر و تحمل نوح علیه السلام در مقابل تکذیب قومش:

تحمل جهاد و صبر نوح بر اذیت و تکذیب قومش در توان هیچ کس نیست بر راستی جهاد او، جهاد قهرمانان بود و صبرش صبر کوه‌ها، اذیت شد تعذیب گردید، فشار و سختی دید اما باز هم به مدت قریب به هزار سال به دعوت اشتغال ورزید و اصلاً دچار ضعف و سستی نشد در راه خدا و به منظور رضای او نصیحت و دعوت می‌کرد. مشرکین انواع تعذیب و استهزاء علیه او اعمال کردند او را به انواع شیوه عذاب دادند تا از دعوت دست بکشد، اما جز صبر و شکیبایی چیزی از او ندیدند، انواع اتهامات بر او زدند انواع افتراها را بر پیشانی او زدند، اما جز بر ایمان و صبر و جهادش نیافزود. به راستی او از انبیای مقرب و از اولی‌العزم صابرین بوده است.

حضرت نوح علیه السلام 950 سال قبل از طوفان در میان قومش اقامت گزید و مدتی بعد از آن (که فقط خدا می‌داند) وفات کرد.

بنابه قول ابن عباس، نوح 1780 سال عمر کرد که طولانی‌ترین عمر انسان است بعد از وفات طبق ارجح‌ترین اقوال، در قرب مسجد الحرام مدفون گردیده است. خداوند رحمت وسیع خود را شامل حال او گرداند.

از خصوصیات های خاص نوح علیه السلام:

نوح علیه السلام اولین پیغمبر دارای شریعت است. عمرش از سایر انبیاء طولانی‌تر بود، شیخ مرسلین است، اولین بازدارنده از شرک است، اولین دعوتگر به سوی الله است، خداوند متعال او را عبدی شکور نام برده و در میثاق نام او را بعد از نام محمد، آورده است. (کتاب: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم دکتور مرحوم علی صابونی)

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا ﴿٤﴾

و (ما) به بنی اسرائیل در کتاب (تورات) خبر دادیم که البته در زمین دو بار فساد خواهید کرد و البته سرکشی و طغیان بزرگ خواهید کرد. (۴)
در این هیچگونه جای شکی وجود ندارد که: کتب آسمانی، از آینده نیز خبر داده‌اند. طوری که در آیه مبارکه آمده است که: خداوند متعال در تورات نازل شده بر موسی علیه السلام به یهودیان، خبر و به آنها وحی کردیم، که در مقدراتشان چنین ثبت شده است که: «لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ» که دو مرتبه در سرزمین فلسطین و اطرافش از شما فساد سر می‌زند. (این که خدا دو مرتبه بر بنی اسرائیل حکم نموده است، حکم قهر و الزام نیست بلکه خدا خبر داده است که بر حسب علم او در آینده چه چیزی اتفاق می‌افتد. صفاوة التفاسیر). در می‌یابیم که: فساد خطرناک‌تر است که ریشه‌ی استکباری داشته باشد و تکرار شود.

ابن عباس گفته است: فساد اول بنی‌اسرائیل در بار اول، کشتن اشعیا، یا زندانی کردن ارمیا، یا مخالفت با احکام تورات بود و فسادشان در بار دوم: کشتن یحیی فرزند زکریا و عزم‌شان بر کشتن عیسی: بود. به‌قولی دیگر: فسادشان در بار اول تحقق یافته اما دومین فسادشان هنوز واقع نشده است.

«وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا» و با ارتکاب ستم و گردنکشی و جنگ و زیر پا نهادن حرمت خدا در سرزمین مقدس در هر دو بار، پرچم برتری‌جویی و استکبار منشی خود بر مردم را بر خواهید افراشت و دولت شما بر مبنای ستم، سرکشی، تجاوز و از حدگذری، قدرت و صولت خود را به نمایش خواهد گذاشت.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهِمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ﴿٥﴾

پس (به یاد داشته باشید) وقتی وعده اول آن دو فرارسد، بندگان سخت جنگجوی خود را بر شما می‌فرستیم، پس میان خانه‌ها به جستجو در آیند، و این وعده، آمدنی و تحقق یافتنی است. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عِبَادًا لَنَا»: بندگان خود را. مراد تنها بندگان مؤمن خدا نیست، ممکن است بندگان کافر خدا هم باشد (مائده / 118، مریم / 93، فرقان / 17). «أُولِي بَأْسٍ»: جنگجویان. نیرومندان. عذاب رسانندگان. «بَأْسٍ»: جنگ (بقره / 177، احزاب / 18). قوت و قدرت (نساء / 84، کهف / 2). «جَاسُوا»: تفتیش کردند. «خِلَالَ»: لابلای. میان. «الدِّيَارِ»: جمع دار، خانه و کاشانه. زاد و بوم. «تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

از سنت‌های الهی، نابودی مستکبران طغیان‌گر است:

«فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا» وقتی یهود اولین فساد را فروختند، «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا»، خداوند متعال برایشان لشکری جرار و اشخاص قوی پنجه را که به تعداد و تجهیزات بسیار مجهز اند مسلط خواهد ساخت که آنان را با قتل و طرد و تعقیب و اسارت، به سختی تارومار می‌کنند.

قابل تذکر است که: تحقق وعده‌های الهی، به معنای عدم اجرای ادای مکلفیت انسان از وظیفه‌ی جهاد نیست «أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ» اشخاصی را که در نبرد دارای قدرت و توان شدید بودند، مامور انتقام گرفتن از شما کردیم.

مفسران گفته‌اند: وقتی بنی اسرائیل محارم را حلال کرده و به خون‌ریزی پرداختند، خدا بخت النصر، پادشاه بابل و لشکریانش از اهل بابل که در زمان ارمیا یا اشعیاء علیهماالسلام که یکی از آنها به دست بنی اسرائیل کشته شد، بر بنی اسرائیل یورش برده و بر آنان مسلط کرد و هفتاد هزار نفر از آنها را از دم تیغ گذراند و نزدیک بود آنها را ریشه کن سازد. این بود فساد اول.

«فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ» یعنی: آن زورآوران جنگجو اندرون خانه‌هایتان را جست‌وجو و بازرسی کرده و به تفتیش می‌پرداختند تا آنها را ریشه‌کن کنند و بدون بیم و باک از احدی به قتل و غارت آنها پرداختند.

«وَ كَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا» این وعده این است محکم، مؤکد و قطعی و غیر قابل تغییر و تبدیل که لا بد به علت عصیان یهود تحقق پیدا خواهد کرد. و خواه نخواه انجام می‌یابد.

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴿٦﴾

باز شما را بر آنان مسلط می‌گردانیم و شما را با اموال و فرزندان مدد می‌رسانیم و (تعداد) افرادتان را بیشتر (از دشمن) گردانیم. (٦)

ظاهر آیه مبارکه این فهم را می‌رساند که: پس از فسادگری و شکست بنی اسرائیل، خداوند دوباره آنان را با سرمایه و فرزندان سروسامان می‌دهد، طوریکه آیه مبارکه می‌فرماید: «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ» «الْكُرَّةُ» کره: رجوع و برگشتن. منظور از آن در آیه مبارکه دولت و اقتدار است، مصدر به معنی مفعول است یعنی (دولت از دست رفته) یعنی بعد از اینکه توبه کردید و پشیمان شدید، دشمنان شما را نابود کردیم و دولت و قدرت از دست رفته را به شما مسترد نموده و شما را بر آنان چیره کردیم.

مهلت دادن و امتحان مجدد از طریق اموال و فرزندان، از سنت‌های الهی است طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَ أَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنِينَ» و بعد از این که امواتان به تاراج رفت و فرزندانتان به اسارت گرفته شدند، اموال و فرزندان‌شان را بسیار ساخته «وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا» و شما را از لحاظ عدد بر دشمنانتان افزایش دادیم تا به نیروی شان فزونی می‌بخشد و در شمارشان برکت ارزانی می‌دارد. تا اینکه قدرت و نیروی خود را دوباره بدست آرند و در نتیجه دولت خود را بنا نهید. ملاحظه می‌نمایم که: لطف پروردگار با عظمت هم شامل همه اشخاص گنجهکاری می‌شود، آن‌عه افراد که توبه می‌کند و همه شامل آن امت گنجهکار هم می‌شود که گوشمالی شده باشد.

شاه ولی‌الله دهلوی (رح) می‌گوید: طوریکه «این معنی در جانشینی حضرت داوود علیه السلام محقق گشت». (تفسیر انوار القرآن)

**إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لَيْسُوا وَا
وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا ﴿٧﴾**

اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده اید، و اگر بدی کنید به خودتان بدی کرده اید. پس هنگامی که وعده ی دیگر فرا رسد، (چنان دشمنان بر شما مسلط هستند که) آثار غم و اندوه در چهره هایتان ظاهر می شود، و به مسجد (الأقصى) در آیند؛ همانگونه که در مرتبه ی اول وارد شدند، و آنچه را زیر سلطه ی خود یابند؛ یکسره نابود گردانند. (٧) تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمَسْجِدَ»: مسجد الاقصی. «مَا عَلَوْا»: آنچه بر آن مستولی و چیره می شوند. در این صورت (ما) موصول و مفعول به است. مدتی که آنان مسلط و چیره باشند. در این صورت (ما) مصدریه ظرفیه است. «تَتْبِيرًا»: درهم کوبیدن و نابودن کردن (أعراف: 139). دو فساد بزرگ بنی اسرائیل و سرکوب آنان توسط جنگجویان نیرومند و توانا، به درستی روشن نیست. برخی سرکوبگر نخستین را بخت النصر پادشاه بابل، و دومی را اسپیانوس قیصر روم دانسته اند و... ولی قرآن کریم نوع فساد بنی اسرائیل و جنس دشمنان شان را روشن نفرموده است، اما ایشان و ما و هرکس دیگری را بیم می دهد که ستمگری ها و تباهی ها در پیشگاه خدا بدون مجازات نمی ماند. وعده خدا حتماً تحقق می پذیرد، و برتری جوئی و بیدادگری آنان لاجواب نمی ماند (أعراف / 167). «تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

«إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ» ای بنی اسرائیل! اگر با پروردگارتان به طاعتش و با خلق به حسن معامله، رویه نیکی درپیش گیرید و از الله متعال در گفتار و عمل پروا دارید، بیگمان نفعی این امر به خودتان برمی گردد و در واقع به خود نیکی کرده اید، زیرا حق تعالی از شما و اعمالتان بی نیاز است یعنی نیکی و بدی ما، به خداوند متعال فایده و ضرری نمی رساند بلکه نتیجه آن به خود ما باز می گردد.

«وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» اما اگر با معاصی و کج روی ها، بد عمل کردید، بدانید که بدی و گرفتاری آن نیز عاید خود شما می شود یعنی انسان در انتخاب و چگونگی عمل خویش، آزاد است. «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ» بناءً ای یهودیان! اگر برای بار دوم فساد افروختید، الله متعال بر شما چنان دشمنی را مسلط می سازد که در شمار بسیار و در کوبندگی و نیرومندی، سخت زور آور است.

«لَيْسُوا وَا وُجُوهَكُمْ» پس متیقن باشید که این دشمن شما را آنچنان پایمال گشتار و خواری و خفت خواهد ساخت و انسان به خاک مذلت خواهد نشاند که در منت های پستی و فقر و ننگ و ذلت قرار می گیرید. که آثار و نشانه های مصیبت و اندوه را بر سیمای شما نمایان سازند. فراز و نشیب های تاریخ و نابودی یهود بدنبال بلندپروازی آن، بر پایه قانون و سنت الهی می باشد. «وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ» آن دشمنانان به زودی بیت المقدس را نیز خواهند گشود و آن را همچون بار نخست مجدداً ویران خواهند ساخت. در طول تاریخ دیده شده است که: مساجد، بطور متداوم بمثابة سمبول قدرت ادیان بوده و می باشد، بناً آزاد کردن مساجد از سلطه ی کفار از وظائف اساسی مؤمنان است. برای سرکوب یهودیان متجاوز، مردان خدا وارد بیت المقدس می شوند، چنانکه مسلمانان با فتح مکه وارد مسجد الحرام شدند.

«وَلِيُنَبِّئُوا مَا عَلُوا تَنْبِيْرًا» و همچنان هر آبادی دیگری را به طور کامل نابود خواهند نمود و در نتیجه سرزمین‌تان را به ویرانه‌ای مبدل خواهند کرد. خدا مجوسیان فارس را بر آنان مسلط کرد و به نحو فجیعی آنها را در زمین آواره و سرگردان کرده و آنها را کشتند و سرزمینشان را ویران کردند. شاه ولی الله دهلوی؛ می‌گوید: «این وعده محقق شد آن‌گاه که حضرت یحیی علیه السلام را کشتند و بعد از آن حق تعالی بختصر را بر آنان مسلط کرد». به قولی: در این دومین بار، شاه بابل که اسمش «گودرز» یا «خردوس» بود بر آنان مسلط شد و کشتاری عظیم از آنان برپا کرد و همه چیزشان را نابود کرد. اما بعضی از علما برآنند که مراد از نابودی‌شان در بار دوم، این عصر حاضر است که سلطه و غلبه بنی‌اسرائیل به ظهور انجامیده و نوبت نابودی‌شان فرارسیده پس یقیناً این‌بار نیز پاک نابود می‌شوند و از پا در می‌آیند و نابودی‌شان به وسایلی مدرن همچون بمب‌افکن‌ها و غیر آن محقق خواهد شد و این همان تفسیر «مَا عَلُوا تَنْبِيْرًا» [الإسراء: 7] می‌باشد. والله اعلم. «تفسیر انوار القرآن»

آنچه در حوادث تاریخی اهمیت داشته و موجب سازندگی می‌شود، عبرت‌ها و درسهای آن است، نه جزئیات حوادث. ماجرای تارومار شدن مستکبران یهود به دست بندگان مؤمن خدا که در دو آیه‌ی اخیر بیان شده، برای این است که بگوید: استکبار و کفر، در نهایت لاجواب باقی نمی‌ماند.

عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمُ وَإِنْ يُرَحِمْكُمْ وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا ﴿٨﴾

(اگر توبه کنید بعد از بار دوم) امید است پروردگارتان به شما رحم کند. و اگر (به طغیان‌تان) باز گردید، ما نیز برای مجازات‌تان) باز می‌گردیم. و دوزخ را برای کافران زندان سخت ساخته‌ایم. (۸)

«عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمُ» یأس و ناامیدی از رحمت الهی روا نمی‌باشد. خداوند متعال، حتی برای مفسدان نیز راه بازگشت را بازگذاشته است طوری‌که می‌فرماید: ای بنی اسرائیل! و اگر باز هم به سوی پروردگار خود برگشته او از فساد و ظلمی که کرده‌اید نادم و پشیمان شدید و بدی را با نیکی جایگزین ساختید یعنی اگر توبه کنید، امید است مورد رحمت و عفو الهی قرار گیرید.

بدین وسیله الله متعال به آنها وعده داده است که در صورت بازگشت به سوی او عذاب آنها را ببخشد و آن را بر طرف نماید. کلمه «عَسَىٰ» از جانب الله متعال معنی وجوب و تحقق را می‌دهد.

«وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا» ولی اگر به سوی فساد افروزی و گناه برای بار سوم بازگردید، ما هم سزا و انتقام را اعاده می‌کنیم.

مفسر شهیر جهان اسلام سید قطب (رحمه الله) در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» می‌نویسد: «آنها به افساد برگشتند و در مقابل، خدا مسلمانان را بر آنان چیره کرد و آنها را از تمام جزیره بیرون راندند. بعد از آن باز به فساد پرداختند، آنگاه خدا بندگان دیگری را بر آنان مسلط کرد. تا عصر حاضر که خدا هتلر را بر آنان چیره نمود. و باز امروزه در قالب دوست اسرائیل به فساد می‌پردازند و حتماً خدا افرادی را بر آنان مسلط می‌کند که به شدیدترین وجه آنها را عذاب دهد تا وعده‌ی خدا مطابق سنتش که تخلف پذیر نیست محقق شود.» ملاحظه می‌نمایم که: قهر الهی وابسته به عملکرد خود ماست.

«وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا» و جهنم را زندان و بازداشتگاه کافران قرار داده‌ایم و هرگز نمی‌توانند از آن خارج شوند.

«حَصِيرًا»: مکان تنگ فراگیر. زندان سختی که نتوان از آن خارج شد (کهف / 29، حج آیه: 22). دوزخیان هیچ راه فراری ندارند. باید یادآور شد: فسادی که توبه در پی نداشته باشد، در نهایت به کفر می‌انجامد.

همچنان باید گفت که: این آیه کریمه بر هشدار دادن مردم از ارتکاب گناه و بیان عواقب آن در دنیا و آخرت که چیزی جز ذلّت و خواری و عذاب دوزخ نیست، دلالت دارد.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ﴿٩﴾

بی تردید این قرآن، به راهی که آن استوارترین راه‌هاست؛ هدایت می‌کند، و به مؤمنانی که کارهای شایسته انجام می‌دهند بشارت می‌دهد که برای آنها مکافاتی بزرگی است.

(۹)

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» یعنی این قرآن مردمان را به مستقیم‌ترین و واضح‌ترین راه راهنمایی می‌کند؛ چرا که قرآن عادل‌ترین و درست‌ترین پیام برای بشریت است. پس ای بنی اسرائیل! چرا به قرآن ایمان نمی‌آورید، قطعاً این قرآن نازل شده بر رسول الله صلی الله علیه وسلم، برای مؤمنان و رهپویان راهش آینه سعادت و فلاح و کامیابی و نجات است، بناءً اهل ایمان را به سوی هر خیر و صلاحی رهبری نموده و از هر بدی و منکری باز می‌دارد.

«وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» این قرآن به مؤمنانی که به مقتضای آن عمل می‌کنند مژده‌ی مکافاتی بزرگ را در بهشت به آنها می‌دهد. از فحوای آیه مبارکه در می‌یابیم که؛ اجر به ایمان و عمل نیاز دارد، طوریکه می‌فرماید «الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ» ولی برای دوزخی شدن، کفر به تنهایی کافی است. از سیاق آیه مبارکه در یافتیم که؛ قرآن عظیم الشان در عرصه عقاید، عبادات، اخلاق، و اعمال به پایدارترین راه‌ها راهنمایی می‌کند که با فطرت قویم و عقل سلیم سازگار است. به همین جهت هیچ خیر و ارزشی را نمی‌یابید جز اینکه قرآن در دعوت به آن پیشگام بوده است و هیچ شری را نمی‌یابید جز اینکه قرآن از آن برحذر ساخته است.

وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٠﴾

و برای آنان که به قیامت ایمان نمی‌آورند، عذابی دردناک آماده کرده ایم. (۱۰)

و برای آن‌ده از کسانی که به روز قیامت و بعث بعد الموت ایمان ندارند و اخبار و احکام مربوط به آن را که در قرآن کریم بیان شده باور نمی‌دارند و آنرا تکذیب می‌کنند خداوند متعال برای آنان عذاب پردردی را در آتش جهنم آماده کرده است. آیه متضمن ترغیب و ترهیب است. حاصل معنی آیه مبارکه اینست که: الله متعال مؤمنان را به دو نوع از بشارت مژده می‌دهد؛ یکی به پاداش دادن خودشان و دیگری به عذاب کردن دشمنان شان.

وَيَذَعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا ﴿١١﴾

و انسان (بر اثر شتابزدگی) بدیها را طلب می‌کند آنگونه که نیکیها را می‌طلبد، و انسان (همیشه) شتابکار است. (۱۱)

«عَجُولاً»: بسیار عجله‌کننده. شتابگر. شتاب کردن، طلب چیزی است پیش از رسیدن وقت آن و از مقتضیات شهوت است. معنی آیه چنین نیز می‌تواند باشد: انسان همان‌گونه که نیکیها را طلب می‌کند، بر اثر شتابزدگی و عدم مطالعه کافی به طلب بدیها برمی‌خیزد، چرا که انسان ذاتاً عجول است.

قبل از همه باید گفت که: عجله و شتاب، از آفات فکر و عمل بشر است در قرآن از شتاب زدگی انسان و شرخواهی او بارها سخن بعمل آمده است: «وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ» (رعد، 6) یعنی از تو عذاب فوری می‌خواهند. در آیه‌ای دیگر از قول کافران می‌فرماید: «فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابَةً مِنَ السَّمَاءِ» (انفال، 32). می‌گویند: خدایا اگر دین حق است، از آسمان بر ما سنگ بباران. سرچشمه‌ی این شتاب‌ها، جهل و عناد و تعصب است.

«وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ» مفسیر تفسیر صفاة التفاسیر در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: همان‌طور که برای خود دعای خیر می‌کند، دعای شر نیز می‌کند، و اگر دعای شرش مانند دعای خیرش مستجاب می‌گردید، نابود می‌شد. ابن عباس گفته است: این دعا عبارت است از دعای انسان بر خود و فرزندش در موقع قهر و غضب اما قلباً دوست ندارد مستجاب شود. مانند این که می‌گوید: خدایا! او را نابود کن و او را از من بگیر، و امثال آن.

باید یاد آور شد که: انسان از خشم و خروش و شتاب و مدهوشی‌ای که دارد بعضی وقت‌ها به زیان خود یا به زیان فرزند یا مالش دعای بد به عمل می‌آورد، همانسان که به خیر دعا می‌نماید لیکن حق‌تعالی از روی مهربانی‌ای که دارد هنگامی که او دعای بد می‌کند، به اجابتش شتاب نمی‌ورزد بلکه تنها وقتی دعایش را اجابت می‌کند که به خیر دعا نماید، و این بی‌شک لطف و رحمتی است بس بزرگ برای انسان. در حدیث شریف به روایت جابر(رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «بر خود و اموال خود نفرین نفرستید که مبادا از جانب خدا با ساعتی همراه و موافق شوید که دعا در آن مورد اجابت قرار می‌گیرد». ولی بصورت کل باید گفت که: انسان، فطرتاً خیرگراست. «يَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ» تشبیه شرخواهی انسان به خیرخواهی او، نشانه‌ی آن است که انسان در اصل، خیرگرا می‌باشد.

«وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولاً» و انسان طبیعتاً موجودی است شتابکار و عجله‌پسند، بنابر همین علت است که در زیاتر از موارد عواقب امور را نمی‌سنجد، بخصوص در برابر شهوت و خشم، ناپایدار و کمتر شکیباست. در ضمن باید یادآور شد که: عجله در نهاد هر انسانی وجود دارد، ولی بر ما است که جای و محل استفاده‌ی صحیح و دقیق آنرا بشناسیم. این بدین معنی است که: طبیعت انسان بر شتابکاری سرشته شده و شتابزدگی و عجله‌کاری اوست که شر و بدی را همچون خیر و خوبی برای خود درخواست می‌کند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (12 الی 17) در مورد موضوعات نعمتهای پروردگار با عظمت بر ما و دلایل قدرت او مورد بحث قرار گرفته است.

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَتِلْمَعُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَلَّنَاهُ تَفْصِيلاً ﴿١٢﴾

ما شب و روز را دو نشانه [قدرت و حکمت خود] قرار دادیم؛ پس نشانه شب را محو کردیم، و نشانه ی روز را روشنی بخش ساختیم، تا (در پرتو آن) از پروردگارتان فضل (و روزی) بجوید، و تا شمارش سالها و حساب را بدانید، و هرچیز را به تفصیل بیان کرده ایم. (۱۲)

«وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ» خداوند متعال شب و روز را دو دلیل بزرگ بر یگانگی و کمال قدرت خود قرار دادیم.

«فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ» مهتاب را که نشانه و علامت شب است تیره‌گون و تاریک قرار دادیم. «وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً» و آفتاب را که نشانه روز است درخشان و روشن‌گر ساخته است، تا دیدن و رؤیت میسر گردد.

«لِيَتَّبِعُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ» تا انسان در روز راه‌های کسب و کار، ایاب و ذهاب و اداره منافعش را ببیند. «وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ» و در شب به آغوش خواب بازگشته آرامش یابد و کار و تلاشش به ساحلی آرام لنگر اندازد، و تا حق تعالی از پی‌درپی آمدن شب و روز، بندگان را بر شمار سال‌ها و حساب روزها و ماه‌ها راه نماید.

شب و روز، تقویمی طبیعی، دائمی، همگانی، آسان و قابل فهم، و وسیله‌ای برای نظم و برنامه‌ریزی می‌باشد. طوریکه فرموده است: «لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ». قابل توجه و دقت است که: تدبیر نظام آفرینش، بی‌هدف نیست و در این تدبیر، محور هدف‌ها انسان است.

قابل تذکر است که چرا در قرآن عظیم الشان معمولاً شب مقدم بر روز تذکر یافته است، حکمت در این است که: تاریکی زمین از خودش است ولی روشنایی زمین از نور آفتاب می‌باشد.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: بنابر قول اول در تفسیر «نشانه شب» که مراد از آن خود شب است نه مهتاب، مراد سال‌های شمسی است ولی بنابر قول دوم که مراد از «نشانه شب» مهتاب است، سالها به حساب قمری است.

فرق در میان «عدد» و «حساب» این است که: عدد عبارت از شمارش همانندهای چیزی است که در مجموع تشکیل دهنده آن چیزند اما حساب: عبارت از شمارش یک دسته معینی است که یک چیز از آنها ساخته می‌شود. پس سال نظر به این‌که از روزها متشکل است، (365) روز می‌باشد و این عدد است اما نظر به این‌که یک سال از دوازده ماه تشکیل یافته و هر ماهی سی‌روز است و هر روزی (24) ساعت، از این نظر حساب است.

«وَ كُلُّ شَيْءٍ فَصَلَّنَاهُ تَفْصِيلاً» باید گفت که؛ در نظام هستی، همه چیز منظم، قانون‌مند و تفکیک شده است تا اصطکاک و تداخل و فروپاشی پیش نیاید. و خداوند متعال همه چیز را به طور شافی و کافی بیان کرده و روشن‌گرانه توضیح داده است. و یک ذره از امور این وجود را برای تصادف و تخمین رها نکرده‌ایم. بلکه همه چیز را با تدبیری استوار و به میزانی مقرر خلق کرده‌ایم. با تمام قوت باید گفت که: روزی، از سوی خداست، به زرنگی خود مغرور نشویم.

وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا ﴿١٣﴾

اعمال هر انسانی را به گردنش قرار داده ایم، و روز قیامت کتابی برای او بیرون می آوریم که آنرا در برابر خود گشاده می بیند. (۱۳)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«الزَّمَنَةُ»: ملازم او ساخته ایم. همراه او کرده ایم. این بدین معنی است که: اعمال انسان در دنیا و آخرت از او جدا نمی شود، ثمره و نتیجه اعمال خوب و بد آنها را می بیند.
«طَائِرٌ»: عمل. خوشبختی و بدبختی ناشی از عمل (اعراف / 131). کلمه‌ی «طَائِرٌ» در آیه مبارکه، کنایه از عمل انسان می باشد، زیرا اعمال انسان همچون پرنده پرواز دارد تا به صاحبش برسد و پرونده عمل هر کس، از خیر و شر، به گردنش آویخته می شود.
«کِتَاباً»: هدف از آن نامه اعمال و کارنامه احوال انسان است (جاثیه / 28 و 29).
«مَنْشُوراً»: گشوده و باز. مراد این است که کارنامه عمل انسان در این جهان مکتوم و پوشیده است و در آن جهان عمل نامه انسان باز و گشوده می باشد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

«وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ» همه‌ی انسان‌ها با کارت شناسایی اعمال، در محشر حضور پیدا می کنند. خداوند متعال می فرماید که: هر انسانی در گرو عمل خویش است و مطابق آن پاداش می بیند. و عمل با او همراه است و مانند قلاده به گردنش آویزان است و هرگز از او جدا نمی شود. در این هیچ جای شکی نیست که برای الله متعال همه‌ی عمل‌ها روشن است، به گردن آویختن نامه‌ی اعمال، برای فهمیدن خود انسان است.

در حدیث شریف آمده است: «عمل هیچ روزی نیست مگر این که [در پایان آن روز] بر آن مهر زده می شود و چون مؤمن مریض شود، فرشتگان می گویند: پروردگار! بنده خویش «فلان» را از عمل بازداشته‌ای! پروردگار با عظمت می فرماید: برایش به مانند عملی که در حال سلامتی انجام می داد، مهر زنید تا آن که شفا یابد یا بمیرد.»
«وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا» که در روز قیامت نامه‌ی اعمالش که حاوی حسنات و گناهانش می باشد، برایش نمایان و گشوده می شود و اعمال خود را آشکارا می بیند و توانایی پنهان کردن یا نادیده گرفتن آن را ندارد.
انسان در روز قیامت از دیدن و مشاهده اعمال نامه خویش شامل ثوابها و نیکی‌های باشد خوشحال و شادمان می گردد، و از ملاحظه بدی‌ها و گناهان خویش که درج اعمال نامه باشد توبیخ و سرزنش می گردد.

گلوبند قرار گرفتن نامه اعمال:

مفهوم گلوبند قرار گرفتن نامه اعمال اینست که انسان در هر کجا و هر جای که باشد، صحیفه اعمال اش با او همراه می باشد، و عمل او در آن ثبت می گردد، و هر گاه که بمیرد، دوسیه اعمال اش بسته و نگاه داشته می شود، سپس در روز قیامت صحیفه عمل هریکی به دست او داده می شود، که خودش آن را خوانده و در دل خود قضاوت کند، که مستحق ثواب است یا مستحق عذاب.
از حضرت قتاده (رض) منقول است که در آن روز مردمان بی سواد هم نامه اعمال خود را می خوانند، در این مقام اصفهانی به روایت حضرت ابو امامه (رض) نقل کرده است، که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: در روز قیامت وقتی که نامه بعضی از مردم به دست آنها داده می شود، می بیند که بعضی از اعمال نیک او در آن ثبت و درج نیست عرض می کند: پروردگار! فلان فلان عمل من در این درج نیستند، از

طرف حق تعالی به جواب داده می شود که ما آن اعمال از این جهت محو کردیم که تو غیبت مردم را می کردی. (مظهری)

اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ﴿١٤﴾

[به او می گویند:] کتاب خود را بخوان، کافی است که امروز خودت حسابگر خود باشی. (۱۴)

قبل از همه باید گفت: طوریکه یادآور شدیم؛ در قیامت، همه‌ی مردم قادر به خواندن نامه‌ی اعمال خود می‌شوند. و در قیامت به انسان گفته می‌شود: نامه اعمالت را بخوان، کافی است که امروز، خودت حسابگر خویش باشی. و دیگر به شاهد و محاسب ضرورتی دیده نمی شود. یعنی در قیامت وجدان‌ها بیدار می‌شود.

مفسران می نویسند خواندان نامه اعمال برای همه است، چه آنان که اگر بی‌سواد و ناخوان هم باشد هم نامه اعمال خویش را می‌خواند. یعنی: هر انسانی با ملاحظه اعمال نامه خویش می‌تواند که نتیجه و حاصل کار خود را بشناسد و آن را حسابرسی کند پس نیاز به کسی که او را در این کار کمک نماید، ندارد. قیامت، تنها محکمه است که مجرم علیه خودش حکم صادر می کند.

خصوصیات نامه اعمال:

بادر نظر داشت فحوای آیات متبرکه و احادیثی نبوی و سایر روایات علمای کرام خصوصیات نامه اعمال را میتوان چنین جمع‌بندی و خلاصه نمود:

- قبل از همه باید گفت که: حساب و کتاب، برای همه است و استثنا ندارد. بناً در اعمال نامه؛ تمام اعمال بگردار انسان و حتی آثار اعمال، در نامه اعمال ثبت و درج می گردد. طوریکه در (آیه: 12 سوره یس) می فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ»؛ ما مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند و تمام آثار آنها را می‌نویسیم.»

- البته ثبت و درج گردار انسانها در نامه اعمال وی چنان دقیق و جامع است که کوچکترین خطا، لغزش و نقصانی در آن صورت نمی‌گیرد. از این رو گنهگاران پس از مشاهده آن، سخت تعجب و خوفناک می‌شوند: «وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا»؛ و کتاب (کتابی که نامه اعمال همه انسانها است) در آنجا گذارده می‌شود، اما گنهگاران را می‌بینی که از آنچه در آن است ترسان و متوحش‌اند و می‌گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست مگر این که آن را شماره کرده است.) (سوره کهف 49)

- اعمال نامه بر آنچه که بشر انجام داده، چنان گویا و روشن است که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را انکار کند زیرا نامه اعمال دقیقاً نسخه‌برداری از اعمال انجام شده است: «هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ این کتاب ماست که به حق با شما سخن می‌گوید (و اعمال شما را بازگو می‌کند) ما آنچه را انجام می‌دادید نسخه برمی‌داشتیم! (1) (سوره جاثیه آیه 29).

- کاتبین اعمال نامه دو فرشته اند که در طرف راست و چپ هر انسانی حاضرند. «إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ x مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»؛ به خاطر بیاورید هنگامی که دو فرشته راست و چپ که ملازم انسان هستند اعمال او را

دریافت می‌دارند. هیچ سخنی را انسان تلفظ نمی‌کند مگر این که نزد آن فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام ماموریت است.) (سوره ق 17 - 18).

انواع نامه اعمال:

از فحوای آیات قرآنی معلوم می‌گردد که برای هر انسان سه نوع کتاب یا نامه عمل وجود دارد:

اول. نامه ای که مخصوص هر انسانی است و تمام جزئیات اعمال او در آن منعکس است: «وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمَانَهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرُجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا x أَقْرَأُ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا؛ اعمال هر انسانی را به گردنش قرار داده‌ایم و روز قیامت کتابی برای او بیرون می‌آوریم که آن را در برابر خود گشوده می‌بیند. (این همان نامه اعمال او است، به او می‌گوئیم) کتابت را بخوان! کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی) سوره اسراء 13 - 14).

تعبیر «کل انسان» (هر انسانی) و همچنین «کتابک» (نامه اعمال خودت) دلیل روشنی به این نامه اعمال اختصاصی است. همه‌ی اعمال و حرکات انسان ثبت می‌شود. گرچه ثبت اعمال در دنیا برای انسان محسوس نیست، ولی در قیامت، کارنامه‌ی عمل او گشوده و افشا خواهد شد.

دوم: نامه ای که مربوط به امت هاست که مجموعه اعمال یک امت در آن جمع است: «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا»؛ هر امتی به سوی کتابش خوانده می‌شود. (سوره جاثیه 28) تعبیر به «کتاب» به صورت مفرد نه جمع، آن هم برای یک امت شاهد مقصود است. سوم: کتاب واحدی که مجموعه اعمال همه انسانها. تمام امت‌ها از ابتدا تا انتهای تاریخ در آن ثبت است و در حقیقت به منزله دفتر کل همگانی و مرکزی محسوب می‌شود: «وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَنَزَىٰ الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ»؛ و کتاب (کتابی که نامه اعمال همه انسانها است) در آنجا گذارده می‌شود اما گنهکاران را می‌بینی که از آنچه در آن است ترسان و متوحش‌اند. (سوره کهف: 49)

ثبت یک عمل در سه نامه و کتاب، برای تاکید بر این مطلب است که انسان بداند که اعمال او در کتاب‌های متعددی ثبت و ضبط می‌شود و امکان ندارد کاری از او سر بزند و روز قیامت حساب نشود.

حقیقت نامه اعمال:

نامه اعمال در قیامت چیزی مانند ورق‌های کاغذ و دفتر و کتاب معمولی نیست زیرا اگر به شکل دفتر و اوراق باشد هزاران برگ لازم است که اعمال یک عمر را در آن بنویسند و چنین کتابی برای همه به آسانی قابل مطالعه نیست، در حالی که از آیات قرآنی به خوبی استفاده می‌شود که اعمال انسان در آن چنان ثبت است که با یک نگاه می‌توان بر آن واقف شد.

نحوه تسلیمی نامه اعمال:

نحوه‌ی تسلیمی نامه‌ی اعمال به بندگان، گوناگون است. نامه‌ی اعمال انسان‌های مؤمن از روبرو و به دست راست آنان داده می‌شود و با آنان به آسانی محاسبه می‌شود و او شاداب و شادمان به سوی آشنایان و خویشان مؤمن خود در بهشت برمی‌گردد: «فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ۖ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا ۖ وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا ﴿٩١﴾ [الانشقاق: 7-7]

[9]. «هر کس نامه‌ی اعمالش به دست راستش داده شود. با او حساب ساده و آسانی خواهد شد و شادمان به سوی آشنایان و خویشان مؤمن خود برمی‌گردد.»

آن‌گاه که مؤمن از محتوای نامه‌ی اعمالش آگاه می‌شود، خوشحال است و با صدایی بلند دیگران را از دلیل خوشحالی خود آگاه می‌سازد: «فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ - فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُوا كِتَابِيَّةً ۱۹ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلْقٍ حِسَابِيَّةً ۲۰ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ۲۱ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ۲۲ فُطُوْفَهَا دَانِيَةٌ ۲۳ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ۲۴» [الحاقة: 19-24].

«پس هر کس نامه‌ی اعمالش را به دست راست خویش دریافت کند، می‌گوید: نامه‌ی اعمالم را بگیرید و بخوانید. من یقین داشتم که حساب اعمالم را می‌بینم. پس آن شخص در زندگی پسندیده‌ای خواهد بود؛ در بهشتی برین که میوه‌هایش، در دسترس است. به پاداش اعمالی که در ایام گذشته (در دنیا) پیش فرستاده‌اید، گوارا بخورید و بیاشامید.»

نامه‌ی اعمال کافران، منافقان و گمراهان از پشت سر و به دست چپشان داده می‌شود. کافر در آن هنگام خود را نفرین و آرزوی هلاکت می‌کند: «وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ - فَيَقُولُ يُلَيِّنُنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيَّةً ۲۵ وَلَمْ أَدْر مَا حِسَابِيَّةً ۲۶ يُلَيِّنُهَا كَانَتْ الْقَاضِيَةَ ۲۷ مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَّةً ۲۸ هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةً ۲۹ خُدُوهُ فَعَلُوهُ ۳۰ ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلْوُهُ ۳۱» [الحاقة: 25-31]. «و اما کسی که نامه‌ی اعمالش را با دست چپ خویش دریافت کند، می‌گوید: ای کاش نامه‌ی اعمالم به من داده نمی‌شد و نمی‌دانستم حسابم چیست؟ ای کاش مرگم در دنیا، پایان کارم بود. مال و ثروتم، به من سودی نبخشید. جاه و قدرتم از دستم رفت. (فرمان می‌رسد): او را بگیرید و در بند و زنجیرش کنید. سپس او را به دوزخ بیفکنید.»

هنگامی که نامه‌ی اعمال به انسان‌ها داده شود، به آنان گفته می‌شود: «هُذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۲۹» [الجاثية: 29]. (این کتاب ماست و اعمال شما را به درستی بازگو می‌کند. هر آنچه که انجام می‌دادید، می‌نوشتیم.)

تصویر امام قرطبی از صحنه‌ی محاسبه:

شیخ قرطبی، صحنه‌ی محاسبه را چنین ترسیم می‌کند: بندگان از قبرها به سوی میدان محشر و توقف‌گاه بزرگ برانگیخته می‌شوند. تا آن زمان که الله بخواهد، در آن میدان، لوچ و پابرهنه می‌ایستند و هنگامه‌ی حساب فرا می‌رسد. دستور داده می‌شود تا نامه‌های اعمال، که فرشتگان گرامی آن‌ها را نوشته‌اند، حاضر شوند. برخی انسان‌ها نامه‌ی اعمال را به دست راست و برخی دیگر به دست چپ و از پشت سر دریافت می‌کنند. سپس هر کسی نامه‌ی اعمال خود را نگاه کرده و می‌خواند.

«لحظه‌ای را تصور کن که لخت و عریان در میدان محشر، با دلی پریشان و عقلی سرگردان ایستاده‌ای، در حالی که آتش دوزخ از شدت خشم و کینه بر گنهکاران می‌غرد و شعله می‌پراکند و پروردگار عرش، با خشم می‌گوید: ای بنده! نامه‌ی اعمالت را به آرامی بخوان و نگاه کن که آیا چیزی جز آن‌چه که انجام داده‌ای، در آن می‌یابی؟ پس از آن‌که نامه‌ی اعمال را خواندی و بدان اعتراف نمودی، الله عظیم الشان ندا سر می‌دهد: ای فرشتگان! بندگان گنهکار را به میان آتش تشنه سرازیر نمایید. پس مشرکان در آتش سوزان، سوخته می‌شوند و مؤمنان در بهشت جای می‌گزینند.»

ای برادر مسلمان! اندکی آن صحنه را تصور کن؟ صحنه‌ای که نامه‌های اعمال تقسیم می‌شوند، ترازوهای عدل الهی نصب می‌گردند و تورا در برابر دیدگان تمام انسان‌ها فرامی‌خوانند: فلانی فرزند فلان کجاست؟ برای محاسبه‌ی اعمال نزد الله متعال حاضر شود.

برای حاضر کردن تو فرشتگانی گماشته شده‌اند. آنان تو را به پیشگاه الله قهار می‌آورند. تشابه اسمی تو با دیگر بندگان، فرشتگان را از آوردن تو باز نمی‌دارد.

لحظه‌ای که ندادنده تو را فرامی‌خواند، قلبت از این ندا به لرزه در می‌آید. آن‌گاه که اطمینان پیدا می‌کنی که منظور ندادنده تو هستی، شانه‌هایت از ترس به لرزه در می‌آیند. اعضای بدننت تکان می‌خورند، رنگ چهره‌ات دگرگون می‌شود، گویی قلبت می‌خواهد پرواز کند. برای حضور در پیشگاه پروردگار، از میان صفاها می‌گذری. تمام آفریدگان به تو نگاه می‌کنند و تو در پیشاپیش آنان هستی. چون می‌دانی به کجا برده می‌شوی، ترس و وحشت وجودت را فرامی‌گیرد.

بلی، ای انسان! لحظه‌ای چنان بیندیش که در پیشگاه پروردگارت هستی، نامه‌ی اعمالت را در دست داری. هیچ‌نهان و آشکاری را رها نکرده و تمام اسرار را آشکار نموده است. آن را با زبانی خسته و گنگ و قلبی شکسته، می‌خوانی. احساس خطر و وحشت، تو را فراگرفته است. چه بسیار گناهایی که تو آن‌ها را فراموش کرده‌ای، اما امروز به یاد می‌آوری. چه بدی‌هایی که پنهان کردی، اما نامه‌ی اعمالت آن‌ها را هویدا می‌سازد. بسیاری از اعمال هستند که گمان می‌کردی مایه‌ی سلامتی و نجات تو هستند، اما در آن ایستگاه عظیم، آن اعمال هیچ شده‌اند. پس وای از آن پشیمانی و وای بر افسوسی که به خاطر کوتاهی در اطاعت پروردگار با آن روبرو خواهی شد.

در آن هنگام، هر کس نامه‌ی اعمالش به دست راستش داده شود، می‌داند که اهل بهشت است، آن‌گاه می‌گوید: بیایید نامه‌ی اعمال مرا بخوانید. نامه اعمالش را می‌خواند. اگر این شخص در زندگی دنیا کارهای نیک انجام داده است، دیگران را به سوی نامه‌ی اعمال خود فرا می‌خواند و به خواندن آن سفارش می‌نماید. با نام خود و پدرش خوانده می‌شود. به پیش می‌رود، وقتی ندادنده نزدیک می‌شود، کتاب سفیدی به او می‌دهد.

درون آن بدی و بیرون آن نیکی است. در قدم اول بدی‌ها را می‌خواند، پس می‌ترسد، چهره‌اش دگرگون می‌شود. وقتی به پایان نامه‌ی اعمال می‌رسد، می‌بیند که نوشته شده است: این‌ها بدی‌های تو بودند و همانا تو را مورد مغفرت قرار دادم. بسیار خوشحال می‌شود. نامه‌ی اعمالش را بر می‌گرداند و در صفحه آخر، نیکی‌هایش را می‌بیند و می‌خواند. به خوشحالی و شادمانی‌اش افزوده می‌شود.

وقتی به پایان کتاب می‌رسد و در آن چنین می‌بیند: این‌ها نیکی‌های تو هستند و برای تو چند برابر افزوده شده‌اند. چهره‌اش درخشان و نورانی می‌شود، تاجی بر سرش گذاشته می‌شود، لباس بهشت بدو می‌پوشانند و تمام مفاصل او با زیور آراسته می‌شوند و به اندازه‌ی شصت ذراع به قامت او، که همانا قامت آدم علیه السلام بود، افزوده می‌شود و به او می‌گویند: نزد دوستان و خویشانت برو و به آنان مژده بده که برای هر یک از آنان چنین چیزهایی در نظر گرفته شده است. وقتی برمی‌گردد، چنین ندا می‌دهد: «فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُ وَأَكْتَبِيَّةٌ ۱۹ إِيَّيَّيْ ظَنَنْتُ أَنِّي مُلْقٍ حِسَابِيَّةٌ» [الحاقة: 19-20]. «می‌گوید: نامه‌ی اعمالم را بگیرید و بخوانید. من یقین داشتم که حساب اعمالم را می‌بینم».

الله درباره‌ی این شخص می‌گوید: «فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ۲۱ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ۲۲ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ۲۳» [الحاقة: 21-23]. «پس آن شخص در زندگی پسندیده‌ای خواهد بود؛ در بهشتی برین که میوه‌هایش، در دسترس است».

از دوستان و خویشاوندان سؤال می‌کند: آیا مرا می‌شناسید؟ آن‌ها می‌گویند: تو چه کسی هستی که انعام و الطاف الهی تو را فرا گرفته است؟ می‌گوید: من فلانی فرزند فلان هستم و هم‌همی شما را به چنین نعمت‌هایی بشارت می‌دهم: «كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ۲۴» [الحاقة: 24]. «به پاداش اعمالی که در ایام گذشته (در دنیا) پیش فرستاده‌اید، گوارا بخورید و بیاشامید».

اما اگر آن شخص دعوت‌گر گناه باشد و افراد زیادی از وی پیروی کنند. با نام خود و پدرش خوانده می‌شود. پس برای حساب اعمالش پیش می‌رود. نامه‌ی اعمال سیاهی، که با خط سیاه نوشته شده است، به او می‌دهند. درون آن نیکی و بیرون آن بدی نوشته شده است. در آغاز نیکی‌هایش را می‌خواند و گمان می‌کند که در آینده‌ی نزدیک نجات می‌یابد. اما وقتی به پایان نامه می‌رسد، چنین می‌یابد: این نیکی‌های تو هستند که نابود شدند. چهره‌اش سیاه می‌شود، غم و اندوه او را در بر می‌گیرد و از هرگونه خیری مأیوس می‌گردد. نامه‌ی اعمالش را بر می‌گرداند و بدی‌هایش را می‌خواند. به غم و اندوهش افزوده می‌شود. وقتی به پایان نامه‌ی اعمالش می‌رسد، چنین می‌بیند: این‌ها بدی‌های تو هستند که بر عذابت افزوده‌اند. سپس، در حالی که چشمانش نیلگون، چهره‌اش سیاه و لباسی از قیر بدو پوشانده می‌شود، به سوی دوزخ رانده می‌شود. به او می‌گویند: نزد پیروان و

همراهانت برو و به آن‌ها خبر بده که برای هر کدام از آنان چنین چیزهایی هست. می‌رود و می‌گوید: «يَلَيْتَنِي لَمْ أُوْتِ كِتَابِيَهٗ ۲۵ وَلَمْ أَدْر مَا حِسَابِيَهٗ ۲۶ يَلَيْتَنِي كَانَتْ الْقَاضِيَةَ ۲۷ مَا أَعْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهٗ ۲۸ هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهٗ ۲۹ خُدُوهُ فَعُلُوهُ ۳۰ ثُمَّ أَلْجَيْمٌ صُلُوهُ ۳۱ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ۳۲» [الحاقة: 25-32]. «ای کاش نامه‌ی اعمالم به من داده نمی‌شد. و نمی‌دانستم حسابم چیست؟ ای کاش مرگم در دنیا، پایان کارم بود. مال و ثروتم، به من سودی نبخشید. جاه و قدرتم از دستم رفت. (فرمان می‌رسد:) او را بگیرید و در بند و زنجیرش کنید. سپس او را به دوزخ بیفکنید. آن‌گاه او را در زنجیری که طولش هفتاد گز است، به بند بکشید».

حسن و ابن عباس (رض)، در تفسیر «ذراع» گفته‌اند: هفتاد ذراع به ذراع فرشتگان. آن‌گاه پیروان و همراهانش را ندا می‌دهد و می‌گوید: آیا مرا می‌شناسید؟ آن‌ها می‌گویند: خیر، اما تو را چه شده است، که این قدر غمگین هستی؟ تو چه کسی هستی؟ می‌گوید: من فلانی فرزند فلانم و هر کدام از شما این چنین سرنوشتی دارید.

اما کسی که نامه اعمالش از پشت سر به او داده شود، دستش را از شانه چپ بیرون می‌برد و نامه اعمالش را از پشت سر می‌گیرد. مجاهد می‌گوید: صورتش به طرف گردن «قفا» برگردانده می‌شود و نامه اعمالش را می‌خواند.

ای انسان! لحظه‌ای به خود بیندیش. اگر از نیکان و نیک‌بختان باشی، با چهره‌ای شادمان و شاداب در برابر دیدگان آفریدگان بیرون می‌آیی و به درجه‌ی کمال و حسن جمال وارد می‌شوی، نامه اعمالت را در دست راست داری. فرشته‌ای شانه‌ات را گرفته و در برابر دیدگان آفریدگان چنین ندا می‌دهد: این فلانی فرزند فلانی است، به سعادت رسیده است که هرگز روی بدبختی را نخواهد دید.

اما ای انسان! اگر از نگون‌بختان باشی، چهره‌ات سیاه می‌شود، نامه اعمالت به دست چپ و از پشت سر داده می‌شود و آفریدگان آن را لگدمال می‌کنند. تو برای نابودی خود ندا

می‌دهی. فرشته‌ای بازوهایت را گرفته و در برابر دیدگان آفریدگان ندا می‌دهد: ای مردم! آگاه باشید، فلانی فرزند فلانی به بدبختی و رسوایی دست یافت و هرگز روی خوش‌بختی را به خود نخواهد دید. (التذكرة قرطبی (255) (کتاب: سیمای روز رستاخیز «القیامة الكبرى» نوشته: دکتر عمر سلیمان اشقر)

مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا ﴿١٥﴾

هر کس هدایت یافت، فقط به نفع خودش هدایت می‌یابد و هر کس گمراه شد، فقط به زیان خودش گمراه می‌شود. (و ضررش متوجه خود او است) و هیچکس بارگناهی دیگری را به دوش خود بر نمی‌دارد؛ و ما بدون اینکه پیامبری را [برای هدایت و اتمام حجت به سوی مردم] بفرستیم، عذاب کننده [آنان] نبودیم. (۱۵)

انسان در انتخاب راه، آزاد است:

«مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا» همانطوریکه هدایت‌پذیری به سود خود انسان، کفر و اعراض هم، به زیان خود انسان می‌باشد، و سود و زیانی آن به الله متعال نمی‌رسد. هر کس به راه راست پایبند بوده و از حق پیروی کند، پس مزد و محصول کارش به خودش محدود و منحصر است و هر کس به بیراهه رفته و پیرو گمراهی شده باشد پس گنااهش نیز فقط بر دوش خود اوست. یعنی: فرجام گناه و گمراهی وی مربوط به خودش هست.

«وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ» هر کس، گرفتار عمل خویش است، هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد و جنایتکار جز به خود جنایت نمی‌کند. و هرگز کسی به گناه دیگری عذاب نمی‌شود مگر آنکه عامل گمراه‌سازی وی باشد.

وزر: بار و سنگینی است، که مراد از آن در اینجا گناه است.

«وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» قبل از همه باید گفت که: عقل، به تنهایی برای سعادت بشر کافی نیست، در جنب عقل؛ هدایت انبیا لازم و ضروری می‌باشد و خدای متعال هیچ انسانی را عذاب نمی‌کند، مگر این که در بین آنان پیامبران مبعوث نماییم تا روز قیامت را یادآور شوند و مردم را از ارتکاب جرایم بر حذر دارند و دلیل و حجت بر آنان اقامه شود.

باید گفت: لازمه‌ی آخرت، آمدن انبیاست، چون برای بازخواست شدن انسان، قبلاً باید شرح وظایفش را از طریق پیامبران دریافت کند.

قابل یاد دهانی است که: این آیه بیانگر اصل مسئولیت شخصی و فردی است که پروردگار با عظمت از روی عدل و رحمتش آن را وضع کرده است.

شان نزول آیه مبارکه:

از ابن عباس (رض) در بیان شان نزول این آیه مبارکه روایت شده است که فرمود: این آیه درباره ولید بن مغیره نازل شد آن‌گاه که به مردم مکه گفت: به محمد کافر شوید و گناه همگی شما بر دوش من! «و ما عذاب کننده نیستیم مگر آن‌که پیامبری را بفرستیم» این حقیقت نیز از عدل حق تعالی خبر می‌دهد.

شان نزول آیه 15:

647- ابن عبدالبر به سند ضعیف از عایشه (رض) روایت کرده است: خدیجه (رض)

در باره سرنوشت اطفال مشرکان از رسول الله (پرسید. پیامبر گفت: آن‌ها با پدران‌شان هستند. پس از چندی این سؤال را تکرار کرد. آنحضرت فرمود: خدا داناست که آن‌ها مرتکب چه اعمالی می‌شدند. پس از استحکام بیشتر اسلام باز هم در این مورد از پیامبر پرسید. خدای بزرگ «وَلَا تَزُرُ وَازِرَةً وَزَرَ أُخْرَى» را نازل گردانید. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: آن‌ها بر فطرتند و یا گفت آنان در بهشت اند. (جداً ضعیف است، سیوطی در «در المنثور» 304 / 4 اسناد آن را ضعیف شمرده است و حافظ ابن حجر هم در فتح الباری 3 / 291 این را ضعیف می‌داند، علت آن را سلیمان بن ارقم گفته که او متروک است. به «فتح القدیر» 1496 مراجعه فرماید.

سرنوشت اهل فترت و نوزادان کافران در آخرت:

در مورد اطفال مشرکین و اهل فترت و کسانی که رسالت اسلام به آنها نرسیده است، صحیحترین اقوال علماء اینست که آنها در روز قیامت امتحان میشوند، اگر امر خداوند را استجابت کنند وارد بهشت میشوند ولی اگر استجابت نکنند وارد دوزخ میشوند، و این قول اختیار ابن تیمیه و ابن القیم جوزیه و گروهی از علماء سلف و خلف میباشند، و نحوه امتحان این چنین است که به آنها گفته میشود که وارد دوزخ بشوند، و کسانی که وارد میشوند امر خداوند را استجابت کرده اند لذا بهشتی خواهند شد، و کسانی که این امر را استجابت نکنند دوزخی خواهند شد، البته کسانی که در این امتحان وارد دوزخ میشوند ضرری به آنها نمیرسد، فقط خداوند مطیع بودن و نبودن آنها را امتحان میکند.

سرنوشت اولاد مشرکین:

امام بخاری بابی را تحت عنوان «ما قیل فی اولاد المشرکین» مطرح نموده و حدیث زیر را از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده است: «سئل رسول الله عن اولاد المشرکین، فقال: الله اذ خلقهم اعلم بما كانوا عاملین». (درباره فرزندان نابالغ مشرکین از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال شد؟ فرمودند: خداوند در موقع آفریدن آنها دانسته که چه عملی را انجام می‌دهند).

ابوهریره (رح) نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «کل مولود یولد علی الفطرة، فابواه یهودانه، او ینصرانه او یمجسانه، کمثل البهیمة، تنتج البهیمة هل تری فیها جدعاء» (هر نوزادی با فطرتی سالم به دنیا می‌آید. پدر و مادرش او را به یهودی، نصرانی و یا مسیحی تبدیل می‌کنند. مانند: حیوانات که حیوانی را متولد می‌کند، آیا در میان آنها حیوانی را دیده‌اید که گوشش بریده شده باشد). (بخاری، کتاب الجنایز. فتح الباری: 3/246). بر اساس اظهارات ابن حجر، بخاری با نقل این روایات اشاره به این دارد که او در این مساله اظهار نظر نمی‌کند. اما بعد از تفسیر سوره روم بهشتی بودن آنها را قاطعانه اعلام داشته است. ایشان احادیث این باب را به گونه‌ای ترتیب داده که حکایت از بهشتی بودن کودکان مشرکین دارند، زیرا امام بخاری ابتدا احادیث دال بر توقف و بعد از آن احادیث مرّج به بهشتی بودن و در پایان احادیث یقین بخش برای بهشتی بودن آنها را نقل کرده است، آنجا که حدیث زیر را گزارش داده: «و اما الولدان الذین حوله فکل مولود یولد علی الفطرة، فقال بعض المسلمین: و اولاد المشرکین؟ فقال: و اولاد المشرکین». (و فرزندان که پیرامون آنها هستند، پس هر فرزندی با فطرت پاک به دنیا می‌آید. بعضی از مسلمانان پرسیدند: آیا کودکان مشرکین نیز آنجا هستند؟ فرمود: آری).

ابن حجر می‌گوید: حدیث روایت شده از ابو یعلی از انس به سند مرفوع مؤید دیدگاه امام بخاری است. «سالت ربی اللاهین من ذریة البشر ان لا یعذبهم فاعطانیهم» (رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: از پروردگارم تقاضا کردم که فرزندان نابالغ انسانها را عذاب ندهد، پروردگار این سوال مرا پذیرفت). «اللاهین» بنابر تفسیر ابن عباس همان اطفال هستند.

احمد به سندی حسن از طریق خنساء دختر معاویه بن صریم از عمه‌اش نقل کرده که می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسیدم: ای رسول خدا! چه کسی در بهشت است؟ فرمود: «النبی فی الجنة و الشہید فی الجنة، و المولود فی الجنة. فتح الباری: (246/3).

(پیامبران، شهداء و نوزادان (نابالغان) در بهشت هستند) و هم چنین برای بهشتی بودن فرزندان مشرکین به حدیث زیر استدلال شده است: «اطفال المشرکین خدم اهل الجنة» سلسله الاحادیث الصحیحه: (1468). (اطفال مشرکان خدمت گزار اهل بهشت هستند).

این دیدگاه که اولاد مشرکان در بهشت هستند، دیدگاه جمع زیادی از علماء مانند: ابی الفرج بن جوزی و... است. امام نووی در این باره می‌گوید: «و هو المذهب الصحیح المختار الذی ذهب الیه المحققون لقوله تعالی: و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا. اسراء: 15» (مذهب صحیحی که انتخاب شده و محققین نیز آن را تأیید نموده‌اند این است که فرزندان مشرکین وارد بهشت می‌شوند، زیرا خداوند بیان داشته که: تا پیامبری به میان قومی ارسال نکنیم، هرگز آنان را عذاب نمی‌دهیم).

در این راستا به دلایل امام بخاری نیز استدلال شده است.

امام قرطبی نیز همین دیدگاه را ترجیح داده و میان نصوصی که به ظاهر متعارض هستند به شرح زیر تطبیق داده است: نخست رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: اولاد نابالغ مشرکان همراه با پدرانشان در دوزخ هستند. بعد در این باره به این نتیجه رسیدند که توقف کنند، لذا فرمودند: «الله اعلم بما کانوا عاملین» سپس وحی نازل شد که هیچ کس به خاطر گناه دیگری مورد محاسبه قرار نمی‌گیرد: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (الزمر: 7) هیچ کس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی‌کشد (و گناهان دیگری را به گردن نمی‌گیرد). آنگاه به بهشتی بودن آنان قضاوت فرمودند. (التذکرة: قرطبی، صفحه 515) ایشان در این خصوص حدیثی از عبدالرزاق روایت کرده است، اما همانگونه که ابن حجر بیان داشته آن حدیث ضعیف می‌باشد.

البته تطبیق و توفیقی که ابن حجر بیان داشته بیانگر این است که این مسأله از مسائل نظری و اجتهادی نیست، بلکه مسأله‌ای کاملاً غیبی است و جز وحی کسی حق ندارد در این خصوص حرف بزند.

و اعتقاد به اینکه کودکان مؤمنین و مشرکین در بهشت می‌باشند بیانگر نصوصی هستند که راجع به آگاهی ازلی خداوند نسبت به اهل بهشت و دوزخ می‌باشند، و هنگامی که فرشته، رحم مادر را زیارت می‌کند، رزق، مدت زندگی، شقاوت و سعادت او را می‌نویسد. البته در جواب آن گفته شده است: کسانی که در دوران کودکی و قبل از روی آوردن به کسابت می‌میرند، آنها در حالی که در شکم مادرشان هستند از سعادت‌مندان نوشته خواهند شد. حق را خداوند بهتر می‌داند.

تعداد زیادی از علماء امثال: حماد بن زید، جماد بن سلمه، ابن المبارک و اسحاق بر این عقیده‌اند که اولاد مشرکین موکول به مشیت خداوند متعال هستند.

ابوالحسن اشعری نیز همین دیدگاه را از اهل سنت و جماعت نقل کرده است. شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز همین دیدگاه را ترجیح می‌دهد و می‌گوید: اطفال مشرکین موکول به مشیت الهی هستند و روز قیامت مورد امتحان قرار خواهند گرفت و این قول را به ابی الحسن اشعری و امام احمد نسبت داده است. شیخ الاسلام می‌گوید: «و الصواب ان یقال فیهم: الله اعلم بما کانوا عاملین و لا یحکم لمعین منهم بجنة و لا نار».

(بهتر این است که درباره آنها گفته شود: خداوند بهتر می‌داند که چه عملی را انجام می‌دادند و درباره فرد مشخصی از آنها نمی‌توان قضاوت نمود که بهشتی است یا دوزخی).

و در احادیث متعدد درباره اولاد مشرکین آمده است که روز قیامت از آنها امتحان به عمل خواهد آمد، در میدان قیامت به آنها امر و نهی می‌شود. هر کس اطاعت کند وارد بهشت و هر کس معصیت کند وارد دوزخ خواهد شد. امام ابوالحسن اشعری عقیده اهل سنت و جماعت را چنین نقل کرده است. مجموع فتاوی شیخ الاسلام (372/24).

شیخ الاسلام در جایی دیگر می‌فرماید: اطفال مشرکین در دنیا به سن بلوغ نرسیده‌اند، روز قیامت حکم تکلیفی آنها صادر می‌شود. همانطور که از رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت است، فرمودند: «الله اعلم بما کانوا عاملین» خداوند اعمال آنها را بهتر می‌داند. مجموع فتاوی شیخ الاسلام (281/4).

ابن حجر می‌گوید: از فرزندان نابالغ مشرکین روز قیامت به این صورت امتحان به عمل خواهد آمد که آتشی برای آنان افروخته خواهد شد و به آنها حکم می‌شود تا داخل آن شوند. هر کس داخل شود، آن آتش برای او خنک و مایه سلامتی می‌شود و هر کس از داخل شدن به آن انکار کند، عذاب داده می‌شود. این حدیث را طبرانی از معاذ نقل کرده است و امتحان مجنون و کسانی که در دوران فتره مرده‌اند از احادیث صحیح ثابت است و امام بیهقی در کتاب الاعتقاد امتحان روز قیامت را مذهب صحیح معرفی نموده است. فتح الباری: (246/3).

داستان بنده صالح که موسی علیه السلام برای زیارت او به مجمع البحرین رفت این دیدگاه را تایید می‌کند، زیرا آن بنده صالح راز کشتن فرزند نابالغ را بصورت آشکار چنین بیان کرد:

«وَأَمَّا الْعُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَحَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا» (الکف: 80) (و اما آن کودک (که او را کشتیم) پدر و مادرش باایمان بودند (و اگر زنده می‌ماند) می‌ترسیدیم که سرکشی و کفر را بدانان تحمیل کند (و ایشان را از راه ببرد)).

در صحیح مسلم از حضرت ابن عباس رضی الله عنه درباره آن پسر که بدست بنده صالح کشته شد نقل شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم راجع به آن فرمودند: «طبع یوم طبع کافراً، و لو ترک لأرهبق ابویه طغیاناً و کفراً»

(از همان روز ازل به کفاری نوشته شده بود، لذا اگر زنده می‌ماند بر اثر طغیان و کفری که دنبال می‌کرد، پدر و مادرش را به هلاکت می‌انداخت).

ابن تیمیه پیرامون این حدیث می‌گوید: «طبعه الله فی ام الكتاب» یعنی خداوند در لوح محفوظ او را کافر نوشته است، یعنی اگر زنده می‌شد عملاً مرتکب کفر می‌شد.

قرطبی دیدگاه امتحان آخرت را بدلیل اینکه آخرت دار جزاء است نه دار ابتلاء و امتحان، رد کرده است. در تذکره درباره تضعیف جریان امتحان در روز قیامت می‌گوید: «ان

الآخرة ليست بدار تكليف و انما هي دار جزاء» (آخرت میدان تکلیف نیست، بلکه میدان رسیدن به پاداش و عقاب است.)

حلیمی می‌گوید: این حدیث ثابت نیست و مخالف با اصول مسلمانان است. چرا که آخرت محل امتحان نیست. چون آگاهی الهی در آنجا بدیهی است و در امور بدیهی هیچگونه ابتلاء و امتحانی نیست.

البته اینکه می‌گویند: تکلیف با مرگ منقطع می‌شود، صحیح نیست. شیخ الاسلام ابن تیمیه این دیدگاه را نفی کرده است، می‌فرماید: التکلیف انما ینقطع بدخول دارالجزاء و هی الجنة و النار و اما عرصات القیامه فیتمحنون فیها کما یمتحنون فی البرزخ فیقال لاحدهم: من ربک؟ و ما دینک؟ و من نبیک؟ و قال تعالی: «يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ» (القلم: 42) (تکلیف با وارد شدن به دار جزاء که همانا دوزخ و بهشت است منقطع می‌شود، اما در میدان قیامت امتحان به عمل آورده خواهد شد. همانطور که در عالم برزخ امتحان به عمل آورده می‌شود. مثلاً سؤال می‌شود: پروردگار تو کیست؟ چه دین و آئینی را برگزیدی؟ از چه پیامبری پیروی کردی؟ خداوند می‌فرماید: روزی، هول و هراس به اوج خود می‌رسد، و کار سخت دشوار می‌شود. بدین هنگام از کافران و مشرکان خواسته می‌شود که سجده کنند و کرنش ببرند، اما ایشان نمی‌توانند چنین کنند).

و در احادیث صحیح به طرق متعدد چنین آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: وقتی گفته می‌شود: هر قومی دنبال معبود خودش برود، مشرکان دنبال معبودان خود می‌روند. مؤمنان در آنجا می‌مانند پس خداوند در میدان محشر در جلو بندگان ظاهر می‌شود. خداوند در غیر شکل و صورتی که مؤمنان او را می‌شناسند ظاهر می‌شود. لذا مؤمنان منکر او می‌شوند. بعد در شکل و صورتی که مؤمنان آن را می‌شناسند ظاهر می‌شود. پس مؤمنان او را سجده می‌کنند و ستون فقرات کافران مانند شاخ های گاو سخت و انعطاف نا پذیر می‌شوند. می‌خواهند پروردگار را سجده کنند، اما نمی‌توانند. « کتاب بهشت و دوزخ »؛ دکتر عمر سلیمان اشقر.

وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا ﴿١٦﴾

و هنگامی که بخواهیم قریه ای (مجرم) را هلاک کنیم، به مترفین (و سرکشان) آنجا فرمان (اطاعت) می‌دهیم، پس چون در آنجا به فسق (و فساد) بر خاستند، آنگاه وعده ی (عذاب) بر آنها محقق می‌گردد، پس آنها را به کلی نابود گردانیم. (۱۶)

«مُتْرَفِيهَا»: مُتْرَفِين:

اشخاص متنعم خوشگذران و ثروتمندان غرق در شهوات (هود آیه 116). مترفین در جامعه سران و بزرگان مرفهی هستند که از اموال فراوان و زیردستان و حلقه به گوشان و رفاه و آسایش برخوردار و خوشگذران و تن آسا و ریاست طلبند، در تباهی و مناهی و بی شرمی به سر می‌برند، به هر کار پلید و شرم آوری دست می‌زنند و جز به خود به کسی توجه نمی‌کنند، هیچ گونه جوانمردی و مروتی ندارند و همچون چهار پایان و بلکه بدتر از آنها در لجنزاری که برای خود ساخته اند، می‌چرند.

«وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا» یکی از شیوه‌های قهر و سزای الهی، رفاه زدگی و فرورفتن در نعمت‌هاست. طوری که در آیه مبارکه می‌فرماید: و چون الله متعال بخواهد تا شهری را به سبب گناهان مردمش نابود سازد، توانگران و سرمداران

شان را به طاعت فرمان می‌دهد، پس چون حق تعالی را عصیان کردند مردم در این کار به آنان اقتدا می‌ورزند.

و در این هیچ جای شکی نیست که موجودیت اشخاص «مترفین» یعنی (متنعمان و توانگرانی‌اند که نعمت و رفاه و نازپروردگی، آنها را مغرور و سرمست و گردنکش گردانیده) در یک جامعه، زمینه‌ساز قهر الهی است. و هکذا سقوط اخلاقی و اجتماعی جامعه، به دست رؤسای مرفّه آنان است.

«فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا» در نتیجه مجازات الهی بر همگی نازل شده و مردم آن شهر همه به طور جمعی از بیخ و بن برکنده شده و تماماً به صورت وحشتناک نابود ساخته می‌شوند.

ابن عباس گفته است: «أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا» یعنی اشرار آنها را مسلط کردیم آنگاه آنان سر به عصیان برداشتند و وقتی چنین عملی از آنها سر زد، خدا آنان را نابود کرد. (مختصر ۳۷۱/۲).

آیه کریمه نشان‌دهنده این حقیقت است که هرگاه گناه و معصیت در یک جامعه‌ای شیوع و تکثر یافت و در آن جامعه به سبب امر به معروف و نهی از منکر دگرگونی مثبتی روی نداد، این شیوع و گسترده‌گی فساد و گناه، عامل نابودی کل آن جامعه می‌گردد. «تفسیر انوار القرآن».

برما است که: تهدیدهای الهی را جدی بگیریم و به اصلاح خود بپردازیم، چون عامل اجرای تهدیدهای الهی عملکرد خودماست. قهر و عذاب الهی، شدید است. که الهی مارا از نجات دهی.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿١٧﴾

و چه بسا نسلها را که در قرون بعد از نوح زندگی می‌کردند (و طبق همین سنت) آنها را هلاک کردیم، و کافی است که پروردگارت از گناهان بندگان آگاه باشد و (او) بس بیناست. (۱۷)

باید گفت که: قهر الهی مخصوص معطلی به روز قیامت نیست، اقوام بودند که در دنیا هم به هلاکت رسیده‌اند. طوریکه در آیه مبارکه می‌فرماید «وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ» و خداوند متعال امت‌های پیشینی را که بعد از نوح علیه السلام آمده بودند و کافر و تکذیب پیشه بودند امثال قوم نوح، قوم عاد، قوم ثمود، قوم لوط، اصحاب مدین، فرعون، هامان، قارون و اصحاب فیل هم، گرفتار قهر الهی شدند، به وسیله عذاب، نابود ساخت شده‌اند.

تاریخ، سرچشمه‌ی عبرت و درس است. طوریکه این آیه که انقراض نسلی از بشر و آغاز نظام نوینی در زندگی بشر را به بیان گرفته، نشان می‌دهد که زمان حضرت نوح علیه السلام، نقطه‌ی عطفی در تاریخ بشر بوده است. زندگی قبل از نوح، بسیار ساده و با جمعیتی محدود بوده و تاریخ پرماجری نداشته است و تداوم نسل بشر، با چند مؤمنی صورت گرفته که در کشتی همراه نوح علیه السلام بودند.

ابن کثیر گفته است: آیه برای کفار قریش انذار و تهدید است. یعنی شما ای مکذبان! در پیشگاه الله متعال از آنان بزرگتر نیستید. در حقیقت شما اشرف پیامبران و اکرم خلائق را تکذیب کردید، لذا کیفر و عقاب شما شایسته و لایق‌تر است. (مختصر ۳۷۱/۲).

« وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا » واقعیت امر اینست که : خداوند متعال، به باطن ما خبیر و به ظاهر ما بصیر است. علم خداوند به کارهای خیر و شر بندگان کافی و بسنده است از این رو هر کس را بی‌هیچ ستم و حق تلفی در برابر عملکردش جزا می‌دهد. برای عذاب و مجازات مجرمان، آگاهی خداوند کافی است و ضرورتی به شاهد و بیننده ندارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات (18 الی 21) در مورد مجازات دنیا خواهان و مکافات خداوستان بحث بعمل می‌آید.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا ﴿١٨﴾

هر کس که (دنیای) زود گذر را بخواهد، در آن (دنیا) برای هر که بخواهیم؛ همان اندازه که بخواهیم؛ زود خواهیم داد، سپس جهنم را برای او قرار خواهیم داد که نکوهیده‌ی مردود در (آتش سوزان) آن درآید. (۱۸)

توضیح لغات واصطلاحات:

الْعَاجِلَةُ: دنیای ناپایدار، یَصْلَاهَا: به آن درمی‌آید، به آن داخل می‌شود. یصلی (صلي): می‌سوزد، داخل آتش می‌شود. مَذْمُومًا: نکوهیده، ملامت شده، نکوهش شده، خوار، مدحورا: رانده شده.

در فهم قرآن عظیم الشان اگر؛ دنیاطلبی و دنیاگرایی اگر سبب غفلت از آخرت و انحصار خواسته‌ها در دنیا باشد، مورد مَرَمَت و نگویش قرار گرفته است طوری که در: (آیه 7: سوره روم) می‌فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (مردم) فقط ظاهری از زندگی دنیا را می‌شناسند، و آنان از آخرت غافلند. و یا هم سوره نجم، آیه 29 می‌فرماید: «فَأَعْرَضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»

(پس، از هر که از یاد ما روی‌گرداند و جز زندگی دنیا را خواستار نبود، روگردان) همینطور طوری که در آیه (18 سوره الاسراء) خوانیم: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ 18» باید گفت: چیزیکه مردود و بد است همانا؛ خصلت دنیاگرایی است، نه اصل دنیا.

هر کس از مردم که با عملش دنیای فانی ناپایدار و بهره و آرایش آن را می‌خواهد و برای آخرت کار نمی‌کند، خداوند متعال به وی از دنیا آنچه را که مقدر ساخته است می‌بخشد از آنکه دنیا نزد الله متعال خوار و بی‌مقدار است.

باید گفت که: خواست انسان بی حد و حصر است، پس باید در چهارچوب اراده‌ی الهی محدود شود. و در ضمن قابل یاد دهانی است که: همه‌ی دنیاخواهان هم به دنیا نمی‌رسند. دنیاطلبان را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود: برخی دنیا و آخرت را می‌بازند، «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ» بعضی به بخشی از خواسته‌های دنیایی‌شان دست می‌یابند.

«ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا (18)» سپس جای بازگشت وی در روز حساب جهنم است که به سبب گناهان خود در آن ملامت شده، خوار و رانده از رحمت پروردگارش داخل می‌شود، زیرا او از فرمان سرپیچیده، فانی را بر باقی مقدم ساخته و برای ملاقات الله ره توشه‌ای را آماده نکرده است.

بصورت کل باید گفت: دنیاطلبان و صاحبان اهداف مادی، شاید به مقداری از نام و نان برسند، ولی پایان دنیا طلبی، پشیمانی قیامتشان تباه و جای شان در دوزخ است. نیز در قرآن کریم بر این نکته تأکید شده است که یکی از مهم ترین دلایل انحطاط جوامع و تمدن های گذشته، «دنیاگرایی» بوده است و مهم ترین دلیلی که برخی از مردم، دعوت انبیا را نمی پذیرفته اند، همین «دنیاگرایی» آنان بوده است. زیرا هنگامی که «دنیاگرایی» بر ذهن و ضمیر انسان ها سایه افکنده باشد، دیگر جایی برای رشد ارزش های معنوی که حیات هر جامعه ای به آن است، نخواهد بود.

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا ﴿١٩﴾

و هر کس که آخرت را بخواد و برای آن طوری که سزاوار است کوشش کند، در حالی که مؤمن است. پس این جماعت کوشششان (نزد الله) قابل تقدیر (و مورد قبول) است. (۱۹)

سعیها: تلاش برای آن، کوشش در راه آن، مشکورا: شکرگزاری شده، مورد قبول.

شرط سعادت اخروی، ایمان و تلاش است!

باید گفت که: انسان، آزاد و دارای اراده است. و در ضمن باید یاد آور شد که؛ آخرت، بدون تلاش به دست نمی آید. و برای سعادت اخروی، لازم است که مؤمن مسلمان سعی و تلاش بخصوصی را بخرج دهد.

طوری که در آیه مبارکه خواندیم: «وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ» و هر کس که با عمل شایسته خود پاداش الهی را در سرای بقا خواستار بوده و در پرتو نور کتاب و سنت، به ثواب الهی چشم دوخته باشد یعنی برای رسیدن به آن، عمل و طاعت شایسته انجام دهد.

«فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا» پس خداوند متعال به طور قطع عملش را پذیرفته و وی را در برابر آن پاداش می دهد یعنی: سعی شان مقبول است نه مردود لذا سعی شان قطعاً مورد حق شناسی واقع خواهد شد. و از وی در بهشت های پرناز و نعمت به گرمی پذیرایی به عمل آمده، جایگاهش در آنجا نیکو و مقدمش گرامی داشته می شود. پس گفته می توانیم که: دست یابی دنیاگرایان به دنیا، احتمالی است، ولی دست یابی مؤمنان آخرت گرا به پاداش، قطعی است.

كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴿٢٠﴾

و هر یک از اینها و آنها (دو گروه یاد شده) را از بخشش پروردگارت می دهیم. و بخشش پروردگارت (از هیچ کس) منع نشده است. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

نُمِدُّ: می رسانیم، عطا می کنیم، کمک می کنیم. کُلًّا: هر دو گروه مؤمن و غیر مؤمن، محظورا: ممنوع، منع شده.

در این هیچ جای شکی نیست که خداوند متعال انسان ها را آزاد خلق نموده و با در اختیار قرار دادن امکانات، آنان را آزموود تا نحوه ی عمل و گزینش آنان روشن شود و معامله کنندگان با الله، از دیگران جدا و متمایز شوند.

«كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ» بنا هر دو دسته، آنان که برای دنیای نا پایدار فانی کار می‌کنند و چه آن‌ها که برای آخرت باقی، هریک را خداوند متعال فضل و عطای بیکران خویش به عنوان فضل مدد می‌بخشد. یعنی سنت الهی بر این است که نعمت و امداد خویش را در اختیار همگان قرار دهد، تا هر کس صفات خوب و بد خویش را بروز دهد.

«وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» از این رو بندگان صالحش را روزی حلال و پاکیزه که ایشان را بر طاعت یاری نماید ارزانی می‌دارد و بدکاران شرور را نیز از متاع دنیا می‌بخشد که مانند چهارپایان سر در آخور داشته باشد. بنابراین بخشش الله متعال از دنیا برای کسی، دلیل بر صلاح یا فسادش نیست؛ زیرا او به مؤمن و کافر هر دو روزی داده و عطایش را از کسی باز نمی‌دارد.

أَنْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا ﴿٢١﴾

بین چطور بعضی از آنها را بر بعضی دیگر (در روزی و مال و متاع در دنیا) برتری بخشیده ایم. و البته درجات آخرت و فضیلت آن به مراتب بزرگتر است. (۲۱)
«أَنْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» ای محمد! به دیده تدبیر و تأمل بنگر که چگونه خداوند متعال در این دنیا بعضی از بندگان را بر بعضی دیگر در عطای دنیا برتری داده، برخی را توانگر و برخی را فقیر می‌گرداند.

قابل تذکر است که: برتری‌های انسانها بر یکدیگر دو نوع است: گاهی به خاطر استعداد، ذوق، فکر، شرایط خانوادگی، جغرافیایی و امثال آن انسان دریافت‌هایی دارد که اینها لطف خداوند و همراه با مسئولیت و آزمایش است که این آیه به همین برتری‌ها اشاره دارد و گاهی برتری‌ها بر اساس ظلم و استثمار است که حساب جداگانه‌ای دارد.
«وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا ﴿21﴾» و قطعاً درجات برتری در آخرت بزرگتر و بیشتر است، بناءً مؤمنان در آنجا سرانجامی نیکوتر، منزلی گرامی‌تر و پاداشی عظیم‌تر دارند و باز خود مؤمنان نیز میان همدیگر در پاداش درجاتی متفاوت داشته و بعضی بر بعضی دیگر برتری دارند.

جایگاه مقام و منزلت همه انسانها در آخرت، یکسان و مساوی نیست و برتری‌های بس بزرگی وجود دارد. یعنی: درجات آخرت و برتری‌های مؤمنان در آن بر کفار، فوق برتری‌ها و تفاوت‌های موجود در دنیا و مراتب و درجات اهل آن در دارایی و نداری و مانند آن است زیرا تفاوت در آخرت با بهشت و درجات آن و با آتش و درکات آن است پس انسان عاقل به آخرت عنایت می‌ورزد نه به دنیا.
در حدیث شریف به روایت امام بخاری و مسلم آمده است: «قطعاً صاحبان درجات برتر در بهشت، اهل علیین را چنان می‌بینند که شما ستاره فرورفته در افق آسمان را می‌بینید». خوانندگان گرامی!

در آیات (22 الی 30) در باره ای اصول تنظیم کننده ی جامعه ی اسلامی، توحید، اساس ایمان، پیوند خانواده ی مسلمان با ارکان جامعه، بحث بعمل می‌آید.

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا ﴿٢٢﴾

(ای انسان هرگز) معبود دیگری را با الله (شریک) قرار مده، که باز مذمت شده و (بی یار و یاور) خواهی نشست. (۲۲)

«لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» ای انسان! با خدای رحمان شریکی از بتان و معبودان قرار نده، ابن کثیر می‌گوید: «مخاطب این امر، مکلفان از امت محمد صلی الله علیه وسلم اند». یعنی: ای مکلف! در پرستش پروردگار شریکی برای او قرار نده. «فَتَقَعَدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا» که دستاوردت از آن جز خواری و پشیمانی و مذمت و رسوایی چیز دیگری نیست. واقعیت امر اینست که: شکوفایی و عزت انسان در سایه‌ی توحید است و شرک و پرستش غیر الله انسان را خوار و ذلیل می‌کند.

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴿٢٣﴾

و پروردگارت فرمان قاطع داده است که جز او چیزی را عبادت نکنید و به پدر و مادر خوبی کنید. و اگر یکی از آنها یا هر دو نزد تو به سن پیری برسند، پس به ایشان (حتی کلمه) اف مگو و بر آنها آواز بلند مکن، بلکه به آنها سخن نرم و محترمانه بگو. (۲۳) «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» ملاحظه می‌داریم که: توحید، در رأس همه‌ی هدایات و سفارش‌های الهی قرار دارد. خدمتگزاری و احسان به پدر و مادر، از اوصاف موحد واقعی است. خداوند متعال بر بندگان مقرر کرده یعنی فرمان داده به فرمان قاطع که او را در عبودیت و الوهیت به یگانگی بخوانند و چیزی را به وی شریک نیاورند. مجاهد گفته است: وَقَضَىٰ یعنی به عبادت و توحید خویش توصیه کرد.

«وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» همچنین فرمان داد به این‌که با والدین به نیکی تمام برخورد و رفتار کنید زیرا بعد از خداوند که سبب حقیقی وجود انسان است، والدین سبب ظاهری وجود و تربیت وی در فضایی آکنده از مهر و عطف و ایثار می‌باشند. مفسران می‌نویسند: خدا عبادت و پرستش خود را با نیکی به والدین قرین ساخته است؛ زیرا آن دو حق بزرگی به گردن فرزند دارند؛ چون آنها سبب ظاهری وجود و حیاتش می‌باشند. و چون نیکی آنها نسبت به فرزند به آخرین درجه رسیده است، باید نیکی فرزند نسبت به آنها نیز چنین باشد.

«إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَوْ كِلَاهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا» آنها را به تو ای فرزند! سفارش می‌کنیم، مخصوصاً اگر هر دو یا یکی از آنها به سن پیری رسیدند. حالت پیری را مخصوصاً ذکر کرده است؛ چون در آن حالت بیشتر احتیاج به نیکی و ادای حقوق دارند؛ زیرا ضعیف و ناتوانند.

سپس حق تعالی حالت پیری و سالمندی والدین را مخصوصاً ذکر می‌کند زیرا ایشان در این حالت نسبت به حالات دیگر به نیکی فرزند محتاج و نیازمندترند پس می‌فرماید: «اگر یکی از آنان یا هر دو نزد تو» یعنی: در پناه حمایت و تکفل تو. «عِنْدَكَ» «به سالخوردگی یعنی پیری برسند». «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍّ» «پس به آنان اف مگو» نسبت به والدین کوچکترین کلمه که بیانگر به ستوه آمدن و ابزار دل‌تنگی باشد از قبیل «اف» را نگو و سخنی ناپسند را در مقابل شان به زبان جاری نساز.

زیرا کلمه‌ی «اف» صدایی است که از تنگدلی و دل‌آزاری و گرانبار یافتن ایشان در قلبت خیر می‌دهد. بدین‌گونه، خدای سبحان فرزند را از ملال و دل‌تنگی نسبت به پدر و مادر، یا گرانبار یافتن ایشان بر خود، نهی می‌کند. «وَلَا تَنْهَرْهُمَا» آنها را مرنجان و اگر امری غیر طبیعی را از آنان مشاهده کردی، آنان را آزرده خاطر مکن و بر آنان سخت مگیر. یعنی: با آنان از سر پرخاش و درشتی سخن مگوی و بر روی آنها داد و جیغ مزن.

«وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا 23» «و با آنان» به جای اف گفتن و چپ زدن و با کمال ادب و وقار و احترام با آنها سخن شیرین و نرم و نیکو بر زبان بیار. «سخنی شایسته» یعنی: نرم و لطف آمیز «بگو» به نیکوترین وجهی که می توان از یک سخن نرم و مهرآمیز و محترمانه تعبیر کرد، توأم با رعایت ادب، حیا، وقار و سنگینی. و از ادب است که پدر و مادر را رودر رو به نامشان نخوانی بلکه بگویی: پدر جان! مادر جان! قابل توجه و دقت است که: در احسان به والدین، مسلمان بودن آنها شرط نیست.

وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ﴿٢٤﴾

و از روی مهربانی بال تواضع را برای آنان هموار کن و بگو: ای پروردگارم! به آنان (پدر و مادرم) رحم کن طوری که آنان در خوردی مرا پرورش و بزرگ نمودند. (۲۴) «وَ إِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ» فرزند در هر مقام و موقعیتی که هست و قرار دارد، باید متواضع باشد و کمالات خود را به رُخ والدین نکشد، بلکه بال محبت و مهر و عطف را بر آنان بگستران، نسبت به آنها فروتن و سر به زیر و متواضع و فروتن باش. البته تواضع در برابر والدین، باید از روی مهر و محبت باشد، نه ظاهری و ساختگی، یا برای گرفتن اموال آنان. بر ضعف آن ها دل بسوزان و بکوش تا شور شادی را به اندرون جانشان سرازیر کنی. یعنی مانده پرنده ای که به چوچاهش ابراز محبت کند و برای پرورشش او را به خود بچسباند، بال خویش را بر او می گستراند پس گویی حق تعالی به فرزند می گوید: تکفل و سرپرستی والدینت را به گونه ای بر دوش بگیر که ایشان را در زیر بال رعایتت بگیری و به خودت ضمیمه کنی چنان که آنان در خردسالی ات با تو همین کار را کرده اند.

«وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا (24)» دعای فرزند در حق پدر و مادر مستجاب است، وگرنه خداوند دستور به دعا نمی داد و در حق آنها به دعای خیر و رحمت بپرداز، دعا به پدر و مادر، فرمان خدا و نشانه ای شکرگزاری از آنان است.

رحمت الهی، جبران زحمات تربیتی والدین است. «رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي» گویا خداوند به فرزند می گوید: تو رحمت خود را دریغ مدار، و از خدا نیز استمداد کن که ادای حق آنان از عهده ای تو خارج است.

در دعا باید: گذشته ای خود، تلخی ها و مشکلات دوران کودکی و خردسالی را که بر والدین تحمیل شده است نباید از یاد ببریم و به اصطلاح آنرا به فراموشی بسپاریم. همچنان در دعایت بگو: خدایا! رحمت بی حد و حساب خود را به والدین من عطا فرما همان طور که آنها نسبت به من رحم کردند و مرا در کوچکی پرورش دادند. البته لفظ «رحمت» جامع همه خوبی های دین و دنیا است.

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا ﴿٢٥﴾

پروردگارتان به نیت ها و حالاتی که [نسبت به پدر و مادرتان] در نفسهای شماست [از خود شما] آگاه تر است، اگر نیکان (و توبه کنندگان) باشید، پس یقیناً الله برای رجوع کنندگان به بارگاه او آمرزنده هست. (۲۵)

«رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ» انگیزه ما در هر کار و در خدمت به والدین زیر نظر اوست. پروردگار تان به آنچه در دل ها و نهان هاست دانا می باشد، اوست که بر پنهانی ها آگاه است، نیت ها را می داند و اراده ها را می خواند، خواه قصد نیکی داشته باشید یا قصد آزردن خاطر آنان.

«إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غُفُوراً (25)» تنها الله متعال است که به آنچه در دل‌ها و نهان‌هاست دانا می‌باشد، اوست که بر پنهانی‌ها آگاه است، نیت‌ها را می‌داند و اراده‌ها را می‌خواند، پس ای بندگان! اگر قصد شما کسب رضای الله متعال و حصول قرب وی باشد و عمل را برای وی خالص ساخته باشید بدانید که یقیناً او گناهان کسانی را که به عفو امیدوارند، رضایش را می‌جویند و طالب عنایات مخصوص او هستند، می‌آمرزد؛ زیرا او بر کسانی که از ایشان انابت و محبت نسبت به خودش، پیامبر و کتابش می‌بیند، بخشنده است و حتی از گناهانی که از وی سر می‌زند و هیچ بشری از آن به سلامت نیست، نیز درمی‌گذرد.

امام رازی گفته است: مقصود از این آیه این است که آیه‌ی اول دال بر وجوب تعظیم والدین می‌باشد و گاهی فرزندان به مقتضای طبیعت بشری تعظیم آنها را آن گونه که شایسته است به جا نمی‌آورد، پس اگر چنان لغزشی به قصد عقوق و اذیت کردن آنها نباشد بلکه ناشی از طبیعت انسانی باشد قابل بخشش است. (تفسیر کبیر ۱۹۲/۲۰) یعنی اگر احياناً از روی نادانی برخورد نامناسبی با والدین داشته‌ایم، با توبه می‌توانیم رحمت خدا را جلب کنیم.

ارشادات رسول الله صلی الله علیه وسلم بر نیکی با والدین:

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند: «من سرّه أن یمدّ له فی عمره (أي يُبارك له فيه) ویزاد فی رزقه؛ فلیبرّ والدیه، ولیصل رحمہ» [احمد] یعنی: «آنکه خوش دارد که عمرش دراز شود و روزیش بسیار؛ با والدینش نیکی کند و پیوند خویشان بدارد.» همچنین آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «رغم أنفه (أي أصابه الذل والخزي) ثم رغم أنفه، ثم لم يدخل الجنة» [مسلم] یعنی: «آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: خوار و ذلیل شود، خوار و ذلیل شود. پرسیدند چه کسی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم؟»

فرمود: کسی که والدینش را در وقت پیری دریابد، یکی یا هر دو را، ولی وارد بهشت نشود. «بنابر این بر هر مسلمانی واجب است که با والدینش نیکی نموده و با آنان خوش رفتار باشد، و از جمله آداب رفتار با والدین:

دوست داشتن و با شفقت بودن با آنها:

مسلمان باید بداند که والدینش ارج و حمت بسیاری دارند، زیرا در راه آسایش او زحمت و سختی بسیاری را تحمل نموده‌اند، و او هر چند زحمت و تلاش بسیاری بکشد نمی‌تواند حتی جزئی از زحمات آنها را جبران کند.

مردی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله، من مادرم را بر روی شانه ام فرسنگ‌ها در شدت گرما حمل کردم، آیا من شکرانه‌ی زحمات او را بجا آورده‌ام؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (لعله أن يكون لطلقه واحدة) (یعنی طلقه واحدة من آلام الولادة) یعنی: «شاید بتواند پاسخ یکی از دردهای زایمان او باشد.»

همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «من أرضی والدیه فقد أرضی الله، ومن أسخط والدیه فقد أسخط الله» [بخاری در «الأدب المفرد»] یعنی: «آنکه والدینش را راضی نماید، خداوند را راضی کرده و آنکه والدینش را ناخشنود سازد، خداوند را ناخشنود کرده است.»

اطاعت از آنان:

شخص مسلمان در همه حال مطیع اوامر والدینش می‌باشد، مگر اینکه او را به نافرمانی خداوند وادار نمایند، که قطعاً در این حالت نباید از هیچ مخلوقی در انجام نافرمانی خدا اطاعت شود.

سرپرستی آنان:

مسلمان نگهداری از والدینش را بر عهده دارد، نفقه‌ی آن‌ها بر عهده‌ی او می‌باشد. به آن‌ها غذا بدهد و لباس بپوشاند، تا از رضای خداوند بهره‌مند گردد. اگر فرزند صاحب‌دارایی باشد و والدین به آن احتیاج داشته‌بر وی واجب است تا برای شان خرج کند. شخصی پیش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم آمد و گفت: یا رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم من صاحب‌مال و اولاد می‌باشم و پدرم می‌خواهد مال مرا از من بگیرد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به او فرمود: «أنت ومالك لأبيك» یعنی: «تو و مال‌ت از آن پدرت هستی.» [ابن‌ماجه]

نیکی کردن به آن‌ها:

مسلمان به نیکی کردن در حق والدین مشتاق است، حتی اگر آن‌ها کافر باشند، اسماء دختر ابو بکر (رضی‌الله‌عنها) گفت: (در اسلام آوردن) بر مادرم پیشی گرفتم، در حالی که او (در دوران قریش) مشرک بود. گفتم: یا رسول‌الله، (در اسلام) بر مادرم پیشی گرفتم، در حالی که او همچنان بر دین خودش است، آیا با مادرم در ارتباط باشم؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «نعم، صلی‌أمک» [مسلم] یعنی: «بلی، با او پیوند نگه‌دار.» هنگامی که سعد بن ابی وقاص مسلمان شد، مادرش از غذا خوردن و آشامیدن امتناع کرد تا شاید سعد از دینش بر گردد. اما او بر ایمان به خدا اصرار داشت. او از اطاعت مادرش در نافرمانی نسبت به خداوند روی‌گرداند، و به او گفت: ای مادر بدان که به خدا اگر هزار نفس داشته‌باشی و هر کدام یک‌یک از وجودت خارج شود، از دین خود دست بر نمی‌دارم. اگر خواستی چیزی بخور و اگر نخواستی نخور. خداوند عزوجل در قرآن کریم در این باره فرمود: «وَإِنْ جُهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبَهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» [لقمان: 15] یعنی: «و اگر تو را وادارند تا در باره چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرک ورزی از آنان فرمان‌مبر و [لی] در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن.»

آنان را به اسمشان صدا مکن:

وقتی فرزندی والدینش را صدا می‌زند، می‌گوید: پدر! یا مادرم! آن‌ها را به اسم‌شان صدا نمی‌زند. حضرت ابوهریره رضی‌الله‌عنه‌دو‌مرد را با هم دید و از آنان پرسید که با هم چه نسبتی دارند؟ یکی از آنان گفت: او پدرم است. ابوهریره رضی‌الله‌عنه گفت: او را به اسمش صدا مکن و جلوتر از او راه مرو و پیش از منشین. [بخاری در «الأدب المفرد»]

دعاء برای آنان در زمان حیات و پس از مردن ایشان:

انسان مسلمان در زمان حیات والدینش و پس از وفات آنان تا می‌تواند برایشان دعا می‌کند. در قرآن کریم درباره‌ی حضرت نوح -علیه‌السلام- بدینگونه بیان شده است: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» [النوح: 28] یعنی:

«پروردگارا بر من و پدر و مادرم و هر مؤمنی که در سرایم درآید و بر مردان و زنان با ایمان ببخشای.»

پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «إذا مات الإنسان انقطع عمله إلا من ثلاثة: إلا من صدقة جارية، أو علم ينتفع به، أو ولد صالح يدعو له» [مسلم] یعنی: «چون انسان بمیرد، عمل او قطع می‌شود، جز در سه چیز: صدقه‌ای که جاری باشد. یا عملی که از آن سود برند.

یا فرزند صالحی که برای او دعا کند.»

انسان مسلمان برای والدینش طلب آمرزش نموده و بدهی و نذرهایشان را از طرف آنان به جا می‌آورد. قرآن می‌خواند و پاداش آن را به آنان هدیه می‌کند و به جای آن‌ها صدقه داده و از دیگر کارهای نیک برای احسان با والدین فرو نمی‌گذارد.

احسان و نیکی با دوستان پدر و مادر پس از وفاتشان:

شخص مسلمان با دوستان والدینش پیوند می‌دارد و به آنان سر می‌زند و به نیکی رفتار می‌نماید، همانطور که والدینش عمل نموده بوده‌اند. رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «فمن أحبَّ أن يصلَّ أباه في قبره فليصلَّ إخوان أبيه من بعده» [ابن حبان و ابو یعلی] یعنی: «آنکه دوست دارد با پدرش در قبر صله و پیوند نگاه دارد، حتماً باید با دوستان پدرش در زمان وفات او پیوند و صله بجای آورد.»

آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده است: «إن أبرَّ البرِّ صلَّةُ الرجل أهلَ وُدِّ أبيه» [مسلم] یعنی: «از بهترین نیکی‌ها اینست که شخص رابطه‌اش را با دوستان پدرش حفظ نماید.» با این اوصاف هر مسلمانی می‌کوشد والدینش را خرسند و راضی نگاه دارد و رضایت خداوند عزوجل را در رضایت آن دو می‌بیند.

خواننده محترم! حافظ ابوبکر بزار - با اسنادی که داشته است - از بریده روایت کرده است و او نیز از پدرش نقل نموده است که مردی در طواف مادر خود را بر پشت گرفته و او را طواف می‌داد و بر گرد کعبه می‌چرخاند. از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: آیا حق مادرم را اداء کرده‌ام و به وظیفه فرزندی برخاسته‌ام؟ فرمود:

(لا. ولا بُزْفرةٍ واحدةٍ). نه ... حتی حق ناله و فریادی را اداء نکرده‌ای.

وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا ﴿٢٦﴾

و حق خویشاوند و مسکین و مسافر (در راه مانده) را بپرداز. و هیچ گاه (در گناه انفاق و) اسراف مکن. (۲۶)

«وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» و حقوق نزدیکان را که شامل صله رحم، نیکی، احسان، مودت و محبت، احترام و شکیبایی بر آزارهاست کاملاً به جا بیاور.

در آیه مبارکه در یافتیم که: دستورات و هدایات دین مقدس اسلام با فطرت هماهنگ است. انسان به طور فطری در درجه اول به والدین و سپس به نزدیکان علاقه دارد، دستور ادای حق در اسلام نیز بر این اساس است.

همچنان هدایت دین اسلام در انفاق، باید اولویت‌ها را در نظر گرفت. اول والدین، سپس فامیل، بعداً فقرا و ابن السبیل. و درمبحث متعلق به خویشاوندان، باید گفت که آنان به گردن ما حق دارند و ما منتی بر آنان نداریم.

طوری که در حدیث شریف آمده است: «مادر و پدرت، سپس نزدیکتر و نزدیک تر».
یعنی: صله رحم مراتب متفاوت و پله‌های اولی و ادنایی دارد.
«وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» و نیز به مسکین و محتاج و غریبی آنچه را بدان نیازمند
است و الله متعال به تو از آن بخشیده است، ببخش و کسی را که در راه مانده و سفر وی
را از خانواده و مالش جدا ساخته است، دستگیری کن.
«ابن السبیل» ابن السبیل: کسی است که در راه سفر وامانده و توشه‌ای ندارد که به
راهش ادامه دهد. مراد صدقه دادن به مساکین و در راه ماندگان از صدقه نفل یا
صدقه فرض است.

«وَ لَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا» هدایت دین مقدس اسلام در انفاق همین است که: باید اعتدال را
رعایت کنیم و از حد نگذریم و در انفاق مالت خالصانه رضای الله متعال را جویا باش و
آن را در غیر حقوقش ضایع نکن، تا مبذر و ولخرج نشوی. تبذیر یعنی صرف مال در
غیر موارد لزوم. در بخشش اسراف ننما بلکه در انفاق و غیر آن، راه میانه و معتدل را
در پیش بگیر.

«و اسراف نکن به اسراف کردنی» مراد از آن: اسراف و خرج بی‌رویه و ناپسند در
راه‌های حلال است که چنین اسرافی تجاوز از حد شرعی است. همچنین مراد از آن؛
صرف کردن مال در غیر حق و در راه‌های حرام است، هر چند اندک باشد. و در ضمن
انسان در مصرف مال و ثروت خود به هر شکلی آزاد نیست.
مجاهد گفته است: اگر انسان تمام ثروت خود را در راه درست صرف کند، مُبَذِّر به شمار
نمی‌آید، ولی حتی اگر یک مشت گندم را در راه نادرست صرف کند، مُبَذِّر محسوب
است. قتاده گفته است: تبذیر یعنی صرف مال در معصیت خدا و راه نادرست و فساد.
(مختصر ۳۷۵/۲).

شان نزول آیه 26:

648- طبرانی و دیگران از ابوسعید خدری (روایت کرده اند: هنگامی که خدای متعال
آیه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» را نازل کرد، رسول الله فاطمه زهراء را خواست و فدک را
به او بخشید.
ابن کثیر گفته است: در این روایت مشکل است، زیرا آیه را مدنی نشان می‌دهد در حالی
که مکی بودن آیه مشهور است.

649- ابن مردویه نیز از ابن عباس (رض) همینگونه روایت کرده است.

إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ﴿٢٧﴾

چون اسراف کنندگان (انفاق کنندگان در گناه) برادران شیاطین هستند و شیطان همواره
نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است. (۲۷)

تبذیر، نشانه‌ی کفران و ناسپاسی است، نه نشانه‌ی سخاوت و بخشندگی:

«إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» همانا اسراف کاران برادران شیاطین اند، و اسراف
در انفاق مال از شیطان است پس هرگاه کسی اسراف کرد، از شیطان اطاعت کرده و به
وی اقتدا نموده است. اما به قول جمهور فقهاء، در عمل خیر اسرافی نیست چنان‌که
ابن مسعود (رض) می‌فرماید: «تبذیر، انفاق در غیر حق است».

امام مالک فرموده است که تذبذیر عبارت است از این که مردم مال را به روش حق به دست بیاورد، ولی آن را بر خلاف حق صرف کند، و آن را اسراف هم می نامند و این حرام است. (تفسیر قرطبی)

بدین ترتیب علت نهی را بیان کرده است که بیانگر ذم و تقبیح شدید این عمل می باشد، یعنی مبذران و اسراف کران شبیه شیاطین می باشند؛ چون در راه نادرست و در شر و معصیت انفاق می کنند، پس مانند آنها هستند.

مؤمن با مؤمن برادر است، «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات، 10). و اسرافکار برادر شیطان اند. کلمه‌ی «اخ» در عربی هم به معنای برادر، هم به معنای ملازم و همراه می باشد. برادری گاهی نسبی است، گاهی مسلکی و مرامی؛ اسرافکاران برادران مسلکی شیطان اند. «إِخْوَانُ الشَّيَاطِينِ» یعنی کسانی که در مسیر شیطان و همراه وی می باشند. در آیات متعددی از قرآن عظیم الشان بحثی در مورد وسوسه ها شیطان مطرح گردیده است، اما تنها موردی که «إِخْوَانُ الشَّيَاطِينِ» آمده این آیه است، یعنی اسراف کاران همکار شیطان اند، نه تحت امر او یعنی اینکه کار از وسوسه شدن گذشته و به مرحله‌ی همکاری و معاونت شیطان رسیده است.

«وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا» و شیطان در کفران و ناسپاسی نعمت خدا زیاده روی می کرد و حق نعمت را ادا نمی کرد و برادران مُبذِر و اسراف کراش نیز چنین می باشند، و حق نعمت را ادا نمی کنند. حق نعمت آن است که در راه طاعت و ادای حقوق مصرف شود و در این راستا زیاده روی و تذبذیر نشود.

بصورت کل باید گفت که اسراف کاران، در عصیان و تجاوز و طغیان به شیطان شباهت دارند و از طبیعت شیطان است که نعمت پروردگار رحمان را ناسپاسی کرده و احسان را فراموش می کند. و باید گفت که: مصرف مال و دارایی در غیر مورد آن، کاری شیطانی و نوعی ناسپاسی است.

وَأَمَّا تُعْرَضْنَ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوها فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا ﴿٢٨﴾

و اگر از آنان (مستحقان) به خاطر طلب رحمت (رزق) پروردگارت که به آن امید داری، رویگردان می شوی، پس با آنان سخن ملایم و امیدوار کننده بگو. (۲۸)

یعنی اگر از خویشاوندان و بینوایان مسافران در مانده روگردان شدی و چیزی نداشتی که به آنها بدهی، پس با آنان سخنی ملایم و نرم و دلجویانه «بگو» (قول میسور: سخن ملایم و وعده‌ای نیکبده، مانند گفتن این سخن به آنان که: وقتی رزق الله متعال در رسید، ان شاء الله شما را از یاد نخواهیم برد. و برایش گفت که: باید به رحمت الهی امیدوار بود. و باید برایش گفت که امکانات مادی را از رحمت الهی باید بدانیم. یا عذر مقبول دیگری را برایش بگویا اینکه برایش دعا کنی تا خدا حاجتش را بر آورد و کار زندگی را بروی آسان سازد، یا که وی را به آینده وعده نیکو دهی.

اسباب نزول آیه 28:

650- سعید بن منصور از عطای خراسانی روایت کرده است: مردانی از مزینه به حضور رسول الله (آمدند و مرکب و وسیله حمل و نقل خواستند. آن بزرگوار گفت: شتر و مرکبی پیدا نمی کنم که به شما بدهم. آنان از حضور نبی کریم برگشتند و از اندوه و یأس دریا دریا اشک ریختند و گمان کردند که آن جواب، ناشی از خشم و غضب رسول الله بر آن هاست. پس آیه « وَأَمَّا تُعْرَضْنَ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ ... » نازل شد. (به مراتب

واهی است، این مرسل است با این وصف بخاری، ابن حبان و دیگران عطاء بن عبدالله خراسانی را ضعیف می‌شمارند، متن جداً منکر است، زیرا قضیه مزینه در غزوة تبوک بود و این سوره مکی است و یا در اوائل عهد مدنی نازل شده. مراجعه شود به «زاد المسیر» 892 (مراجعه شود).

651- و ابن جریر از ضحاک روایت کرده است: این آیه در مورد تنگدستانی نازل شده که از سرور کائنات نیازمندیهای خویش را طلب کردند. (طبری 22266 به قسم مرسل روایت کرده است).

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا ﴿٢٩﴾

و (هرگز) دستت را به گردن خودت نبند، (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد آن را مگشا، تامورد سرزنش شده ی درمانده بنشین. (٢٩)

دین مقدس اسلام؛ مکتب اعتدال و میانهروی حتی برای پیروان خویش اعتدال را در انفاق نیز توصیه فرموده است. بعد از اینکه الله متعال بندگان خویش را به میانه روی در امور مادی و معیشتی دستور داده بخل را نکوهش و از اسراف و تبذیر نهی می‌کند می‌فرماید: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ» **و دست خود را برگردنت نبند و بسیار هم گشاده دستی نکن، یعنی: حال بخیل همانند حال کسی است که دست وی برگردن اش بسته باشد و توان تصرف در آن را نداشته باشد؛ پس نه دستت را برگردنت ببند و نه بسیار گشادهدستی و اسراف پیشه کن «وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ» در خرج کردن مال و دارایی خود افراط و زیادهروی مکن به طوری که چیزی در دستت نماند.** هدف نهایی این آیه مبارکه این است که انسان نه باید خسیس باشد و نه بخیل و نه مبذر. «فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» زیرا به بخل، مردم تو را به باد سرزنش می‌گیرند و با اسراف، حسرت زده برجای خود می‌مانی و سپس بر از دست رفتن مال افسوس می‌خوری.

محسورا: یعنی وامانده و جدا افتاده از دنبال کردن مقاصد خود به سبب فقر. و یا هم می‌فرماید که: محسور به معنی حسیر است. حسیر در لغت به چهارپائی گفته می‌شود که نتواند راه برود و حرکت کند، و به سبب ضعف و عجز بایستد. بخیل و تنگچشم نیز چنین است. بخل و تنگچشمی او را درمانده و ناتوان می‌کند و از حرکت باز میدارد. در نتیجه برجای می‌ایستد. مسرف و باده دست نیز اسراف و باده دستیش کار او را به جایی میکشاند که بسان شخص درمانده و ناتوان بایستد و از حرکت بازماند. انسان در هر دو حالت بخل و تنگچشمی، و اسراف و باده دستی، سرزنش می‌گردد. لذا بهترین کارها میانهروی است. (فی ظلال القرآن)

شان نزول آیه 29:

652- ک: سعید بن منصور از سیار ابوالحکم روایت کرده است: از عراق برای رسول الله (هدیه آوردند. پیامبر از آنجا که جواد و بزرگوار بود تمام آن را بین مردم تقسیم کرد. اندکی بعد گروهی به حضور مبارک وی آمدند و دریافتند که همه آن را بخشیده و از آن فارغ شده است. پروردگار متعال در آن مقام آیه «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا» را نازل کرد. (فتح القدير 1506).

653- ابن مردویه و دیگران از ابن مسعود روایت کرده اند: نوجوانی به حضور رسول الله آمد و گفت: مادرم مرا نزد شما فرستاد تا به ما کمک مالی نمایی. پیامبر گفت: امروز

چیزی ندارم. گفت: مادرم خواهش کرده حد اقل پیراهنت را بر تن من بیوشانی، پیامبر پیراهن خود را به او داد و خود در خانه نشست. پس خدا این آیه را نازل کرد. (جداً ضعیف است، واحدی در «اسباب نزول» 575 از ابن مسعود روایت کرده. در این اسناد سلیمان بن سفیان جهنی متروک، خبر ناچیز و شبه موضوع است. باز هم واحدی در اسباب نزول 576 از جابر بدون اسناد روایت کرده. «زاد المسیر» 894).

654- ک: و نیز از ابوامامه روایت کرده است: نبی اکرم به عایشه (رض) گفت: هر چه که دارم در راه الله انفاق کن، گفت: در این صورت چیزی باقی نمی ماند. در همان مقام این آیه نازل شد. (خبر ضعیف و ناچیز است، زیرا آیه مکی است و خبر مدنی و پیامبر خدا با عایشه در مدینه ازدواج کرده است. بارها گفته شد که ابن مردویه از مجاهیل روایت می کند. به «فتح القدیر» 1508).

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۳۰)

البته پروردگارت روزی را برای هر کس که بخواهد می گشاید (و روزی هر کس را که بخواهد) تنگ می گرداند، زیرا او به [مصلحت] بندگانش آگاه و بیناست. (۳۰)

«إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ» کمی و زیادی رزق به دست خداست، بیگمان الله متعال از روی علم و حکمتی که دارد بر بعضی از بندگانش روزی را گشاده ساخته و بر بعضی دیگر آن را تنگ می گرداند، و به هر کس که بخواهد فشار می آورد و همو دهنده و گیرنده است و به مقتضای حکمت در میان مخلوقاتش تصرف می کند. بناً از ترس فقر خود، بخل نورزید و برای نفی فقر دیگران تمام اموال خود را یکجا نبخشید، که روزی بدست خداست و فقر برخی حکیمانه است.

«إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا» پس او آنگونه که می خواهد و به روی مصلحتی که می داند، امور بندگان را می گرداند از آن رو که بر پنهانی های بندگانش داناست و هیچ امر نهانی از احوال بندگانش بر او مخفی نیست.

آیه کریمه تسلی بخش رسول الله صلی الله علیه وسلم در تنگدستی ایشان است که این تنگدستی، نه از روی بی مهری پروردگار نسبت به ایشان بلکه به خاطر حکمتی است. در حدیث شریف قدسی آمده است: «همانا از بندگان مؤمنم کسانی هستند که ایمان شان را جز فقر سامان نمی دهد و اگر ایشان را توانگر سازم، بی گمان دین شان را بر ایشان تباه ساخته ام و همانا از بندگان من کسانی هستند که ایمان شان را جز توانگری درست نمی کند و اگر ایشان را فقیر سازم، محققاً دین شان را بر ایشان تباه ساخته ام».

اما گاهی غنا و توانگری در حق بعضی از مردم «استدراج»، و فقیر ساختنشان عذاب است - پناه بر خدای سبحان؛ هم از این و هم از آن.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات فوق الذکر پنج اصل از اصول مهم؛ یعنی، توحید و عبادت توأم با اخلاص و خودداری و بیزارای از شرک و رزی، نیکی نسبت به پدر و مادر، اعطای حق خویشاوندان، نیازمندان و از راه ماندگان و سخن نیکو و کریمانه و شیوه ی انفاق، در حد وسط، نه اسراف و تپذیر و نه بخل و تنگ چشمی، به بیان گرفته شد.

اینک در آیات (31 الی 39) این سه چیز را منع می کنند: زنا، ریختن خون ناحق، نگهداری اموال یتیمان و به سه چیز دستور می دهد: وفا به عهد، پیمانه ی درست و وزن

دقیق در خرید و فروش . سپس از سه چیز دیگر منع فرموده : پیروی کورکورانه و بدون آگاهی، تکبر و خودخواهی و شریک قرار دادن برای خدای یگانه.

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَسْبِيَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا ﴿٣١﴾

و اولادتان را از ترس ناداری و تنگدستی نکشید، ما به آنان و (به) شما روزی می‌دهیم، چون کشتن آنها گناه بس بزرگ است. (۳۱)

اطفال و اولاد، حق حیات دارد و والدین نباید این حق را از آنان بگیرند. طوریکه می‌فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَسْبِيَ إِمْلَاقٍ» فرزندان خود را از ترس فقر و بینوایی به قتل نرسانید. در آیه مبارکه می‌فرماید: وقتی متیقن شدید که تنها خداوند متعال روزی دهنده است، پس فرزندان‌تان را از بیم فقر مکشید؛ «نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِيَّاكُمْ» روزی آنها بر ما می‌باشد نه بر شما، بلکه تنها و تنها بر عهده الله متعال است و بس، اوست که فرزندان، پدران، پدر بزرگان و نواسه گان را روزی می‌دهد.

«إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا» بدانید که کشتن فرزندان جرمی است بزرگ و گناهی است خطرناک . در مقدم ساختن روزی فرزندان بر روزی پدران، تأکیدی بر نهی از قتل فرزندان نهفته است؛ زیرا الله متعال خود عهده‌دار امورشان گردیده است پس شما را چه کار با ایشان؟!

ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه دلالت می‌کند بر این‌که خداوند متعال به بندگان خود از پدر نسبت به فرزندش مهربان‌تر است».

مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند : مردم در عهد جاهلیت از خوف فقر یا ننگ و عار، دختران را زنده به گور می‌کردند. و می‌کشتند و یکی از دلایلشان این بود که چون بینواست، دخترش، همسر کسی پایین‌تر از خود می‌شود .خدا آنان را از چنان عملی منع کرد و روزی آنها را تضمین نمود.

وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَةَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿٣٢﴾

و به زنا نزدیک نشوید که یقیناً آن گناه بسیار زشت و راه بد است. (۳۲)
«وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَةَ» نزدیک زنا نشوید. این تعبیر از عبارت (لا تزنوا) یعنی زنا نکنید، رساتر و بلیغتر است؛ زیرا از مقدمات زنا نیز از قبیل لمس و بوسه کردن و نگاه کردن و چشمک زدن، بی‌حجابی، خلوت با اجنبی، رفتن به کانون‌های فساد، نگاه به کتاب‌ها و فیلم‌های آلوده و دیگر حرکاتی که به زنا می‌انجامد نهی کرده است، بنابراین نهی از نزدیک شدن رساتر از نهی از عمل است.

«إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً» «فَاحِشَةً»: گناه زشت و کاملاً آشکار (ملاحظه شود : آل عمران / 135، نساء / 19 و 22 و 25، اعراف / 28). زنا عملی است بی‌اندازه زشت و پلید.

یعنی: زنا در جنب اینکه عمل بسیار زشت بشمار می‌رود، این عمل قبیح تجاوز از حد شرع و عقل می‌باشد. از جانب دیگر فحشا به قدری شومی معصیت را به فضای زندگی شما سرازیر می‌سازد که هم جامعه و هم نهاد شخص را ملوث و آلوده می‌گرداند.

زنا، در طول تاریخ عملی زشت و ناپسند، و درسایر ادیان ابرهیمی نیز حرام بوده است. «وَسَاءَ سَبِيلًا» زنا هم گناه است، هم راهی برای گناهان دیگر و هم سبب بدعاقبتی است. زیرا زنا به آمیخته شدن نسب‌ها می‌انجامد و انسان را به‌دورخ می‌کشاند. در حدیث

شریف آمده است: «بعد از شرک، هیچ گناهی نزد الله متعال بزرگتر از آن نیست که مردی نطفه‌ای را در رحمی قرار دهد که برایش حلال نیست».

همچنان در حدیثی آمده است: که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هفت آسمان و هفت زمین بر زنا کاری که بعد از عروسی مرتکب آن شده است لعنت می فرستند. و در جهنم از شر مگاههای آنها چنان بوی بدی شدیدی انتشار می یابد که اهل جهنم از آن پریشان می باشند، و در ضمن عذاب آتش در جهنم، رسوا هم خواهند شد. (رواه البزار عن بریده، تفسیر مظهري)

و در حدیثی دیگری که به روایت حضرت ابو هریره آمده که رسول الله صلی الله فرمود: زانی هنگام زنا مؤمن باقی نمی ماند، دزد به هنگام دزدی مؤمن نمی باشد، و شراب خوار به وقت شراب خواری مؤمن نیست. این حدیث در صحیح بخاری و مسلم آمده است، و شرح آن در روایت ابی داود این است که مرتکبین این جرایم وقتی که مرتکب جرم می شوند، ایمان از قلوب آنها خارج می شود، و وقتی که از آن برگردند، ایمان بر می گردد. (تفسیر مظهري).

خوانندگان محترم!

ملاحظه می‌کنیم که در این آیه کریمه تعبیر: «وَلَا تَقْرُبُوا الزَّوْجَى» «به زنا نزدیک نشوید» به جای ولا تفعلوا زنا را انجام ندهید به کار گرفته شد تا انسان را بر دوری از هر سبب و وسیله‌ای که به زنا می‌انجامد، برانگیزد.

طوری‌که یاد آور شدیم که: رابطه‌ی نامشروع جنسی (زنا)، مفاسد و زیان‌های متعددی برای شخص، اجتماعی و بصورت کل برای خانواده‌ی فراوانی را بدنبال دارد و لذا در دین مقدس اسلام حرام شده است و در قرآن عظیم الشان، در کنار شرک، قتل «الذین لا یدعون مع الله الها آخر و لا یقتلون النفس التي حرم الله الا بالحق و لا یزنون» فرقان، 68. «و (بندگان خاص خدا) کسانی هستند که با خداوند، خدای دیگری را نمی‌خوانند و انسانی که خداوند (خونش را) حرام کرده است، جز به حق نمی‌کشند، و زنا نمی‌کنند، و هر کس چنین کند عقوبت گناهش را خواهد دید.» و سرقت «یا ایها النبی إذا جاءک المؤمنات یتابعنک علی أن لا یشرکن بالله شیئاً و لا یسرفن و لا یزنین...» (ممتحنه، 12). (ای پیامبر! هنگامی که زنان با ایمان نزد تو آمدند تا با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا نگیرند و دزدی نکنند و مرتکب زنا نشوند...) آمده است.

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا ﴿۳۳﴾

و نفسی را که الله کشتن او را حرام کرده است نکشید مگر به حق، و هر کس به ظلم کشته شود برای ولی (صاحب خون او) سلطه (حق قصاص) داده‌ایم، پس در کشتن (و خونخواهی) اسراف نکند، بی گمان او مورد حمایت است. (۳۳)

هر انسانی حق حیات دارد، حتی غیر مسلمانی که با مسلمانان بنای جنگ را نداشته باشد، مصوونیت جانی و مالی دارد. قانون الهی، محور ارزشها و حرمت‌هاست. و حتی شرع اسلامی مطابق حکم الهی؛ خودکشی را نیز حرام نموده است.

در آیه مبارکه با زیبایی خاصی می فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ» نفسی که خدا قتلش را حرام کرده است به قتل نرسانید، جز به حقی که موجب قتل است؛ از قبیل مرتد شدن و قتل عمد و زنا محصن. یعنی: کسی را که حق تعالی او را با پناه

دین، یا باینه عهد ذمه یا عهد امان، محفوظ و محترم قرار داده است «جز به حق نکشید» کشتن به حق، شامل مواردی است که قتل نفس در آنها مباح است؛ مانند ارتداد، زنا، محصن (شخص دارای همسر) و قصاص گرفتن از قاتل در قتل عمد و تجاوز. مظلوم، هر که باشد باید مورد حمایت قرار گیرد. و اساساً قرار دادن حق قصاص، برای حمایت از مظلوم است. طوری که می فرماید: «وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَاناً» اولیای مقتول دارای حق قصاص و کشتن قاتل هستند، و هر کس بدون حق شرعی، یعنی به ستم، کشته شود، نه به سببی که شرعاً مجوزی برای کشتن وی است «پس بی گمان به ولی اش قدرت و حق داده ایم که قصاص از قاتل بگیرد، اگر بخواهد او را بکشد، یا خون بها دریافت کند یا او را ببخشد.

«فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً» «پس او» یعنی: ولی مقتول «نباید در قتل زیاده روی کند» به این که مثلاً قاتل را مثله کند، یا او را شکنجه نماید، یا به جای قاتل شخص یا اشخاص دیگری را به قتل رساند، یا همان طور که در عهد جاهلیت مرسوم بود دو نفر را در مقابل یک نفر بکشد. و همین بس است که خدا او را بر طرف مقابل مسلط کرده است، بنابراین در قصاص باید عادل باشد.

بصورت کل باید گفت که: در قصاص باید خشم و غضب مهار شود و عدالت مراعات گردد. «فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ» اسلام حتی برای متجاوزان به جان انسان ها، عدالت را شرط دانسته است. اولیای مقتول، حق ندارند به عنوان قصاص، بیش از یک نفر را بکشند و از قانون قصاص سوء استفاده کنند.

در حدیث شریف آمده است: «همانا از بین رفتن دنیا در نزد الله متعال آسان تر از کشتن مسلمانی است». امام نسفی که از جمله پیروان مذهب حنفی است در تفسیرش می گوید: «ظاهر آیه بر این امر دلالت می کند که در میان شخص آزاد و برده و در میان مسلمان و ذمی حکم قصاص جاری می شود».

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا ﴿٣٤﴾

و به مال یتیم نزدیک مشوید مگر به طریقه نیکوتر، تا اینکه (یتیم) به (سن) رشدش برسد، و به عهد و پیمان خود وفا کنید، چرا که از پیمان و عهد پرسیده خواهد شد. (۳۴)

دین اسلام، پشتیبان محرومان، ضعیفان و یتیمان است:

قرآن عظیم الشان درباره ی حفظ حقوق یتیم و مراعات حال او و رسیدگی و تکفل امور یتیمان دساتیر و هدایات متعددی دستور فرموده است. ولی چون احتمال لغزش مالی و سوء استفاده کردن از اموال یتیمان بسیار زیاد است، لذا هشدار بیشتری لازم است، به گونه ای که از نزدیک شدن به آن نیز نهی شده و تصرف ظالمانه در اموال یتیمان، خوردن آتش شمرده شده است. جاذبه ی مال به قدری زیاد است که نزدیک شدن به آن هم گاهی گناه و حرمت را در پی دارد. طوری که می فرماید: «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» و برای شما جایز نیست که به مال یتیم جز به بهترین وجه و شیوه نزدیک شوید «لَا تَقْرَبُوا»: مراد تصرف و دست بردن در مال یتیم است. بناءً دخالت و کارگردانی شما در مال یتیم باید به شیوه ای باشد که بهترین منافع را برای مال وی تأمین کند و این البته با قرار دادن مال وی در چرخه بازده آور و مولد اقتصادی و در یک روند سودآور

و رشد دهنده است نه با تلف کردن و به مخاطره افکندن. یعنی منفعت یتیم در آن نهفته می‌باشد و انفاق بر یتیم از آن بدون اسراف باشد.

نهی از نزدیک شدن به مال یتیم، از باب مبالغه است و هدف از آن، نهی از دست بردن به مال یتیم می‌باشد؛ به تلف کردن آن، یا به شیوه‌ای که تباہ کننده مال وی است اما به کار انداختن مال یتیم از سوی ولی به شیوه‌ای که نیکوتر است، مانعی ندارد.

«حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ» «أَشُدَّهُ»: مراد رشد عقلانی و حسن تصرف در امور است (نساء / 6).

تا آنگاه که یتیم خود به سن رشد برسد، و یتیم می‌تواند به شیوه‌ای درست از مال خود استفاده کند. یعنی عقلش به کمال رسید و قوای حسی و حرکتی وی کامل شد، به طوری که به امور مالی خویش می‌توانست رسیدگی کند. در این حالت است که شما باید مالش را به وی بسپارید، یا در آن با اجازه‌اش تصرف کنید. البته بلوغ جنسی بدون بلوغ عقلی کافی نیست. یعنی زمان واگذاری مال یتیم به خود او، وقتی است که به بلوغ فکری و اقتصادی و جسمی برسد.

«وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» مفسر عبدالرؤف مخلص هروی در تفسیر این آیه می‌نویسد: «و به عهد وفا کنید» یعنی: به عهد خود با خدای خود بر وجه شرعی آن قیام کنید و این با نگاهداشتن و رعایت اوامر و نواهی حق تعالی و تطبیق قانون مورد پسند شرع انور میسر است. همچنین عهد و پیمان خود با مردم را نگه دارید؛ مگر آن که بر جواز عهدشکنی با آنان دلیل به‌خصوصی وجود داشته باشد «زیرا که از عهد پرسش خواهد شد» در آخرت، که به عهد و پیمان خود با خدا و مردم چه کرده‌اید؟.

اسلام درباره وفای به عهد و پیمان تاکید می‌کند و شدت می‌ورزد. چراکه وفای به عهد و پیمان ملاک استقامت و یقین و پاکی در درون فرد و در زندگی اجتماعی است. به صورتهای گوناگون در قرآن و حدیث از وفای به عهد و پیمان سخن رفته است و مکرر گردیده است، چه عهد و پیمان با خدا باشد، و چه عهد و پیمان با مردمان باشد. یا این که عهد و پیمان فردی یا گروهی و یا دولت باشد. عهد و پیمان حاکم و فرمانروا باشد و یا عهد و پیمان محکوم و فرمانبردار باشد. وفای به عهد و پیمان در واقعیت تاریخی اسلام به پله و درجه والائی رسیده است، تا بدانجاکه بشریت جز در سایه اسلام بدین پله و درجه وفای به عهد نرسیده است.

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كُنْتُمْ بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٣٥﴾

و هنگامی که پیمان می‌کنید، پیمان را کامل (و تمام) دهید، و با ترازوی درست وزن کنید، این برای شما بهتر و عاقبتش نیکوتر است. (۳۵)

موضوعات خرید و فروش و رعایت حقوق مردم در معاملات، چنان مهم است که قرآن عظیم الشان در آیات متعددی بدان تاکید ورزیده، و بزرگترین آیه قرآن، (بقره، ۲۸۲). مربوط به آن و سوره‌ای به نام «مطففین» (کم‌فروشان) نام نهاده شده است.

اولین دعوت بعضی پیامبران، همچون حضرت شعیب نیز ترك کم‌فروشی بوده است. (مراجعه شود؛ آیات، ۱۸۱-۱۸۳ شعراء)

«وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كُنْتُمْ» و چون یکی از شما پیمان می‌کرد باید پیمان را تمام و کامل دهد، نه این که برای خود زیاد ببرید و به دیگری کم بدهید.

« وَ زِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ » و هنگامی که برای مردم وزن می‌کردید، با ترازوی عدل وزن کنید یعنی با ترازو و میزان راست و درست و بدون حيله و نیرنگ اشیا را وزن کنید. ترازو و وسایل سنجش و محاسبات تجاری، باید سالم و دقیق باشد. «قسطاس»، از ترکیب دو کلمه‌ی «قسط» به معنای عدل و «طاس» به معنای کفه‌ی ترازو می‌باشد.

قسطاس: ابزار سنجش کالا است، که قپان، ترازوهای سنجش طلا و غیر آن از ابزارهای سنجش را در بر می‌گیرد. قسطاس مستقیم: آن ترازو و ابزار سنجشی است که از وزن حقیقی نه چیزی کم کند و نه بر آن بیفزاید بلکه اشیا را به طور درست آن وزن نماید. « ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا » بیگمان در تمام دادن پیمانانه و وزن خیری است در دنیا، که عبارت از برکت و رشد و نماء است و نیک فرجامی است در آخرت، با اجر و پاداش الله متعال.

رعایت عدالت در وزن کردن و پیمانانه از جمله بهترین نیکی در دنیا و نیکوترین ثروت آخرت است. نباید فراموش کرد که: دقت در ترازو، وزن و محاسبات، عامل خیر و برکت است و کم‌فروشی، خیر و برکت را می‌برد. در حدیث شریف آمده است: «کسی بر انجام دادن حرام قادر نمی‌شود و سپس آن را ترک نمی‌کند در حالی که از ترک آن هیچ انگیزه دیگری جز ترس خداوند متعال ندارد مگر این که خداوند به طور عاجل در دنیا قبل از آخرت چیزی را که بهتر از آن است به او عوض می‌دهد».

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴿٣٦﴾

و از چیزی که به آن علم نداری، پیروی نکن، بدون شک گوش و چشم و دل، هر یک از اینها از آن مورد بازخواست خواهند شد. (۳۶)

زندگی باید بر اساس علم و اطلاعات صحیح، دقیق، منطقی و بصیرت استوار باشد، طوریکه قرآن عظیم الشان می‌فرماید: « وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ » از چیزی دنباله روی مکن که از آن ناآگاهی. یعنی از چیزی را که بدان علم و یقین نداری دنبال نکن بلکه در کارهای خود اهل تحقیق و بررسی باش، مبادا دنبال شایعات و حدس و گمان‌ها راه بیفتی، بناً ابتدا باید از صحت و سقم مطلب مطمئن شد. پیروی مکن از چیزی که کاملاً از آن آگاه نیستی، و درستی آن را به تمام و کمال نمی‌دانی. چه این چیز باشد که گفته می‌شود، و چه روایتی باشد که نقل می‌گردد. یا این چیز پدیده‌ای باشد که تفسیر می‌شود، و چه رخدادی باشد که علت‌یابی می‌گردد. و چه یک حکم شرعی و یا یک مسأله اعتقادی باشد. همچنین معنی این آیه، شامل شهادت دروغ، سخن دروغ، افترا و طعن زدن به دیگران، جست‌وجوی عیوب مردم، دگرگون کردن حقایق علمی، جعل اخبار و غیر این از دغلیازی‌ها، تقلب‌ها و اعمال مبتنی بر حدس و تخمین و گمان نیز می‌شود.

قتاده گفته است: یعنی مگو دیدم، در حالی که چیزی را ندیده‌ای، و مگو شنیدم در حالی که چیزی را نشنیده‌ای و مگو می‌دانم در حالی که چیزی نمی‌دانی؛ چون خدا از تمام آنها سؤال می‌کند. (مختصر ۳۷۷/۲).

در حدیث شریف آمده است: «ایاکم و الظن فان الظن اکذب الحدیث». بر شما باد که از گمان بردن دوری کنید. چه گمان بردن دروغ‌آمیزترین سخن است.

در سنن ابوداود آمده است: «بئس مطيه الرجل: زعمرأ». بدترین وسیله سواری شخص عبارت است از: گمان برده‌اند.

در حدیث دیگری آمده است: «ان آفری الفری آن یری آلرجل عینیه ما لم تریا». دروغ آمیزترین دروغها این است که شخص بگوید در خواب چنین و چنان دیده‌ام، ولی همچون خوابی ندیده باشد.

«إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (36)» زیر انسان در قیامت بر گوش و چشم و عقل و قلب همه نزد الله متعال مورد محاسبه قرار خواهد گرفت، پس اگر این آلات ابزارها را در راه خیر به کار انداخته بود، حق تعالی به وی پاداش می‌دهد و اگر آنها را در راه شر گماشت، وی را مجازات و مؤاخذه می‌کند.

قابل یاد آوری است که: ذکر چشم و گوش و دل در آیه مبارکه، شاید از باب نمونه باشد، زیرا در قیامت علاوه بر شخص انسان، از دست و پا و اعضای دیگر هم سؤال می‌شود (مراجعه فرماید: نور، 24؛ یس، 65؛ فصلت، 20) و آنها به سخن آمده، اعتراف می‌کنند. و ممکن است برای این باشد که انگیزه‌ی پیروی از دیگران از طریق دیدن یا شنیدن و یا اندیشه و درک است.

به قولی: خداوند متعال این اعضا را در هنگام پرسش از آنها به نطق می‌آورد و آنها از آنچه که صاحب‌شان انجام داده است خبر می‌دهند. طوریکه آیات قرآنی واحادیث متعددی نبوی گواه این حقیقت است.

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا ﴿٣٧﴾

و در روی (روی) زمین با تکبر راه مرو، بی گمان تو نمی توانی زمین را بشکافی، و (هرگز) در بلندی (و قامت) به کوهها نمی رسی. (۳۷)

دین مقدس اسلام از جمله ادیانی ابراهیمی که رهنمودهای خاصی خویش را در تمام عرصه های زندگی به تفصیل ودقت وزیبای خاصی بیان داشته است، دین اسلام علاوه بر مسائل اعتقادی، سیاسی، نظامی واقتصادی، برای کارهای جزئی مانند رفت و آمد بیرون خانه وآداب مسافرت هدایات و دساتیر خاصی خویش را بیان داشته است. از جمله می فرماید:

- «وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ» «لقمان، 61» در راه رفتن، میانه رو باش.

- «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» «فرقان، 63» بندگان خدا

آنانند که در زمین با آرامش و بی تکبر راه می‌روند.

وطوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» و ای انسان! با ادا و تکبر در زمین راه مرو.

«إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا (37)» زیرا تو مخلوقی ضعیف هستی که نه توان آن داری تا با گام برداشتنت بر روی آن، زمین را بشکافی و هرگز هم نمی‌توانی در بلندی به کوهها برسی؛ زیرا تو نسبت به کوهها بسیار کوتاه، ضعیف و ناچیز هستی.

بدین ترتیب در آیه مبارکه؛ علت نهی از تکبر را بیان کرده است؛ یعنی ای انسان! تو کوچک و ضعیفی، تکبر شایسته و برآورده‌ی تو نیست. پس چگونه بر روی زمین تکبر و فخر فروشی می‌کنی در حالی که نمی‌توانی در زمین اختلال یا شکافی ایجاد کنی؟ و چگونه در مقابل کوهها گردن فرازی می‌کنی وانگهی در گردن فرازی به آنها نمی‌رسی؟ پس تو که از آنها کوچکتر و ضعیفتری چگونه تکبر و فخر فروشی و خود بزرگ بینی از

خود ابراز می‌داری؟ و از زمین و کوه ناچیزتری پس چرا ادا و اطوار از خود نشان می‌دهی؟ این بیان متضمن تحقیر و سرزنش خودخواهان و متکبران است. در حدیث شریف آمده است: «هر کس برای خدا تواضع کند، خدا او را رفعت می‌بخشد پس او نزد خود حقیر اما نزد خداوند بزرگ است».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «در اثناهی که مردی از امت‌های قبل از شما خرامان خرامان راه می‌رفت و دو جامه گران قیمت پوشیده و به‌آنها می‌بالید، ناگهان زمین او را فروبرد و او تا روز قیامت در آن می‌جنبد». یعنی همچنان در آن فرومی‌رود. در حدیث دیگری آمده است: «من تواضع لله رفعة فهو في نفسه حقير وعند الناس كبير. ومن استكبر وضعه الله، فهو في نفسه كبير وعند الناس حقير. حتى لهو أبغض إليهم من الكلب والخنزير» هر کس به خاطر خدا فروتنی کند خدا او را بالا می‌برد و والا می‌گرداند چنین کسی خوشتن را کوچک و ناچیز می‌داند، ولی مردمان او را بزرگ و سترگ می‌شمارند. و هر کس تکبر ورزد و خودبزرگ‌بینی کند خدا او را کوچک و حقیر می‌گرداند. او خوشتن را بزرگو سترگ می‌شمارد، ولی مردمان او را کوچک و حقیر می‌شمارند. تا بدانجا که مردمان او را از سگ و خوک نیز بدتر و پست‌تر به حساب می‌آورند.

كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ﴿٣٨﴾

همه این دستورات و فرمان‌هایی که [در آیات گذشته بیان شد، سرپیچی از آنها] گناهش نزد پروردگارت ناپسند است. (۳۸)

ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا ﴿٣٩﴾

این (احکام) از آن حکمتی است که پروردگارت به سویت وحی فرستاده است و با الله معبودی دیگر قرار مده که سرزنش شده و رانده شده در دوزخ افکنده خواهی شد. (۳۹) «ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ» ای پیامبر! آداب و قصص و احکام سودمند، اخلاق ارزشی برتر، آداب نیک و گهر بار و نهی از هر کار زشت و قبیح که خداوند متعال برایت بیان کرده و بر تو نازل و وحی نموده است، همه از اموری است که انسان را پاکیزه و مهذب می‌سازد.

یعنی همه اوامر و نواهی که در آیات قبل گذشت و از آیه: «وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» (آیه: ۲۲: الإسراء) که نهی از شرک است شروع و به این آیه که باز هم با نهی از شرک: «وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا» [الإسراء: ۳۹] ختم می‌شود و در مجموع بیست و پنج تکلیف را از اوامر و نواهی دربر می‌گیرد.

«وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا» و با خدای یگانه معبود دیگری قرار مده و غیر وی را با وی شریک مگردان و گرنه در آتش جهنم به چنان حالی افکنده خواهی شد که هم نفست تو را سرزنش می‌کند و هم مردم تو را به باد ملامت می‌گیرند، در عین آنکه از رحمت خداوند متعال نیز طرد شده و از هر خیری محروم می‌شوی، خلق تو را مذهب و خالق تو را معذب می‌سازد.

امام صاوی گفته است: احکام با سفارش به توحید ختم شده است همان‌طور که به آن شروع شد، تا نشان دهد که توحید اول و آخر امور است، و رأس و اساس هر امری می‌باشد و اعمال بدون توحید باطل است و ارزشی ندارد. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین. ۳۵۰/۲).

ابن عباس (رض) می فرماید: می گوید: «همه کتاب تورات در پانزده آیه از سوره بنی اسرائیل خلاصه شده است». «تفسیر انوار القرآن»
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (40 الی 44) در مورد منتسب کردن پروردگار به داشتن فرزند و شریک و مثل و مانند. بحث بعمل می آورد.

أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا ﴿٤٠﴾

آیا پروردگارتان شما را به داشتن پسران برگزیده و برای خود از فرشته‌ها دختران گرفته است؟ بی گمان شما سخن بزرگ (و زشتی) می گوید. (۴۰)

قابل یاد آوری است که: از جمله عقاید انحرافی مشرکان یکی این بود که فرشتگان را دختران الله متعال قلمداد می کردند، طوریکه قرآن عظیم الشان بارها با این مسأله تماس گرفته و آنرا دروغ و تهمتی بزرگ و ناروا شمرده است، از جمله: (در آیه 39 سوره طور) می فرماید: «أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَ لَكُمْ الْبُنُونَ ﴿39﴾» (آیا خداوند را دختران و شما را پسران است) (که به خیال خودتان احساس برتری کنید)؟ و یا هم در (آیه: 21 سوره نجم) می فرماید: «أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَ لَهُ الْأُنثَى ﴿21﴾» (آیا این گونه می‌پندارید که) پسر برای شما است و دختر برای خداوند؟) البته عقیده به فرزند داشتن خدا، نزد یهود و نصارا هم بوده است، ولی اعتقاد به دختر داشتن، مخصوص بت پرستان است.

طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: «أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا» در این آیه مبارکه عرب را به صورت توبیخ مورد خطاب قرار داده است: آیا الله یگانه قهار شما را به بخشیدن فرزندان زکور اختصاص داده و خود از فرشتگان برای خویش دخترانی برگرفته است؟ بیگمان این سخن شما بی‌نهایت زشت، بی‌شرمانه و وقیحانه است: «إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا» هر آینه شما سخنی بس بزرگ می‌گویید، که در جرأت و جسارت بر پروردگار با عظمت و زشتی و وقاحت به پایه‌ای است که فروتر از آن هیچ حد و پایه‌ای نمی‌توان تصور کرد.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا ﴿٤١﴾

و به راستی (ما) در این قرآن (حقایق را به روشهای) گوناگون بیان کردیم تا پند و عبرت گیرند، (ولی) جز بر نفرت و گریزشان نمی‌افزاید. (۴۱)

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا» «صَرَّفْنَا»، بیان گوناگون و متنوع و تکرارهای مختلف گفتار در جهت روشن‌تر شدن موضوع بحث است. انسان فطرتاً تنوع طلب است، خواه در طبیعت باشد، یا کتاب الهی و این رمز برخی تکرارها و تنوع بیانها در قرآن عظیم الشان است. و به راستی پروردگار با عظمت ما در قرآن حقایق را به روشنی تمام بیان نموده، احکام، وعد و وعیدها، داستان‌ها و مثلها را واضح به تصویر کشیده است تا مردم از آنها بهره گرفته و از پندها و عبرت‌های آن استفاده نمایند، و از شرک و گمراهی که در آن فرو رفته‌اند، منزجر گشته و بیرون بیایند. و باید گفت که: حکمت تکرار در آیات قرآنی، برای تذکر و پندگیری است.

«وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا» اما این بیان، اهل ستم و طغیان را جز دوری از طاعت خدای رحمان و فروری بیشتر در پیروی از شیطان نمی‌افزاید. و این نیست جز به سبب امراض قلبی، عقل‌ها و روان‌هایشان.

قُلْ لَوْ كَان مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا لَابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا ﴿٤٢﴾

بگو اگر با او خدایانی - آنچنان که آنها می‌پندارند - بود، سعی می‌کردند راهی به سوی (خداوند) صاحب عرش پیدا کنند. (۴۲)

مشرکان، الله متعال را قبول داشتند و «الله» را آفریدگار هستی می‌دانستند، ولی بت‌ها را شفیع خود یا شریک خدا می‌پنداشتند. این آیه مبارکه وجود چنین رابطه‌ای را میان خدا و بت‌ها نفی می‌کند، چون بت‌ها نه می‌توانند قدرت را از دست خدای بزرگ بیرون آورند، نه راهی برای تقویت خود دارند.

مفسر تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: ای پیامبر! به کافران بگو: اگر با خدای یگانه خدایانی دیگر بود یقیناً آن خدایان به سوی مغلوب ساختن خدای صاحب عرش عظیم، راهی می‌جستند و قطعاً می‌کوشیدند تا با وی به نبرد پرداخته و بر بعضی از گسترهٔ مُلکش مسلط شوند و لیکن او یگانه و یکتاست و در ربوبیت و الوهیت خود هیچ شریک و همتایی ندارد.

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا ﴿٤٣﴾

(لیکن) او پاک و منزّه و بلندمرتبه است از آنچه (مشرکین) می‌گویند به بلندی بس بزرگ. (۴۳)

خداوند با عظمت از هرگونه شریک آنچه را کفار به وی نسبت می‌دهند پاک و منزّه است و میان ذات مقدّس او و خرافاتی که می‌گویند، فاصله و برتری بسیاری است. او در ذات، قدرت، قهر و غلبه، بر خلقش والا و با اعتلا می‌باشد، چنان اعتلای بزرگی که سزاوار جلال و عظمتش هست. زیرا او واجب الوجود و باقی بالذات است. هر که و به هر مقدار خدا را ستایش کند، باز خداوند برتر از آن گفته‌ها و توصیف‌هاست.

تَسْبِيحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿٤٤﴾

آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست، او را تسبیح می‌گویند، و هیچ چیزی نیست مگر اینکه همراه با ستایش، تسبیح او می‌گوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید، بی‌گمان او بردبار (و) آمرزنده است. (۴۴)

«تَسْبِيحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ» تمام کائنات تسبیح‌خوان و ثناگویش می‌باشد. زمین و هفت آسمان و مخلوقات مستقر در آنها، او را تنزیه و تقدیس می‌کنند.

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» تمام آنچه در عالم هستی است گویای عظمت خدا می‌باشند و بر یگانگی‌اش شاهد اند. یعنی هیچ موجودی نیست مگر این که (به زبان حال یا قال) حمد و ثنای او می‌گوید.

در تفسیر فی ظلال آمده است: صحنه‌ای تک و منفرد در جهان هستی این است که انسان به نظر بیاورد که هر سنگ ریزه و هر سنگ و هر دانه و هر برگ و هر گل و هر میوه و هر سبزه و هر درخت و هر حشره و هر خزنده و هر انسان و هر جنبنده‌ی روی زمین و هر شناور در آبها و هوا و ساکنان آسمان همگی خدا را ثنا و تسبیح گویند. رو به سوی مقام والای او دارند، و هر زمان روح پاک و صاف گردد، اسرار این وجود را که غافلان آن را درک نمی‌کنند، درمی‌یابد. «(فی ظلال ۳۹/۱۵)

هفت آسمان لاجوردی رنگ و کشتزارهای سبز رنگ و بستان‌های باطراوت و جنگل‌های سرسبز و پردرخت، رودها و آبشارهای خروشان و پرندگان نغمه‌خوان و آفتاب و مهتاب فروزان و درخشان و ابرها و بارانها همه و همه خدا را تسبیح خوان و ثنا گویند و بر یگانگی او گواهی می‌دهند.

«و فی کل شیء له آیه تدلّ علی أنه واحد» (همه چیز نشانه‌ای دارد که بر یگانگی‌اش دلالت می‌کند).

«و لَکِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» اما شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید؛ چون به زبان شما نیست. «إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (44)» خدا نسبت به بندگان صبر و حوصله دارد و در کيفر نافرمان شتاب به خرج نمی‌دهد و توبه کار و پشیمان شده را می‌بخشاید. اگر خدا دارای حلم و حوصله نبود، انسان را با قدرت مؤاخذه می‌کرد. تعدادی از مفسران گفته‌اند: تسبیح‌گفتن تمام اشیا برای الله متعال بنا بر حقیقت خود می‌باشد، یعنی این‌که: تمام اشیا به‌طور حقیقی نه مجازی به تسبیح گفتن خداوند متعال ناطق‌اند ولی بشر این تسبیح آنها را نمی‌شنود و نمی‌فهمد.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابی‌هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «موری بدن یکی از انبیا علیهم السلام را گزید پس آن پیامبر امر کرد تا لانه مورچگان را آتش زدند آن‌گاه الله متعال به او وحی فرستاد که: به خاطر آزار یک مور، امتی از امت‌ها را که برای من تسبیح می‌گفتند، آتش زدی؟!». ابن‌مسعود (رض) می‌گوید: «ما در حال خوردن غذا، تسبیح گفتن غذا را می‌شنیدیم». ابوذر (رض) روایت می‌کند که: «رسول الله صلی الله علیه وسلم سنگریزه‌هایی را به‌دست گرفتند پس صدای تسبیح گفتن آنها همانند آواز زنبور عسل شنیده می‌شد».

همچنین نقل است که صدای تسبیح سنگریزه‌ها در دست ابوبکر و عمر و عثمان (رض) شنیده می‌شد. نیز در حدیث شریف به روایت ابی‌سعید خدری (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «جن و انس و درخت و سنگ و کلوخ و هیچ چیز دیگر صدای مؤذن را نمی‌شنوند مگر این‌که برایش در روز قیامت گواهی می‌دهند». پس با نگاهی به این روایات و دیگر روایاتی که نقل آنها در اینجا میسر نیست، در می‌یابیم که قول این گروه از مفسران بر قول کسانی از ایشان که می‌گویند: تسبیح‌گفتن جمادات مجازی و به زبان حال است نه به زبان قال، ترجیح دارد. این‌کثیر نیز قول اول را ترجیح داده است. «تفسیر انوار القرآن»

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (45 الی 55) آن‌گاه که پیامبر قرآن می‌خواند، مشرکان و انکار کردن دوباره زنده شدن و رد آنان به نرمی با سخنان بهتر و گزیده‌تر،

وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا ﴿٤٥﴾

و (ای پیامبر!) هنگامی که قرآن بخوانی، میان تو و میان کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، پرده‌ای پوشیده قرار می‌دهیم. (۴۵)

قرآن عظیم الشان وسیله‌ی هدایت متقین است، «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» «بقره، 2.» و از نشانه‌های متقین، یقین به آخرت است، «و بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» «بقره، 2.» پس قرآن برای آنان که به قیامت ایمان ندارند، هدایت‌گر نیست. این همان حجاب پنهانی است که

سبب می‌شود انسان از فهم وحی و لذت درك معارف الهی محروم بماند، گرچه از زبان خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز وحی را بشنود.

در «تفسیر انوار القرآن» در معنی این آیه آمده است: میان تو و آنان پرده‌ای قرار می‌دهیم که تو را نمی‌بینند و از آزارشان در امان می‌مانی، در حالی که قرانت تو را نمی‌شنوند و نمی‌فهمند.

به تأیید این قول نیز روایاتی آمده است؛ از آن جمله روایت ابن‌کثیر از اسماء دختر ابوبکر (رض) است که فرمود: «چون سوره «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» [المسد: 1] نازل شد، ام جمیل زن ابولهب در حالی که سنگ بر دست داشت و رجز می‌خواند، ولوله کنان پیامبر صلی الله علیه وسلم را می‌جست تا به ایشان حمله کند اما ایشان را که در کنار ابوبکر (رض) نشسته بودند، نمی‌دید». از این آیه چنین بر می‌آید که منکران آخرت تحمل شنیدن آیات الهی را ندارند.

واقعیت امر اینست: شخصیکه، قابلیت هدایت رانداشته باشد، تلاوت قرآن، توسط رسول الله هم بی‌اثر است.

مفسران می‌نویسند که: سران و بزرگان قریش به قرآن گوش فرامیدادند، ولیکن آنان با دل‌های خود به مبارزه می‌پرداختند که دل‌های شان نرم نشوند، و نمی‌گذاشتند فطرتشان از قرآن متاثر گردد. این بود که خدا میان ایشان و میان پیغمبر صلی الله علیه وسلم

پرده‌ای کشید، پرده نهان از دیدگان. آن پرده را همچون پوششی - دل‌هایشان افکند تا دل‌هایشان قرآن را فهم نکند. در گوش‌هایشان نیز چیزی بسان کری پدید آورد تا رهنمودها و رهنمون‌های قرآن را درک و فهم نکنند. واضح است که: قهر الهی، پس از لجابت و کفر انسان است. در حالیکه تلاوت قرآن و عقیده به قرآن می‌تواند انسان را از شر کفار، در آمان نگاهدارد. به تمام وضاحت بیان می‌دارم که: تلاوت قرآن، روح تبری از مشرکان را در انسان تقویت می‌کند. الهی تلاوت، و فهم و عمل به دساتیر قرآن را نصیب ما بگردانی. آمین یا رب العالمین .

شان نزول آیه 45:

655- ابن منذر از ابن شهاب روایت کرده است: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم (قرآن کریم را برای مشرکان قریش تلاوت می‌کرد و آن‌ها را به پیروی از دستورهای نجات‌بخش آن دعوت می‌نمود، استهزاکنان می‌گفتند: دل‌های ما نسبت به آنچه ما را به سوی آن دعوت می‌کنی پوشیده و پنهان و گوش‌های ما [برای حرف‌های تو] سنگین است و در بین ما و تو حجاب و پرده است. پس خدا در مورد آن‌ها آیه: «وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ...» را نازل کرد.

وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوَّا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا ﴿٤٦﴾

و بر دل‌هایشان پوشش‌هایی قرار می‌دهیم تا آن را در نیابند، و در گوش‌هایشان سنگینی (می‌گذاریم که نشنوند). و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می‌کنی، با نفرت پشت کرده و بر می‌گردند. (۴۶)

علماء می‌فرمایند که: روح بسته و دل مرده، معارف ناب قرآن را نمی‌پذیرد. طوریکه در آیه مبارکه می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ» خداوند متعال بر قلب آن کافران پرده‌ای و پوشش‌هایی قرار می‌دهیم تا معانی قرآن را نفهمند، بنا گفته می‌توانیم که:

شنیدن و فهمیدن ساده، غیر از فهم عمیق و لذت بردن از آن است. بدر ضمن باید یاد اور شد که: محروم ماندن از درک معنویات، قرآن عظیم الشان نوعی از قهر الهی است. «وَفِي آدَانِهِمْ وَقُرْأًا» و در گوش‌های‌شان ناشنوبایی قرار می‌دهیم تا آن را نشنوند. «وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَ لَوْأ عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا» و ای پیامبر! چون در قرآن پروردگارت را با اسما و صفاتش یاد کرده و آن‌ها را دعوتگرانه به سوی توحید و نفی شرک فراخوانی، در حالی پشت می‌کنند که منکر سخنانت بوده و از روی عناد و استکبار، از پیامت نفرت دارند تا به حق گردن نگذارند. یاد غیر خدا کفر است، یاد خدا و غیر خدا شرک، و تنها یاد خدای یکتا توحید است.

شان نزول آیه:

در بیان شان نزول آیه آمده است: جمعی از اشراف قریش به دیدار ابوطالب آمدند، در این اثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد خانه شدند و به قرائت قرآن پرداخته آیات توحید را مرور کردند، سپس فرمودند: «ای گروه قریش! «لااله الاالله» بگویند تا با این کلمه عرب از آن شما شود و عجم برای شما مطیع گردد. اما آنها رو برگرداندند. همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ﴿٤٧﴾

هنگامی که [وقت قرآن خواندنت] به تو گوش می‌دهند، ما به هدفی که برای آن گوش می‌دهند داناتریم، و نیز هنگامی که با هم پنهانی صحبت می‌کنند، وقتی که ظالمان می‌گویند: (مسلمانان) جز مرد جادو شده را پیروی نمی‌کنید. (٤٧)

«نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ» خداوند، از اهداف و اغراض مردم نیز آگاه است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: ما هدف آنها را از گوش دادن به قرآن به خوبی می‌دانیم که منظورشان تمسخر و استهزا می‌باشد. همه‌ی شنوندگان، حسن نیت ندارند، از این رو گوش فرا دادن‌شان به منظور پذیرش حق و بهره‌بردن از آن نیست.

مفسران گفته‌اند: مشرکان در محضر پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌نشستند و وانمود می‌کردند که به قرآن گوش می‌دهند و در واقع مقصودشان تمسخر بود، آنگاه آیه‌ی دلداری دادن پیامبر صلی الله علیه و سلم و تهدید مشرکین نازل شد: «إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَ إِذْ هُمْ نَجْوَىٰ» ای محمد! وقتی به قرآن خواندنت گوش می‌دهند در همان حال با هم زیر لبی در بین خود نجوا می‌کنند.

«إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا» دشمنان، چون توجه مردم را به رهبران الهی می‌بینند، با تهمت و دروغ به آنان ضربه می‌زنند. در آن هنگام همان کافران فاجر، بعضی به بعضی دیگر از روی دروغ و بهتان می‌گویند: در حقیقت به این مردی که از وی پیروی می‌کنید، سحر و جادویی رسیده است که عقلش را پاک از بین برده است، که این البته دروغ و بهتانی از سوی شان بیش نیست.

انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ﴿٤٨﴾

بنگر چگونه تو را به صفاتی [چون شاعر، کاهن، ساحر و مجنون] وصف می‌کنند در نتیجه گمراه شدند، و قدرت پیدا کردن راه (حق) را ندارند! (٤٨)
ای محمد! بنگر و در شگفت باش که آنها چگونه درباره‌ی تو گاهی می‌گویند ساحر است و زمانی می‌گویند شاعر است و گاهی می‌گویند دیوانه است. آنان که برای رد کردن دین،

منطق ندارند، با مثل زدن، به پیامبر بدگویی و او را تحقیر می‌کنند. در حقیقت با گفتن این دروغ و بهتان‌ها راه را گم کرده‌اند و راه صواب منحرف شدند و به حق توفیق نیافتند. و در این هیچ جای شکی نیست که: توهین به رهبران الهی، عامل گمراهی است. علماء می‌فرمایند که: گمراهی انسان‌ها به تدریج حاصل می‌شود، اولاً انسان گرفتار توهین و ضرب‌المثل نابجا می‌شود، آنگاه به انحراف، سپس به بن‌بست می‌رسد.

وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرَفَاتًا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ﴿٤٩﴾

و گفتند؛ هنگامی که ما استخوان [هایی جدا از هم و ریز ریز] و پوسیده شدیم، آیا به طور قطع در آفرینشی جدید برانگیخته می‌شویم؟! (۴۹)

کافران در حال از روز رستاخیز و حشرانکار دارند می‌گفتند: رفات: آنچه که در هم شکند و کهنه و پاشان گردد از همه اشیا؛ چگونه بعد از مرگ به آفرینشی جدید برانگیخته می‌شویم در حالی که به استخوان‌های پوسیده‌ای تبدیل شده‌ایم و اجساد ما کاملاً متلاشی شده است؟! بناءً هیچ انتظاری در اینکه دوباره زنده شویم وجود ندارد. استفهام برای استبعاد، تعجب و انکار است، یعنی: چنین چیزی را بسیار بعید و غیرقابل قبول می‌دانیم.

قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا ﴿٥٠﴾

بگو: (بلی)، سنگ باشید یا آهن، (باز هم شما را دوباره زنده خواهد کرد). (۵۰) ای محمد! به آنها بگو: حتی اگر در صلابت و سختی و دشواری تغییر و تحول سنگ گردید یا آهن، اما متیقن باشید که الله متعال آنگونه که شما را در آغاز آفرید، مجدداً باز خواهد گردانید و قادر است شما را حشر و زنده کند، تا چه رسد به این که استخوان‌های پوسیده باشید؛ زیرا هیچ امری خدا را ناتوان نمی‌کند. سنگ و آهن از حیات دورترند و سخت‌ترین اشیاء می‌باشند، اما حتی اگر بدنتان از جنس سنگ و آهن نیز باشد، که به هیچوجه قابلیت پذیرش حیات را ندارد، و یا آهن باشید (که از سنگ محکم‌تر است)، یا این که (جز آن دو) چیز دیگری باشید که در نظرتان (از اینها هم) سخت‌تر است (واز قابلیت پذیرش حیات دورتر، باز هم خداوند متعال آن را باز می‌آورد، زنده ساختن مجدد مردگان، حتی اگر سنگ و آهن هم شده باشند، بر خدا آسان است.

پس چگونه نمی‌تواند در حالت تبدیل شدن به استخوان فرسوده و پوسیده شما را باز گرداند و زنده کند؟ به یاد داشته باشید که: بسیاری از چیزها، تنها در ذهن و عقل ما بزرگی می‌نماید، ولی در واقع بزرگ نیست.

دلیل انکار معاد، غفلت از قدرت الهی است. ای انسان عمر دنیا نسبت به آخرت، کم و کوتاه است و هر کس باید مرگ و قیامت را نزدیک بدانند برای آن باید آمادگی داشته باشد مساله رستاخیز، مورد جدال طولانی میان پیغمبر صلی الله علیه و سلم و مشرکان بوده است. قرآن مجید بسیاری از این‌گونه جدالها را دربر گرفته است. طوری که یاد آور شدیم هر چند که این مساله ساده و روشن است برای کسانی که سرشت حیات و ممات را پیش چشم می‌دارند، و سرشت رستاخیز و همایش همگان را در نظر می‌گیرند. قرآن مجید این مساله را در این پرتو بارها عرضه کرده است. اما مردمان آن را با این وضوح و با این سادگی تصور نمی‌کردند.

أَوْ خَلَقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا ﴿٥١﴾

یا آفریده ای از آنچه در ذهنتان [حیات یافتنش] سخت و دشوار می آید [بدون تردید با آفرینشی جدید برانگیخته می شوید] پس خواهند گفت: چه کسی ما را باز می گرداند؟ بگو: (همان) ذاتی که بار اول شما را آفرید. پس (از روی تمسخر) سرهایشان را به سوی تکان داده و می گوید: آن چه زمانی خواهد بود؟ بگو: شاید که نزدیک باشد. (۵۱) بادر نظر داشت اینکه انسان پس از مرگ، متلاشی و خاک می شود، ولی باید گفت که خاک، سرچشمه و ماده حیات و زندگی است. گیاهان از خاک می رویند و موجودات زنده در خاک پرورش می یابند. پس زنده کردن مردگان از خاک، نزد خداوند متعال مهم و دشوار نیست، حتی اگر شما سنگ و آهن و سخت تر از اینها هم باشید، که فاصله شان با حیات، دورتر است، باز هم خداوند، شما را زنده خواهد کرد.

در آیه مبارکه ملاحظه می شود که: منکران، دلیلی بر انکار حشر ندارند، تنها سؤال دارند که چه کسی و چه زمانی و چگونه ما را زنده می کند؟ جواب قرآن عظیم الشان همین است که: ذاتی که اولین بار شما را آفرید، قدرت باز آفرینی شما را دارد، زمان آن نیز خیلی دور نیست، شاید نزدیک باشد! «مَنْ يُعِيدُنَا؟ مَتَى هُوَ؟ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا» «بگو: شاید که نزدیک باشد» یعنی: آن اعاده مجدد نزدیک است زیرا هر چه که آمدنی باشد.

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٥٢﴾

روزی که شما را [از میان گورها برای ورود به عرصه قیامت] فرا می خواند، پس [فرا خواندنش را] در حالی که او را سپاس و ستایش می گوئید، اجابت می کنید، و گمان می برید که [در دنیا یا در برزخ] جز اندکی درنگ نکرده اید. (۵۲)

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا (٥٢)

(این بازگشت به حیات مجدد) روزی خواهد بود که خدا شما را از گورهایتان (برای گردهمائی در محشر) فرامی خواند و شما (فرمان او را) با حمد و سپاس پاسخ می گوئید و گمان می برید که (در دنیا) جز مدت اندکی ماندگار نبوده اید.

این هم صحنه ای که کسانی را به تصویر می کشد که رستاخیز را نپذیرفته اند و آن را دروغ نامیده اند. هم اینک برخاسته اند و دعوت کننده را پاسخ گفته اند و آماده شده اند، و زبانهایشان را به حمد و ثنای الله متعال گشوده اند. جز این سخن حمد و ثناء، گفتار یا جوابی ندارند! این جواب، جواب تعجب آمیزی است که از سوی کسانی داده می شود که منکر روز قیامت بوده اند و خدا را قبول نداشته اند. هم اینک جواب جز این ندارند که بگویند: حمد و سپاس خدا را سزا است. حمد و سپاس خدا را سزا است ...

روزی زندگی دنیا در هم پیچیده و در هم نور دیده می گردد همان گونه که سایه در هم پیچیده و در هم نور دیده می شود: «وَتَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا». و گمان می برید که (در دنیا) جز مدت اندکی ماندگار نبوده اید.

به تصویر کشیدن دنیا بدین گونه ارج و ارزش دنیا را در دل های مخاطبان ناچیز می گرداند، و ناگهان متوجه می شوند که دنیا بسیار کوتاه است. سایه های دنیا و شکل های آن در حس و شعور برجای نمی ماند، مگر بدان اندازه که انگار لحظه ای است که هر چه زودتر می گذرد، و زمان اندکی است و هر چه زودتر سپری می شود، و سایه ای است که به سرعت جمع می گردد و اثری از آن نمی ماند.

وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا ﴿٥٣﴾

و (ای پیغمبر) به بندگانم بگو: سخنی را بگویند که بهتر است. چون شیطان (بوسیله سخنان ناموزون) در میان ایشان فساد و دشمنی می‌اندازد، همانا شیطان برای انسان دشمن آشکار است. (۵۳)

«وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» و ای پیامبر! به بندگان با ایمانم بگو: وقتی با دیگران سخن می‌گویند یا در میان خود گفتگو می‌کنند باید لطیف‌ترین و نیکوترین عبارت را انتخاب کنند و سخنان پاک، و نرم را انتخاب نموده و از بدزبانی و کار برد کلمات خشم برانگیز و روح خراش دوری گزینند، «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ» زیرا شیطان برافکننده دشمنی و بغض و کینه در میان مؤمنان حریص است، در حقیقت شیطان در بین انسان فساد و شر برمی‌انگیزد و به سبب سخن خشن و زشتی که از زبان می‌پرد، آتش فتنه و فساد را روشن می‌کند.

«إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا» و شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است، عداوت و دشمنی شیطان با انسان از قدیم الایام موجود می‌باشد، در کمین نشسته است. نه صلاح و استقامتش را می‌خواهد و نه برادری و محبتش با برادران مؤمنش را. طوریکه در حدیثی شریف آمده است: به همین سبب در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم از این‌که شخص سلاحی را به سوی برادر مسلمان خویش نشانه گیری کند، نهی کردند زیرا شیطان او را وسوسه می‌کند و دستش را به نشانه روی برمی‌انگیزد پس چه بسا که او را با آن سلاح هدف قرار دهد آن‌گاه در گودالی از دوزخ در افتد.

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأُ يَرْحَمَكُمْ أَوْ إِنَّ يَشَأُ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ﴿٥٤﴾

پروردگارتان به حال شما داناتر است، اگر (الله) بخواهد شما را مورد رحمت قرار می‌دهد و اگر (الله) بخواهد عذابتان می‌کند. و ما تو را وکیل بر آنها نساختم ایم (که ملزم باشی آنها اجبارا ایمان بیاورند). (۵۴)

به ایمان خود مغرور نشویم:

«رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأُ يَرْحَمَكُمْ أَوْ إِنَّ يَشَأُ يُعَذِّبْكُمْ» ای مردم! پروردگار شما به آنچه در نهاد شما می‌گذرد و به همه احوال شما داناتر است پس اگر بخواهد بر شما رحم می‌کند بدین‌گونه که شما را بر ایمان راه نماید و اگر بخواهد شما را گمراه ساخته و در نتیجه عذابتان می‌کند.

به قولی: این خطاب متوجه مشرکان است لذا معنی چنین است: اگر الله متعال بخواهد به شما توفیق اسلام آوردن می‌دهد و بدین‌سان به شما رحم می‌کند، یا اگر راه عذاب را برگزیدید، شما را بر شرک می‌میراند و عذابتان می‌کند

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا (54)» انسان‌ها در انتخاب عقیده آزاد است، حتی پیامبران هم مأمور اجبار مردم بر ایمان نیستند طوریکه در آیه مبارکه می‌فرماید: ای محمد! ما شما را بر آنان به عنوان محافظ اعمال کفار نفرستاده‌ایم، بلکه جز بلاغ چیز دیگری بر عهده تو نیست. تا آنها را به ایمان آوردن مجبور کنی، بلکه تو را بر حذر دارنده فرستاده

ایم، پس هر کس فرمانت را گردن نهد و از راه وسنت ات پیروی کرد، وارد بهشت می‌شود و هر کس از فرمانت روگردان شود راهی دوزخ می‌گردد.
خواننده محترم!

در آیه‌ی قبلی خواندیم و ملاحظه نمودیم که؛ تأکید بر خوب حرف زدن بود، در این آیه نمونه‌هایی از آن بیان شده است: انسان خود را باید بهتر و برتر از دیگران بحساب نیاورد، آنان را تحقیر هم نکند و حتی به کفار نگوید: شما اهل دوزخید و ما اهل بهشت، چرا که چنین روشی، سبب فتنه می‌شود. به علاوه ما چه می‌دانیم عاقبت خوش با کیست؟ خدا آگاه‌تر است، اگر بخواهد می‌بخشد یا عذاب می‌کند.

وَرَبِّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا ﴿٥٥﴾

و پروردگارت به حال هر آنچه که در آسمان‌ها و زمین است آگاه‌تر است. و (اگر تو را بر دیگران برتری دادیم بخاطر شایستگی تو است) به یقین برخی از پیامبران را بر برخی دیگر برتری دادیم و به داود زبور عطا کردیم. (۵۵)
 «زَبُورًا»: از جمله کتاب‌های آسمانی است که بر داوود علیه السلام نازل گردیده است. (نساء آیه 163). نام «زَبُورًا»: فقط دو بار در قرآن تذکر یافته است، یکی در همین آیه مبارکه، و یکبار هم در (آیه: 105 سوره انبیاء) طوریکه می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ...» در میان کتب فعلی تورات کتابی به نام مزامیر یا زبور داود موجود است که یهودان آن را به داود علیه السلام نسبت می‌دهند.
 مطالعه کنندگان گرامی!

در آیه‌ی مبارکه قبلی، مبحث علم خداوند متعال به انسان‌ها مطرح شد، ولی در این آیه علم پروردگار با عظمت به همه‌ی موجودات آسمانی و زمینی بیان می‌یابد. طوریکه می‌فرماید: «وَرَبِّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و ای پیامبر! پروردگارت به هر چه در آسمان‌ها و زمین است داناست، نه امری پنهانی بر او نهان می‌ماند و نه غایبی از او ناپیداست. یعنی خدایت به احوال و مقدرات بندگانش داناتر است، بنابراین هر کس از بندگانش را که بخواهد به نبوت اختصاص می‌دهد.

مفسر کبیر جهان اسلام مرحوم شیخ علی صابونی می‌نویسد: این آیه در رد مشرکین آمده است که نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم را بعید دانسته و می‌گفتند: یتیم ابو طالب چگونه پیامبر می‌شود؟ و آن بینوایان ناتوان و ضعیف چگونه به عوض بزرگان و سران جامعه یاران او می‌شوند؟

«وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» در میان پیامبران نیز سلسله مراتب و برتری وجود دارد. حتی بهترین اشخاص و متقین با هم یکسان نیستند. در حقیقت او بعضی از پیامبران را در منزلت و مقام بر بعضی دیگر برتری داده است از این جهت که بعضی را به نزول کتابی بر وی، یا کثرت علم و دانش و حکمت، یا کثرت پیروان و معجزات اختصاص داده است.

از جمله ابراهیم علیه السلام را خلیل خویش خواندیم، موسی علیه السلام را کلیم خویش، عیسی علیه السلام را روح و کلمه خویش، به سلیمان علیه السلام ملوکیت و پادشاهی عظیمی بخشیدیم و محمد را به اسراء و معراج مشرف کردیم و او را آقا و سرور اولین

و آخرین قرار دادیم. تمام این امور، کار خداوندی حکیم و دانا است که هیچ چیز خارج از دایره‌ی حکمتش اتفاق نمی‌افتد.

کتاب آسمانی، از نشانه‌های برتری یک پیامبر است. طوری که آمده است « وَ آتَيْنَا دَاوُدَ رِزْبُوراً (۵۵) » و زبور را که مشتمل بر حکمت و «فصل خطاب» است بر داود نازل کردیم.

قتاده می‌فرماید: «ما علما در میان خود می‌گفتیم: زبور دعایی است که به‌داوود علیه السلام تعلیم داده شد و شامل تحمید و تمجید خداوند متعال بود و در آن بیان حلال و حرام و احکام و حدودی وجود نداشت».

خوانندگان محترم!

طوری که مشرکان، زنده شدن بعد از مرگ را انکار می‌کردند. الله متعال آن را مردود شمرد و در برابر معجزات حسی مادی نیز سرسخت و بی‌باور بودند و در ایمان آوردنشان اثر نمی‌کرد. (ملاحظه شود در آیات متبرکه 90 الی 93 همین سوره). بناً در آیات (56 الی 60) نیز خواسته‌ی حسی و معجزه‌ی مادی مشرکان عرب را هم چون پیشینیان - بی‌اساس می‌شمرد؛ چون روشن است با دیدن آن نیز فرمان حق را نمی‌پذیرند و ایمان نمی‌آورند و آیه‌ی 60 نشان این است که الله یار و مددکار پیامبر است و بر تمام هستی احاطه دارد.

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ﴿٥٦﴾

بگو: کسانی را که به جای خدا [معبودان خود] پنداشتید، [بخوانید تا بفهمید که] آنها نمی‌توانند زیانی را از شما دفع کنند و نه [آن را از شما به دیگری] انتقال دهند. (۵۶) سراغ غیر خدا رفتن و به آن امید و دل بستن، خیالی بیش نیست. «قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ» ای پیامبر! (ای پیغمبر! به مشرکان) بگو: کسانی را که بجز خدا (شایسته پرستش) می‌پندارید (به هنگام بلا، به کمک) بخوانید، اما (خواهید دید که) نه توانائی دفع زیان و رفع بلا از شما را دارند، و نه می‌توانند آن را دگرگون سازند (آنها قادر نیستند که؛ ناخوشیها را به خوشیها تبدیل کنند و یا این که از اندوه دردها شما بکاهند). حسن گفته است: یعنی ملایک و عزیر و عیسی را بخوانید که می‌گفتید: آنها در نزد خدا شفیع ما می‌شوند.

«فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا (56)» غیر خدا، نه می‌تواند خطر را رفع کند و نه آن را به دیگری برگرداند، و یا آن را تبدیل کند و یا تخفیف دهد.

آیه مبارکه با تمام صراحت اعلام می‌دارد که: آنها قدرت دفع بلا را از شما ندارند، نه بلایی را از شما بر طرف می‌کنند، نه آن را از شما به دیگران برمی‌گردانند و نه توان آن دارند تا بلا را از حالی به حال دیگری متحول سازند و کسی که زیان را دفع نموده، بلا را برمی‌گرداند، نعمت‌ها را جلب نموده و رفاه و خوش روزگاری می‌آورد همانا پروردگار زمین و آسمان است.

شان نزول آیه 56:

656- ک: بخاری و دیگران از ابن مسعود (روایت کرده اند: جماعتی از انسان‌ها گروهی از اجنه را پرستش می‌کردند، مدتی بعد اجنه مسلمان شدند، اما انسان‌ها همچنان آنان را می‌پرستیدند. آنگاه الله متعال آیه: « قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ » را نازل کرد. (موقوف صحیح است، بخاری 4715، مسلم 3030، نسائی در «تفسیر» 307 تا

309، طبری 22376 و 22380 از ابن مسعود به قسم موقوف روایت کرده اند. به «قرطبی» 4031 و «زاد المسیر» 889 (مراجعه فرماید).

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿٥٧﴾

کسانی را که (کافران) آنان را می‌پرستند (مانند فرشتگان و عیسی و بعض جن‌ها)، خودشان به‌سوی پروردگارشان تقرب می‌جویند که کدام یک از آنها به الله نزدیک‌ترند و به رحمت وی امیدوارند و از عذاب او می‌ترسند، بی‌گمان عذاب پروردگارت همواره ترسناک است. (۵۷)

«يَبْتَغُونَ»: می‌جویند. دنبال می‌کنند و می‌طلبند. «الْوَسِيلَةَ»: چیزی که انسان را به اجر و پاداش خدا برساند و او را به خدا نزدیک گرداند که با انجام طاعات و ترک معاصی ممکن و مقدور است (مأذنه آیه 35). «أَيُّهُمْ أَقْرَبُ»: آنان که به خدا نزدیکتر و در درگاه حق مقرب‌ترند.

وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿٥٨﴾

هیچ شهری [از شهرهای یاغیان و مفسدان] نیست مگر آنکه آن را پیش از قیامت [به عذاب] نابود می‌کنیم یا به عذابی سخت دچار می‌سازیم. انجام این کار در کتاب [لوح محفوظ] نگاشته شده است. (۵۸)

باید با تمام صراحت و وضاحت گفت که: زندگی ابدی برای هیچ کس ماندگار و پایدار نیست طوری‌که می‌فرماید: «وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا» هر شهر و دیاری را (که اهل آن ستمکار و ظالم باشند) پیش از روز قیامت (به مجازات می‌رسانیم و) نابودش می‌گردانیم، یا (اهالی) آن را به عذاب سختی گرفتار می‌نمائیم. این (مجازات دنیوی پیش از مجازات اخروی) در کتاب (الهی لوح محفوظ) ثبت گردیده است.

«كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (58)» این (مجازات دنیوی پیش از مجازات اخروی) در کتاب (الهی لوح محفوظ) ثبت گردیده است. و قلم قضا و قدر بر آن رفته است و تغییر پذیر نیست. یعنی وقوع آن را حتمی گردانیده شده است. باید گفت که: برجیده شدن بساط زندگی روی زمین، نه يك تصادف، بلکه حکم قطعی بر اساس قانونی است که خداوند متعال، از پیش تعیین و ثبت کرده است.

وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا ﴿٥٩﴾

و (چیزی) ما را از فرستادن معجزات (مورد نظر مشرکین) باز نداشت؛ جز اینکه پیشینیان آن را تکذیب کردند، و به (قوم) ثمود، ماده شتر که (معجزه ای) روشنگر بود، دادیم، پس (آنها) به آن ستم کردند (و آن را کشتند). و ما معجزات را جز برای ترسانیدن نمی‌فرستیم. (۵۹)

اسباب نزول آیه 59:

مفسران در شأن نزول آیه مبارکه می‌نویسند که: مشرکان معجزاتی عظیم از پیامبر صلی الله علیه و سلم درخواست می‌کردند، از جمله از او می‌خواستند کوه صفا را به طلا

تبدیل نموده و برای آنان کوه‌ها را هموار کند، و زمین برای زراعت به وجود آید، آنگاه خدا به پیامبر صلی الله علیه و سلم بادر نظر داشت؛ (تجربه‌ی تاریخ، کفار لجوج با دیدن این نشانه‌ها نیز ایمان نمی‌آورند و نظام آفرینش، دستخوش هوسهای افراد لجوج نمی‌شود.) خبر داد در صورتی که خواسته‌های آنان برآورده شود و ایمان نیاورند، مستحق کیفر و عذاب و نابودی می‌شوند. اما حکمت خدا چنان اقتضا کرد که به آنها فرصت بدهد؛ زیرا می‌دانست در بین آنان هستند افرادی که ایمان بیاورند و از اولاد آنان افرادی با ایمان پیدا می‌شوند، از این رو درخواست آنها را اجابت نکرد.

«وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ» هیچ امری مانع ما نشد که معجزات و خوارق مورد درخواست قومت را انجام دهیم جز تکذیب ملت‌های پیشین که آنها هم چنین معجزاتی را درخواست کردند و بعد از انجام شدن درخواستشان از در تکذیب درآمدند، در نتیجه آنها را نابود و ریشه‌کن کردیم. باید گفت که: خداوند بر هر کاری تواناست، اما کارش بر اساس حکمت است، نه ارضای هوسهای مردم.

«وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا» به یاد داشته باشید که: توهین به مقدسات و تکذیب معجزات، قهر و عذاب الهی را به دنبال دارد. به قوم صالح شتر عطا کردیم که آیت و دلیلی نمایان و معجزه‌ای درخشان بود، اما بعد از این که آن را درخواست کردند و درخواستشان اجابت شد، به آن کافر شده و از در انکار درآمدند و به پاس اعمالشان خدا آنها را نابود کرد.

«وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا» معجزات، وسیله‌ی شناخت و بینش و هشدار مردم است، یعنی: ما معجزات را جز به عنوان مقدمه‌ای پیشاپیش عذاب برای بیم دادن تکذیب‌کنندگان نمی‌فرستیم تا شاید ایمان آورند پس اگر ایمان نیاورند، قطعاً عذاب بر آنان فرود می‌آید. یا ممکن است مراد از «آیات» وقوع حوادثی چون زلزله‌ها، توفان‌ها، رعد و برق و خسوف و کسوف و غیره باشد. طوریکه ابن‌کثیر می‌فرماید: «به ما حکایت کرده‌اند که در زمان ابن‌مسعود (رض) زلزله کوفه را لرزاند، او گفت: هان‌ای مردم! درحقیقت پروردگار شما عتابتان می‌کند پس عتاب او را دریابید و به خود آید».

همچنین روایت شده است که در عهد امیر المؤمنین عمر (رض) شهرمدینه چند بار لرزید پس او خطاب به مردم فرمود: «به خدا که بدعت آوردید! به خدا سوگند که اگر زمین لرزه تکرار شد، با شما چنین و چنان خواهیم کرد!».

قتاده (رح) می‌فرماید: الله متعال انسان را به دلایل مورد نظر خود می‌ترساند تا شاید عبرت بگیرند و از گمراهی برگردند. (طبری ۱۰۹/۱۵)

وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنَحْوَهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا ﴿٦٠﴾

و [یاد کن] هنگامی را که به تو گفتیم: بدون شک پروردگارت به مردم احاطه کامل دارد. و رؤیا و خوابی را که به تو نشان دادیم و درخت نفرین شده در قرآن را جز (وسیله) آزمایش برای مردم قرار ندادیم، ما ایشان را بیم می‌دهیم، ولی جز بر سرکشی شدید آنان نمی‌افزاید. (۶۰)

«وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ» ای محمد! زمانی را به یاد بیاور که به تو گفتیم: علم خدا به گذشته و آینده‌ی تمام انسان‌ها احاطه دارد. پس هیچ چیز از اوضاع و احوال آنان بر او پوشیده نیست، او به یقین می‌داند آنها ایمان نمی‌آورند، حتی اگر آیات و

چه غمگین و دلتنگی؟ هرگز غمگین مباش، زیرا رؤیای خودت برای آن‌ها فتنه و ابتلا است. آنگاه خدا «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ» را نازل کرد. خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (61 الی 70) در مورد قصه ی آدم علیه السلام با ابلیس، فرشتگان و پیروی از دستور الله، برخی دیگر از نعمتهای خدا، مورد بحث قرار گرفته است. قابل تذکر است که داستان و قصه ی آدم در سوره های: بقره، اعراف، حجر، اسراء، کهف، طه و ص آمده است.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا ﴿٦١﴾

و (به یاد آور) زمانی را که به فرشتگان گفتیم: که برای آدم سجده کنید، پس (همه آنها) مگر ابلیس سجده کردند که (با وجود سجده نکردن) گفت: آیا برای کسی سجده کنم که او را از گل آفریده ای؟ (61)

و روزی را به یادآور که خداوند متعال به فرشتگان دستور داد تا از روی احترام و تقدیر، برای آدم سجده کنند پس فرمان را به جا آورده و همه سجده کردند، جز ابلیس که عصیان و تمرد ورزیده از سجده سر باز زد و مستکبرانانه گفت: چگونه برای آدم سجده کنم در حالی که او آفریده ضعیفی است از گل؟

قابل یاد آوری است که: سجده برای غیر الله، ولی اگر به امر پروردگار با عظمت صورت گیرد هیچگونه موانع در آن نمی باشد.

«قَالَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا (61)» استفهام انکاری است یعنی آیا من با این همه عظمت و بزرگی که دارم برای این ناتوان و حقیر سجده ببرم که او را از گل درست کرده‌ای؟ این هم حسادت ابلیس در حق آدم است. کل را ذکر می‌کند، ولی دمیدن جان متعلق به الله سبحان و تعالی را در این گل را از یاد می برد!

ولی باید گفت: انسان گل سر سبد مخلوقات است، چرا که فرشتگان معصوم در برابر او سجده کردند. فرشتگان، تسلیم فرمان الهی شدند. ولی شیطان که: اعتقاد به برتری‌های موهوم، شیطانی داشت، از بردن سجده ابا ورزید.

اعتراض به حکمت، عدل و امر خدا، بدتر از سجده نکردن است. اجتهاد اساساً در مقابل نصّ ممنوع می باشد. ولی دیده شد که: ابلیس لعین؛ در برابر نصّ خداوند، اجتهاد کرد. حسد ابلیس و خودبرتر بینی اش؛ چشم حقیقت بین او را بست، خاک و گل بودن آدم را دید، ولی روح الهی «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (آیه: 72 سوره ص).

قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لِنِئْنِ أَخْرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَحْتَكِنَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦٢﴾

ابلیس گفت: (ای الله!) به من خبر ده آیا این همان کسی است که او را بر من برتری داده ای؟ اگر مرا تا روز قیامت زنده بگذاری همه فرزندان او را جز عده کمی گمراه و ریشه کن خواهم ساخت!! (62)

شیطان ملعون از باب تکبر و عصیان علیه امر الله متعال به سجده در برابر آدم به خدایش گفت: به من خبر ده، این آفریده از گل که او را بر من فضیلت داده‌ای چرا؟

در حالی که مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل؟ دل‌کنند و بریدن از مقام و منزلت، یکی از سخت‌ترین امتحانات است.

«لَئِنْ أَحْرَزْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا» پس اگر مرا تا روز قیامت زنده بداری، فرزندان او را همگی جز اندکی (با گمراهی) نابود می‌گردانم (و لگام و سوسه را به دهانشان می‌زنم و به جاده خطا و گناهشان می‌کشانم). بر آنان چیره می‌گردم و ایشان را احاطه می‌کنم و زمام اختیارشان را به دست می‌گیرم و ایشان را به قبضه قدرت خود درمی‌آورم و هرگونه که بخواهم کاروبارشان را می‌چرخانم. ابلیس غافل از این است که انسان دارای استعداد خیر و هدایت است همان‌گونه که دارای استعداد شر و گمراهی است. غافل از این است این آفریده حالا تی برایش پیش می‌آید که با خدا ارتباط پیدا می‌کند و بالا می‌رود و اوج می‌گیرد و از شر و گمراهی مصون و محفوظ می‌گردد. غافل از این است که این مزیت انسان است و او را از سرشت یگانه‌ای جدا می‌سازد که همه موجودات دیگر - آن سرشته شده‌اند و به طور اتوماتیک و بدون اراده راهی را درپیش می‌گیرند و جز این راه را نمی‌شناسند و نمی‌روند. اراده و اختیار راز این آفریده شکفت‌انگیز است.

قابل تذکر است که از فحواى آیه مبارکه در می‌یابیم که: ابلیس هم از قیامت آگاه بود و هم به آن ایمان داشت. در ضمن قابل یاد آوری میدانیم که: انسان در برابر و سوسه‌های شیطان، آزاد است و حق انتخاب را خودش دارد.

قَالَ ادْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا ﴿٦٣﴾

(الله) فرمود: برو، هر کس از آنان از تو پیروی کند، سزای همه شما جهنم است، که سزای وافر (و تمام) است. (۶۳)

خداوند سبحان و تعالی درخواست و تقاضای مهلت خواهی ابلیس را پذیرفت. و در مقام تهدید ابلیس لعین و پیروانش تا روز قیامت، گفت: برو به تو فرصت دادم، تلاشت را بکن. اما بدان هر یک از نسل آدم از تو اطاعت و پیروی کند، قطعاً عذاب تو و عذاب آن‌ها بزرگ است و در آتش جهنم ذخیره شده، انتظار شما را می‌کشد. یعنی: جهنم سزای تمام و کامل برای شماست که هیچ از سزای تان کاسته نمی‌شود.

از سیاق آیه متبرکه در یافتیم که: جایگاه ابلیس و پیروانش همان دوزخ است. و نباید فراموش کرد که: سزای الهی الهی کامل است، گنهکاران هم سزای گناهان خود را می‌چشند، هم سزای گمراه کردن دیگران را به طور کامل دریافت می‌دارند.

امام قرطبی می‌فرماید: امر «ادْهَبْ» متضمن تحقیر و اهانت است؛ یعنی هر کاری می‌توانی بکن، ما تو را مهلت داده و رها کرده‌ایم. (تفسیر قرطبی ۲۸۸/۱۰)

وَاسْتَفْزِرُ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبُ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿٦٤﴾

هر کدام از آنها را می‌توانی با صدای خودت تحریک کن، و لشکر سواره و پیاده ات را بر آنها گسیل دار، و در اموال و اولاد با آنان شریک شو، و آنها را با وعده‌ها سرگرم کن ولی شیطان جز فریب و دروغ وعده‌ای نمی‌دهد. (۶۴)

«استفزر من منهم بصوتك» و ای شیطان! و هر کس از ایشان را از جن و انس که می‌خواهی از راه به در بری، او را خوار و نادان بگیر و تحریک نما و او را به فساد دعوت کن تا او را فریب دهی.

ابن عباس گفته است: صوت شیطان یعنی تمام کسانی که مردم را به معصیت خدا دعوت می کند. مجاهد گفته است: صوت شیطان یعنی آواز و ترانه و صدای موسیقی و لهو و لعب. (تفسیر قرطبی ۲۸۸/۱۰)

«وَأَجْلِبُ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ» ابلیس برای فریب انسان از يك راه وارد نمی شود، بلکه با تبلیغات، وعده ها، آرزو ها، وسوسه ها، همراهی و مشارکت، پیاده و سواره، انسان را محاصره می کند و در این میان عده ای همراه او می شوند. طوریکه می فرماید: «و با سواران و پیادگان بر آنان بانگ درده» یعنی: هر چه در توان داری علیه آنان به کار گیر و هیچ کوتاهی نکن و لشکریان سواره و پیادهات را بر فرزندان آدم بسیج کن تا تو را بر آنان یاری دهند.

ابن کثیر می گوید: «این امر خداوند متعال به شیطان، امری قدری است نه امری شرعی».

امام طبری گفته است: یعنی سربازان سواره و پیادهی خود را بر آنان بگمار و جارچیان را گسیل بدار که بانگ اطاعت از تو و معصیت از امر مرا جار بدهند.

ابن عباس گفته است: «خیله و رجه» یعنی هر سوار و پیاده ای که در معصیت خدا حرکت می کند. (تفسیر طبری ۱۱۸/۱۵).

ومفسر زمخشری گفته است: کلام به منزلهی تمثیل است، و شیطان در غلبه یافتن بر شخص فریب خورده به سوار کاری بی باک و چابک تشبیه شده است که بر قومی حمله ور شده و طوری بر آنان فریاد می کشد که از جایشان تکان خورده و از محل خود آشفته می گردند و با سربازان سواره و پیادهی خود بر آنان یورش می برد، تا آنها را کاملاً نابود کند. (تفسیر کشاف ۲۷۸/۲)

سید قطب می فرماید: این مجسم کردن وسایل گمراهی و استیلا بر قلوب و مشاعر و عقول است. این مبارزه ای است پر سرو صدا که در آن اصوات و بهادران و پیاده نظام به کار می روند، صدا های مهیبی بر آورده می شود که دشمن را آشفته کرده و آنها را از سنگرهایشان بیرون می آورد و آنها را در دام حيله و نیرنگ می اندازد. وقتی از سنگرها بیرون آمدند سواره نظام آنها را گرفته و پیاده نظام آنها را محاصره می کنند. (الظلال ۵۱/۱۵)

بصورت کل باید گفت که: در این شکی نیست که قدرت ابلیس محدود است. ولی پلان و نقشه شیطان چنان است که در ابتدا با تبلیغات، انگیزه ی توحیدی انسان را می گیرد، سپس با تسلیحات و لشکریانش بر او هجوم می آورد. شیوه ی اساسی کار شیطان، در کمین نشستن و جلب و ربودن است.

«و شَارَكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» در اموال شان، با کسب حرام، برای خود سهمی قرار ده و در اولادشان نیز، با زنا و گناه و بدکاری و فساد، شرکت کن یعنی و در مورد اولادشان اختلاط زن و مرد را تحسین کن تا فسق و فجور رواج پیدا کند و حرامزاده زیاد شود.

شرکت ابلیس در مال و فرزند انسان، از آغاز آن شروع می شود و تا لقمه ی حرام و مشتبه و زنا ادامه می یابد.

«وَعِدَّهُمْ وَا مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» بستر نفوذ شیطان، آرزو های انسان است که با وعده های خیالی شیطان تقویت می شود. در آیه مبارکه می فرماید: و به پیروان و

فرمانبردارانت و عده‌های دروغین بده و آرزوهای کاذب و باطل – از بهتان و شر و نیرنگ و فریب – در آنان القا کن، در واقع وعده‌هایت جز فریب چیز دیگری نیست. شاید بدترین وعده‌ای که شیطان به پیروان خویش می‌دهد وعده عفو و مغفرت به دنبال‌گناه و معصیت باشد. این هم راه نفوذ شیطان است و از این طریق به بسیاری از قلوب پیروان خویش وارد می‌شود، دل‌هایی که فتح آنها از ناحیه آشکارا به‌گناه و معصیت فراخواندن، و به خودبینی و تکبر دعوت نمودن، برای شیطان مشکل و دشوار باشد. در این صورت شیطان آهسته و آرام به سوی این دل‌های پرهیزگار می‌رود، و گناه و معصیت را در نظرشان می‌آراید، و فراخی رحمت الهی و فراگیری عفو و مغفرت خدا را برای ایشان جلوه گر می‌نماید!

طوری‌که یاد آور شدیم؛ شیطان، علاوه بر فریب، گناه را توجیه می‌کند، وعده‌ی دروغ شفاعت می‌دهد و توبه را هم به تأخیر می‌اندازد.

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا﴾ (۶۵)

[ولی آگاه باش که] در حقیقت تو را بر بندگان من هیچ تسلطی نیست و همین کافی است که پروردگارت حافظ و حامی (آنها) است. (۶۵)

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» در حقیقت شیطان را بر بندگان مؤمن، صادق و با اخلاص خداوند متعال که از وی اطاعت و از پیامبرش پیروی کرده‌اند، سلطه‌ای نیست و او نمی‌تواند ایشان را گمراه کند چون آنها در حفظ و حمایت تأیید و پشتیبانی من قرار دارند. در آیه مبارکه در یافتیم که بندگی خدا، انسان را در برابر تبلیغات و لشکرکشی‌های ابلیسی بیمه می‌سازد، واقعیت امر همین است کسیکه به قدرت الهی متصل شود، نفوذناپذیر می‌شود. چه زیبا است که می‌فرماید: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ». باید گفت که انسان آزاد است و در برابر هجوم ابلیس می‌تواند با پناه بردن به ایمان و عبودیت، مقاومت کند.

«وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا (65)» «پروردگارت حافظ و پشتیبان (این چنین بندگان) است.» پس بندگان خالص و مخلص بر حمایت و کارسازی‌ام تکیه می‌کنند و من هم کید شیطان را از آنان بازداشته و آنها را از اغوای وی در پناه خویش نگه می‌دارم. کسی که عبد خدا شد، خداوند هم وکیل، حافظ و عهده‌دار او می‌شود.

شیطان به دنبال اجرای تهدید و بیم خود روان می‌گردد، و بندگان خود را خوار می‌دارد، ولیکن بر بندگان خداپرست مهربان جرات و جسارت نمی‌ورزد، چه بر آنان کمترین سلطه و قدرتی ندارد.

در حدیث شریف آمده است: «در حقیقت، مؤمن شیاطین خود را چنان مقهور می‌گرداند چنان‌که یکی از شما شتر خویش را در سفر به فرمان خویش در می‌آورد.»

﴿رَبُّكُمُ الَّذِي يُرْجِي لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾ (۶۶)

پروردگارتان آن ذاتی است که کشتی‌ها را در بحر برایتان روان می‌کند تا از نعمت او بهره مند شوید، او نسبت به شما مهربان است. (۶۶)

خداوند متعال نسبت به بندگان مهر و محبت دارد، بناً وسایل آن را برای آنان آسان کرده است. و تأمین نیازهای مادی انسان، نشانه‌ی قدرت خداوند بر کفایت انسان است.

وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهَهُ فَلَمَّا نَجَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا ﴿٦٧﴾

و زمانی که در بحر سختی‌ها به شما رسد، جز الله همه کسانی که می‌خوانید از نظرتان ناپدید می‌گردند، اما وقتی که (الله) شما را نجات دهد و به خشکی برساند روی گردان می‌شوید. و انسان [با اینکه الطاف خدا را همواره در زندگی خود لمس می‌کند] بسیار بسیار ناشکر است. (٦٧)

ابن کثیر روایت می‌کند: «عکرمه فرزند ابوجهل در فتح مکه فرار کرد و سوار کشتی شد تا از راه بحر به حبشه فرار نماید، پس در بحر بادی تند و طوفانی برکشتی‌نشینان یورش آورد، در این هنگام سرنشینان کشتی به یکدیگر گفتند: حالا دیگر هیچ نیرویی نمی‌تواند این بلا را از ما دفع کند، جز این‌که همه با تمام صداقت و اخلاصمندی به الله متعال پناه ببریم! در این هنگام بود که عکرمه با خود گفت: قسم به الله که اگر در بحر کسی جز او به کار انسان نمی‌آید، در خشکی هم به‌کار وی نمی‌آید؛ بار خدایا! با تو عهد می‌بندم که اگر مرا به سلامت از بحر بیرون آری، می‌روم و دستم را در دست محمد صلی الله علیه وسلم می‌گذارم، چه بسا که او را با گذشت و مهربان ببایم. پس از بحربه سلامت نجات یافت، و راساً نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بازگشت و اسلام آورد و اسلامش بسی پایدار شد - که الله متعال از او راضی باد».

أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا ﴿٦٨﴾

آیا مطمئن و ایمن شده‌اید از اینکه شما را در کناری از خشکی (با يك زلزله شدید) در زمین فرو برد، یا طوفان سنگریزه بر شما بباراند؟ (و در آن مدفونتان کند) سپس برای خود حافظ و نگهبانی نیابید؟! (٦٨)

باید گفت که: هلاکت اقوام پیشین، به طروق مختلفی صورت پذیرفته است، الله متعال برخی از متجاوزان و دشمنان را در زمین فرو برد، بعضی را در بحر غرق کرد، بعضی را سنگباران و با صاعقه‌ی آسمانی نابود کرد. پس دست خداوند برای هلاکت کفار باز است، اگر امروز شما را از بحربه سلامت به ساحل رساند، گمان نکنید راهی برای تنبیه شما نیست، یا دیگر عذاب نمی‌شوید! بناً به نعمت‌های الهی نباید مغرور شویم، نجات از يك حادثه، نشانه نجات ابدی نیست، شاید در وقتی دیگر یا نقطه‌ای دیگر دچار مصیبت شویم. انسان باید در هر لحظه و هر جا که باشد، در دست قدرت خداست و نازل شدن قهر الهی منتظر بر و بحر نیست و برای اش بحر و خشکه فرق نمی‌کند.

أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا ﴿٦٩﴾

یا اینکه ایمن هستید که بار دیگر شما را به بحر بازگرداند، پس تند باد شکننده بر شما بفرستد، پس به سبب کفرتان شما را غرق کند؟! باز برای خود هیچ بازخواست کننده‌ای علیه ما به سبب آن غرق نیابید. (٦٩)

«قَاصِفًا»: باد تند و درهم شکننده. هدف از آن طوفان درهم شکننده کشتیها است. «حَاصِبًا»، به طوفان در بری یعنی خشکی گفته می‌شود و «قَاصِفًا»، به طوفان بحری

اطلاق می گردد. «تبیع» از کلمه «تبع»، به کسی که خونبها و انتقام را پیگیری و داد خواهی کند، گفته می شود.

«أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى» به آرامش های موقت نباید مغرور نشویم، خطر همیشه در کمین است. با نجات از مهلکه ای، خطر برای همیشه رفع نشده است. طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: ای بندگان! یا مگر ایمن از آنید که خدا باری دیگر شما را به بحر بازگردانیده. «فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ» پس در همان حال که در بحر هستید، تندبادی شکننده و طوفان شدید و ویرانگر بر شما بفرستد که همه چیز را در مسیرش بشکند و در هم کوبد، «فَيُغْرَقُكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ» سزای برخی ناسپاسی ها، در همین دنیا داده می شود، طوریکه در آیه مبارکه آمده است: و از آن رو که به خدا کافر شدید غرقتان گرداند باید گفت: غفلت از الله پس از نجات، نمونه ای از کفر و کفران است.

«ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا (69)» یعنی: هیچ خونخواهی را نمی یابید که ما را در برابر آنچه با شما کرده ایم، مورد تعقیب و پیگرد قرار دهد و بنابراین، انتقام شما را از ما بگیرد. هیچ قدرتی نمی تواند در برابر خداوند، قرار گیرد و خداوند در برابر هیچ کس مسئول نیست. آنگاه بعد از هلاکتان برای خود در برابر الله متعال احدی را نمی یابید که به خونخواهی برخیزد و یا به خاطر غرق کردن شما، ما را تحت تعقیب قرار دهد.

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاَهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ﴿٧٠﴾

به یقین اولاد بنی آدم را گرامی داشته و اکرام نمودیم و آنان را در بر (خشکی) و بحر [بر مرکب هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم، و به آنان از چیزهای پاکیزه روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از آفریدگان خویش برتری آشکار دادیم. (۷۰)
«عَلِيَا كَثِيرٍ»: مراد این است که خداوند انسان را جز بر فرشتگان بر همه مخلوقات اعم از جمادات و نباتات و حیوانات برتری داده است و با عطاء کردن چیزهای بدو والاترش فرموده است.

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» «كَرَّمْنَا»: کرم (بر وزن شرف): کرامت: شرافت. نفاست، عزت، سخاوت. «كَرَّمْنَا» شرافتمند کرده ایم و به او چیزهایی داده ایم که مخصوص به خود او است. یعنی اینکه نسل و اولاد آدم را بر جمیع مخلوقات برتری دادیم و آنان را شریفتر و گرامی تر کردیم.

طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: «و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم» زیرا آنان را بر این هیأت نیکو آفریده و به نطق و عقل و تمییز و صورت خوب و قامت معتدل ممتازشان گردانیدیم چنانکه مختصات فراوان دیگری چون بهره گیری از غذاها و نوشیدنی ها و پوشیدنی ها را به آنان عنایت کردیم، به گونه ای که نظیر این خصوصیات هادر سایر انواع جانداران وجود ندارد و نیز گرامی شان داشتیم با مسلط ساختنشان بر سایر خلق و مسخر کردن سایر مخلوقات برای شان و نیز گرامیشان داشتیم با دادن موهبت سخن گفتن، خط نوشتن و فهمیدن زیرا بزرگترین شاخص گرامیداشت فرزندان آدم، موهبت عقل است. «تفسیر انوار القرآن»

کرامت چیست:

علماء در تعریف کرامت می نویسند: کرامت به معنای دوری از پستی و فرومایگی است و روح بزرگوار و منزله ازهر پستی را کریم گویند. کرامت در مقابل دنائت، ذلت و

خواری است و برای رسیدن به قله بلند کرامت باید به سلاح تقوا و پرهیزگاری مجهز گشت، و تقوا آن است که انسان از هر چه که او را به گناه وامی‌دارد، دوری نماید. کرامت، گاهی کرامت معنوی و اکتسابی و نزد الله است، مثل کرامتی که خاصّ اهل تقواست. «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَاكُمُ» (حجرات، 13) و گاهی کرامت در آفرینش است، نظیر «أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ» (تین، 4) که در خلقت انسان آمده است. اما هدف از «كِرْمَنَا» در این آیه، احتمالاً وجه دوّم باشد. قابل یاد دهانی است که نه تنها حضرت آدم علیه السلام، بلکه نسل انسان مورد کرامت و برتری و گرامیداشت است.

قرآن عظیم الشان گوهر اصلی انسان را به عنوان یک موجود شریف و کریم معرفی می‌کند که اگر انسان کریم بشود راه طبیعی خویش را پیموده و گوهر اصیل خود را باز یافته و چون اطاعت و صعود، مناسب با گوهر اصلی انسان است. بنابراین، عصیان و سقوط بر انسان تحمیل است، اما کرامت چنین نیست؛ زیرا گوهر انسان کریم است. خدای بزرگ می‌فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَاكُمُ» (حجرات، 13) «ما انسان را گرامی داشتیم». چون در خلقت او گوهری کریم به کار رفته است. اگر انسان مانند سایر موجودات فقط از خاک خلق می‌شد، کرامت برای او ذاتی یا وصف اولی نبود. ولی انسان دارای فرع و اصلی است؛ فرع او به خاک برمی‌گردد و اصل او به الله منسوب است. خدای کریم در قرآن مجید روح را به خود نسبت داد و جسم را که به خاک و طبیعت مرتبط است به طین منسوب کرد. نفرمود من انسان را از گل و روح مجرد خلق کردم، بلکه انسان را از گل ساختم، سپس از روح خود در او دمیدم و چون روح انسانی به خداوندی که معلم اکرم است، ارتباط دارد. پس سهمی از کرامت دارد و روح الهی به معنای روح کرامت است.

«وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» و در خشکی و بحر آنها را بر پشت چهارپایان و کشتی‌ها سوار کردیم.

مرکب‌ها را در خشکی و کشتی‌ها را در بحر رامشان گردانید تا ایشان را در سفرها و کار و بار زندگی‌شان از جایی به جایی انتقال دهند. مفسران می‌نویسند: «حمل در خشکی و بحر» اشاره به تسخیر تمام قوای زمینی و دریایی به دست بشر است، نه فقط سوار شدن بر کشتی و الاغ و مانند آن! «وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ» و از انواع خوردنی‌ها لذیذ، نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها به اشکال، گونه‌ها و دسته‌های مختلف به ایشان روزی بخشید. مقاتل گفته است: یعنی از روغن و عسل و مسکه و خرما و حلوا و شیرینی روزی دادیم، و روزی حیوان را کاه و علوفه و استخوان و غیره قرار دادیم.

«وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً» (70) و آنها را بر جمیع مخلوقات و سایر جانداران از جن و چهارپایان و خزندگان و حیوانات وحشی و پرندگان برتری دادیم. باید یاد آور شد: تا زمانیکه انسان کفر نورزیده، اشرف مخلوقات است ولی وقتی کافر شد، جای اش در اسفل سافلین قرار خواهد داشت.

خوانندگان محترم!

در آیات (71 الی 77) در مورد مردم و پیشوایان در عرصه ی قیامت و منظره ی آن روز، و همچنان موضوع تلاش مشرکان برای بیرون راندن پیامبر از مکه، بحث بعمل

آمده است.

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧١﴾

[یاد کن] روزی را که هر گروهی از مردم را با پیشوای شان طلب کنیم؛ پس هر کس نامه اعمالش به دست راستش داده شود، پس این گروه نامه اعمال خود را [با شادی و خوشحالی] می‌خوانند. و به اندازه رشته (شگاف وسطی) خسته خرما بر آنها ظلم کرده نمی‌شود. (٧١)

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» روز حشر و قیامت را به یاد آور؛ هنگامی که خداوند متعال پیشینیان و پسینیان را گردآورده و هر گروهی از مردم را با پیشوایشان که به وی در خیر و شر اقتدا می‌کرده‌اند فرا می‌خواند.

در تفسیر «انوار القرآن» آمده است: مراد از امام: کتابی است که بر آنان نازل شده است پس اهل تورات با تورات فراخوانده می‌شوند و اهل انجیل با انجیل و اهل قرآن با قرآن آن‌گاه چنین مورد خطاب قرار می‌گیرند: ای اهل تورات! ای اهل انجیل! ای اهل قرآن! یا مراد از امام: پیامبر و پیشوایشان است.

قرآن عظیم الشان از دو گونه پیشوا نام برده است: یکی امام نور و هدایت، «أئِمَّةٌ يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء، 73). و دیگری امام نار و ضلالت، «أئِمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (قصص، 41) که گروه دوم، با زور و تهدید و تطمیع و تحقیر، مردم را به اطاعت خود وامی‌دارند.

ابن عباس گفته است: امام یعنی عمل املا شده و مکتوب. آنگاه هر پرهیزگار و از خدا ترسی زنده می‌شود و نامه‌ی عملش را به دست راستش می‌دهند، وقتی آن را بخواند به خود بشارت می‌دهد و شادباش می‌گوید. (طبری ۱۲۶/۱۵). ابن کثیر هم این را ترجیح داده است. عده‌ای نیز می‌گویند: منظور از امام، پیشوای هدایتگر یا پیشوای گمراه کننده است. عده‌ای هم می‌گویند: منظور پیامبران آنها می‌باشد.

«فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ» سپس کارنامه نیک صالحان را به دست راستشان می‌دهد همان پرهیزگاران و اهل بصیرت و خرد می‌باشند.

«فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ» و ایشان شاد و مسرور، آن را می‌خوانند، یعنی حسنات و نیکی‌های خود را با شادی و سرور می‌خوانند؛ چون نامه‌ی عمل را به دست راست گرفته‌اند.

«وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا (71)» و پاداش اعمال خود را بدون کم و کاست دریافت می‌دارند و چیزی از آن کسر نمی‌شود حتی به اندازه‌ی فتیل. یعنی حتی به اندازه‌ی پوشش ضعیفی که در وسط هسته قرار دارد.

«فتیل»، رشته‌ی باریک میان شکاف هسته‌ی خرماست، کنایه از چیز بسیار اندک و کوچک و حقیر می‌باشد.

فحوای آیه مبارکه مبین این واقعیت و حقیقت است که: محاکمه‌ی انسان‌ها در قیامت بر اساس دلائل و اسناد مکتوب است. وسزا و پاداش در قیامت، صددرصد بطور عادلانه می‌باشد.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در تفسیر این آیه کریمه و وصف محاسبه روز حشر فرمودند: «یکی از فرزندان آدم فراخوانده شده و نامه اعمال

وی به دست راستش داده می‌شود آن‌گاه جسم اش بزرگ و بلند و رخسارش سپید گردانیده می‌شود و برسرش تاجی درخشان از مروارید نهاده می‌شود، سپس او به‌سوی یارانش می‌رود و چون ایشان از دوردست او را می‌بینند، می‌گویند: بارخدا! او را نزد ما بیاور و برای ما به سبب او برکت بده پس نزد آنان می‌آید و به ایشان می‌گوید: مژده باد شما را! زیرا برای هر یک از شما نظیر این است. اما کافر: چهره‌اش سیاه گردانیده شده و در پیکرش امتداد داده می‌شود پس یاران وی او را می‌بینند و می‌گویند: پناه می‌بریم به خدا از او و از شرش؛ بار خدا! او را نزد ما بیاور. اما او نزد آنان می‌آید. می‌گویند: بارخدا! او را از ما دور کن. می‌گوید: خدا دورتان گرداند، آخر برای هر یک از شما مانند این است».

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٧٢﴾

و هر کس در این دنیا کور (دل و بی‌بصیرت) باشد، پس وی در آخرت نیز کور است و از راه راست گمراه‌تر است. (۷۲)

شخصیت اخروی انسان، بازتابی از شخصیت دنیوی اوست. «فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى» بصیرت اینجا، بصیرت آنجا را در پی دارد و کور دلی اینجا، کوری آنجاست.

تعداد از مفسران و از آنجمله دکتور عایض مفسر «تفسیر المیسر» در تفسیر آیه مبارکه می‌نویسد: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى ۷۲» و هر کس در دنیا از نگرش به برهان‌های توحید و ادله قدرت الله متعال کور دل بوده و به هدایت و حق و خیر راه نیافته باشد، و در نتیجه به آنچه که محمد صلی الله علیه وسلم آورده است کفر ورزد.

قابل تذکر است که: از کوری در روز قیامت در آیات دیگر هم ذکری به عمل آمده است، از جمله: «نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا» (اسراء، 97). و همچنین آیه 125 سوره طه، کور برانگیخته شدن در قیامت را در اثر کور دلی در دنیا و فراموش کردن آیات الهی و اعراض از حق دانسته است. «فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلًا» پس او در روز قیامت از دیدن راه بهشت کورتر و از راه هدایت و رشد و رستگاری، گمراه‌تر است یعنی در آخرت به شیوه‌ای شدیدتر کور است و راه سعادت و رستگاری را نمی‌یابد. (تمام اینها از کوری دل ناشی می‌شود. و تعداد از مفسران می‌گویند: منظور این است که آنها در قیامت به صورت کور محسوس می‌شوند؛ چرا که خدا فرموده است: «و نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَ بُكْمًا وَ صُمًّا تا آخر آیه.»

قتاده گفته است: آن‌که در این دنیا از دیدن نعمت‌ها و آفرینش شگفت‌انگیز خدا نابینا باشد، چنین انسانی از دیدن اموری که از دید او نهان است و به آخرت مربوط می‌شود، نابیناتر و گمراه‌تر است.

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا ﴿٧٣﴾

و نزدیک بود آنها (با وسوسه‌های خود) تو را از آنچه به سویت وحی کردیم در فتنه اندازند (و منصرف گردانند) تا غیر آن را به دروغ به ما نسبت بدهی. و در آن صورت تو را به دوستی خود می‌گرفتند. (۷۳)

«وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» ای محمد! نزدیک بود مشرکین تو را از بعضی از اوامر و نواهی که از جانب خدا به تو وحی شده بود منحرف کنند.

«لِتَفْتَرَى عَلَيْنَا غَيْرَهُ» تا تو را وادار کنند مطالبی غیر از آنچه ما به تو وحی کردیم و مخالف با تعالیم آن بیآوری.

«وَ إِذَا لَاتَّخَذُوكَ حَلِيلًا (73)» و اگر خواسته آنان را به جا می‌کردی تو را (از آنکه به خواسته آن‌ها همساز گشته‌ای) دوست و یاور خاص و خالص خویش می‌گرفتند.

مفسران گفته‌اند: مشرکین بسی تلاش کردند که پیامبر صلی الله علیه و سلم از ادامه‌ی دعوتش دست بردارد؛ از جمله آنها با پیامبر صلی الله علیه و سلم توافق کردند که در مقابل ترک عیبجویی از خدایان آنها و معتقدات پدرانیشان، آنها حاضرند خدای او را پرستش کنند. و بعضی از آنها بر سر این مطلب با پیامبر به توافق رسیدند که سرزمین آنها همانند بیت العتیق که خدا آن را حرام قرار داده است، حرام گردد. و بعضی از بزرگان هم درخواست کردند که برای آنان مجلسی غیر از مجلس بینوایان قرار دهد، اما خدا او را از شر آنان محفوظ کرد و به او فرمان داد که به مخلوق تکیه نکند، بلکه پشتیبان و نگهدارنده‌ی او فقط خداست.

ابن عباس گفته است: پیامبر صلی الله علیه و سلم معصوم بود اما این برای آشنا کردن امت است تا هیچ یک از آنها در مورد احکام و شرایع خدا به مشرکین رو نیاورند.

(تفسیر قرطبی ۳۰۰/۱۰).

شان نزول آیه 73 - 75:

665- ابن مردویه و ابن ابوحاتم از طریق اسحاق از محمد از عکرمة از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: امیه بن خلف، ابوجهل پسر هشام و گروهی از قریش به نزد رسول الله (آمدند و گفتند: ای محمد! تو خدایان ما را لمس کن تا ما در دین تو داخل شویم. پیغمبر بسیار علاقه‌مند بود که قومش اسلام را بپذیرد به این دلیل به آن‌ها نرمش نشان داد. پس آیه: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُوكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرَى عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَاتَّخَذُوكَ حَلِيلًا (73) وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئَكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا (74) إِذَا لَادَفْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا (75)» نازل شد. (و نزدیک بود که تو را از آنچه به تو وحی کرده‌ایم باز دارند تا غیر آن را بر ما بر بندی و آن گاه تو را دوست گیرند. و اگر تو را استوار نمی‌داشتیم، به راستی نزدیک بود اندک میزانی به آنان گرایش یابی. آن گاه دو چندان در زندگانی و دو چندان [پس از] مرگ، [طعم تلخ] عذاب را به تو می‌چشانیدیم و برای خود در برابر ما یآوری نمی‌یافتی. «تفسیر شوکانی» 1539).

سیوطی صاحب می‌گوید: این روایت صحیح‌ترین روایتی است که به شأن نزول این آیه آمده است و این اسناد محکم و دارای شاهد است.

666- ابوشیخ از سعید بن جبیر روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه و سلم (به حجر الأسود استلام می‌کرد. مشرکان گفتند: اگر به خدایان ما استلام نکنی تو را از استلام منع می‌کنیم. رسول الله صلی الله علیه و سلم با خود گفت: اگر این کار را انجام دهم چه زیان دارد خدا که می‌داند من مخالف این کار هستم. پس آیه نازل شد. (باطل است، طبری 22536 از سعید به قسم مرسل روایت کرده و به مرسل به مثل این مقام استدلال نمی‌شود، بلکه این باطل است. به «تفسیر شوکانی» 1540).

667- و از ابن شهاب نیز به همین معنی روایت کرده است.

668- و از جبیر بن نفیر روایت کرده است: قریش به نزد رسول الله آمدند و گفتند: اگر برای ما فرستاده شده‌ای آن عده از پیروانت را که از فرومایگان عقب‌افتاده و بردگان هستند از خود بران تا ما یار و یاورت شویم. پیامبر به آن‌ها متمایل شد. پس این آیه نازل گردید. (این و اثر ابن شهاب مرسل هستند، و مرسل از قسم ضعیف است، شاید از این دو صحیح نباشد، به خاطری که تنها ابوشیخ این را روایت کرده اند.)

وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كُنْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا ﴿٧٤﴾

و اگر ما تو را (بر وحی) ثابت قدم نمی‌گردانیدیم نزدیک بود که به‌سوی آنها اندکی میل کنی. (۷۴)

و ای پیامبر! اگر الله متعال تو را بر حق پایدار نمی‌ساخت و تو را به حفظ و عصمتش از باطل نگه نمی‌داشت نزدیک بود که به سخن‌شان متمایل شده و به انگیزه رغبت در هدایت‌شان و حرص و اشتیاق بر اجابت‌شان، از بعضی چیزها تنازل کنی و کوتاه بیایی.

إِذَا لَادَفْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ﴿٧٥﴾

آنگاه دو چندان عذاب در زندگی دنیا و دو چندان عذاب (بعد از) مرگ به تو می‌چشانیم، باز برای خود هیچ مددگاری در برابر ما نمی‌یافتی. (۷۵)

«إِذَا لَادَفْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ» ای پیامبر! اگر در آنچه کافران از تو خواستند با آن‌ها هرچند اندک موافقه‌ای می‌کردی، در آن صورت قطعاً الله متعال تو را دو برابر عذاب زندگی دنیا و دو برابر عذاب بعد از مرگ در آخرت می‌چشاند؛ بدان جهت که او مقامت را با نبوت بالابرده و قدر و قیمتت را با تمام معرفت و کمال علم برتر گردانیده است بنابراین هر کس منعم را نافرمانی کند، به میزان آن نعمت‌هایی که داشته است، به نکبت‌ها و بلاها مبتلا خواهد شد.

دکتور عایض بن عبدالله القرني مفسر «تفسیر المیسر» می‌نویسد: مفهوم آیه مبارکه بیان فضل و کرم خدا بر پیامبر صلی الله علیه و سلم و استوار نمودن وی بر حق و مصون داشتن وی از فتنه می‌باشد. و اگر خدا او را به حال خود را رها می‌کرد مقداری به آنها توجه می‌کرد. «لَوْ لَا» حرف امتناع وجود است؛ یعنی به سبب عصمت و تثبیت خدا، رو آوردن تو به آنها ممتنع بود.

بنابراین در آیه چیزی که نقص قدر و منزلت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم را نشان بدهد موجود نیست. بلکه آیه متضمن فضل و کرم الله متعال بر پیامبر صلی الله علیه و سلم است.

«ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا (75)» و ای پیامبر! بعد از آن کسی را نمی‌یافتی که تو را از عذاب الهی باز داشته و کیفرش را از تو برگرداند. در برابر قهر الهی حتی برای پیامبر نیز هیچ قدرت و مقامی نمی‌تواند مانع ایجاد کند.

علماء می‌فرمایند که: متمایل پیدا کردن به کفار، سبب تنها ماندن انسان و محروم شدن از نصرت خداوند متعال است.

وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْرِزُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٧٦﴾

و نزدیک بود (با مکر و توطئه) تو را از (سر) زمین (مکه) بلغزانند، تا تو را از آن بیرون کنند، (و اگر چنین می‌کردند) آنگاه پس از تو جز مدت کمی (باقی) نمی‌ماندند. (۷۶)

مفسران می نویسند که: این آیه مبارکه، اشاره به آیهی 30 سورهی انفال است که می فرماید: «وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» یادآور زمانی را که کفار نقشه و پلان می کشیدند تا تو را حبس کنند یا بکشند یا بیرون کنند، آنان نیرنگ می زنند و خدا هم تدبیر می کند و خداوند بهترین تدبیر کنندگان است.

«وَ إِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا» و ای پیامبر! کافران کوشیدند و به حيله و نیرنگ و آشفته کردن و با آزارهای بسیار تو را از مکه بیرون کنند.

ولی نهایتاً به این پلان خویش توفیق نیافتند و این توطئه شان به سرانجام نرسید بلکه خداوند متعال آنان را از اخراجت بازداشت تا خود - بعد از آن که قصد جانت را کردند - به فرمان ما هجرت کنی.

«وَ إِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلاَفَكَ إِلَّا قَلِيلاً (76)» و اگر چنین می کردند اگر شما را بیرون می کردند، یقیناً بعد از تو جز مدتی اندک نمی ماندند سپس خداوند متعال بر آنان مجازات بنیان کن یا مرگ و فنا را فرود می آورد.

قتاده می فرماید که: مردم مکه تصمیم گرفتند تا پیامبر صلی الله علیه و سلم را از مکه اخراج نمایند. و اگر چنان کاری را انجام می دادند، فرصت و مهلت نمی یافتند. اما خدای متعال مانع شد آنها پیامبر صلی الله علیه و سلم را اخراج کنند تا این که خود فرمان هجرتش را داد. (تفسیر کبیر ۲۳/۲۱)

در این هیچ جای شکی نیست که پیامبران الهی هم در معرض خطر ها، توطئه ها، ترور، آوارگی و تبعید قرار گرفته اند. دشمنان دین؛ هدفشان قلع و قمع کردن اساس دین است و در این راه، به احدی حتی پیامبران علیهم السلام هم رحم نمی کردند. پلان های کفار همیشه همین بود که در مرحله اول، ایجاد رخنه در فکر و اعتقادات پیامبران و در قدم بعدی، همانا شدت عمل و تبعید و اخراج اوست.

از سیاق آیه مبارکه با تمام وضاحت در یافتیم که: حضور پیامبر در میان مردم، مانع قهر الهی است، طوریکه اگر آن حضرت صلی الله علیه و سلم را از خود دور و تبعید می کردند، در فاصله کمی نابود می شوند.

در نهایت باید گفت: که قرآن عظیم الشان هم از غیب خبر می دهد و هم با بیان ناکامی توطئه های دشمن به پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلمی می دهد.

شان نزول آیه:

در برخی از روایات در مورد شان نزول آیه کریمه می نویسند: مشرکان یا برخی از یهودیان به رسول الله صلی الله علیه و سلم گفتند؛ اگر تو به راستی پیامبری، در اینجا نمان و به سرزمین شام برو زیرا شام سرزمین انبیا علیه السلام است، تو را چه جای درنگ در این سرزمینی که هیچ تناسبی با نبوتت ندارد؟ پس رسول الله صلی الله علیه و سلم در این اندیشه افتادند که از جزیره العرب بیرون روند، این بود که آیه کریمه نازل شد آن گاه به بارگاه خداوند لایزال دعا کردند: «اللهم لا تكلني إلى نفسي طرفة عين: خدایا! مدت چشم بر هم زدن نیز مرا به خودم و امگذار».

سُنَّةٌ مِّنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا ﴿٧٧﴾

این (روش و) سنت، همان سنتی است که همیشه در میان انانی که پیش از تو فرستاده ایم برقرار بوده است. و (هرگز) برای سنت ما تغییر و دگرگونی نخواهی یافت. (۷۷)

سنت‌های الهی چون براساس حکمت الله متعال است، ثابت است و در طول تاریخ دگرگون و تغییر ناپذیر می باشد، توطئه کفار و امدادهای غیبی خدا نسبت به پیامبران، ریشه‌ی تاریخی دارد. طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: «سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا» این سنت حق تعالی در مورد نابودسازی امت‌هایی است، هر امتی که پیامبر خود را از میان خویش بیرون و اخراج می‌کنند؛ یا آنان را به قتل می‌رسانند، و یا هم عذاب بر آنان نازل می‌شد، و این سنت وی هرگز تغییر و تبدیلی نیست.

باید گفت که: تأیید پیامبران و هلاکت کافران و ظالمان، سنت الهی است که در سوره‌ی (ابراهیم آیه 13) نیز آمده است: «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ»، کفار به پیامبرانشان گفتند: قطعاً ما شما را از سرزمین خود بیرون می‌کنیم، مگر آنکه به دین ما درآیید، ولی الله متعال به آنان وحی کرد که ما قطعاً ستمگران را نابود می‌کنیم.

«وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلاً (77)» تحولات تاریخی براساس سنت‌های ثابت الهی است. «همان سنتی است که همواره در میان آنان که پیش از تو فرستاده‌ایم برقرار بوده است و برای سنت ما هیچ تبدیلی نخواهی یافت» یعنی: عادت و سنت خداوند ابر هر چه رفته باشد، هیچ‌کس نه قادر به برگرداندن آن است و نه در آن امکان تغییری وجود دارد. چه این سنتی است پیوسته که همواره جاری بوده است و اختلاف زمان و مکان را در آن تأثیری نیست. خداوند، عادل است و در شرایط یکسان، مهر و قهرش نیز یکسان است. باید گفت که در ذهن خواننده محترم این سوال پیش خواهد آمد که؛ مگر مشرکان مکه رسول الله صلی الله علیه وسلم را از آن اخراج نکردند؟ جواب این است که رسول الله صلی الله علیه وسلم خود به فرمان پروردگار خویش از مکه هجرت فرمودند. خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات فوق الذکر پس از برشمردن؛ تزویر، حيله، دروغ، مکرو فریب، مشرکان و تحقیر و افتراهایشان نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم به بیان گرفته شد، خداوند متعال به او دستور داد که قلبش را به آنان مشغول نکند.

اینک در آیات (78 الی 85) ضمن فرمان شب زنده داری، به مقام محمود و شفاعت عظمی بشارت می دهد و این که قرآن، روح و قلب و درون را از دردهای حسی و معنوی و هرگونه غبار و کدورت پاک میدارد، رهنمود های را به بحث قرار میدهد.

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنِ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ﴿٧٨﴾

و نماز را از وقت زوال آفتاب (هنگام ظهر) برپا کن تا نهایت تاریکی شب. و (نیز) قرآن فجر (= نماز صبح) را؛ بی گمان نماز صبح (توسط فرشتگان) مشاهده می‌گردد. (۷۸) معیار شناخت اوقات در اسلام، طبیعی است به نحوی که قابل فهم و درک برای همه کس در همه جا و همیشه باشد. از جانب دیگر در می یابیم که پروگرام های عبادتی و دینی در دین مقدس اسلام، زمان بندی شده می باشد. طوریکه می فرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» ای محمد! بر ادای نماز در وقت مقررش پایدار باش، «نماز را از وقت زوال آفتاب» از میانه آسمان و برگشت آن از جانب مشرق به جانب مغرب «برپا دار» که این نماز، عبارت از نماز ظهر است «تا نهایت تاریکی شب» که مراد از آن: دو نماز مغرب و عشاء است.

غسق: به هم آمدن شب و تاریکی آن است. بنابراین، از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب، چهار نماز - یعنی نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشاء - را دربر می‌گیرد. نماز یگانه عبادتی است که به نام «قُرْآن» توصیف شده است. طوریکه می‌فرماید: «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ» «وَقُرْآنَ خَوَانِدِن صَبِح را لَازِم گیر» مراد: خواندن نماز صبح است زیرا قرائت در نماز صبح، طولانی خوانده می‌شود. پس «قُرْآن خَوَانِدِن صَبِح» هم نماز پنجم است. به این ترتیب، آیه کریمه جامع هر پنج نماز است.

«إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً» همچنان در این آیه مبارکه در می‌یابیم که: قرآن و تلاوت آن در نماز، محور اصلی است. زیرا فرشتگان به برکت قرآن و شرافت این زمان مخصوص، همواره در قرائت نماز صبح حاضر می‌شوند. و با تمام وضاحت در می‌یابیم که: در میان نمازها، نماز صبح مقام و منزلت خاصی خود را دارد.

در حدیث شریف آمده است: فرشتگان شب و روز به نوبت مراقب شما می‌باشند و در موقع نماز عصر و نماز صبح با هم جمع می‌شوند. . . تا آخر حدیث.

مفسران گفته‌اند: این آیه به نمازهای فرض اشاره دارد؛ چرا که «دلوک شمس» یعنی زوال آفتاب که وقت نماز ظهر و عصر است، و «غسق اللیل» که عبارت است از تاریکی شب، به نماز مغرب و عشاء اشاره می‌کند. و «قرآن الفجر» یعنی نماز صبح. بدین ترتیب آیه به صورت اشاره نمازهای پنجگانه را بیان می‌کند. (مفسر قرطبی گفته است: به اجماع جمعی از مفسرین این آیه به نمازهای فرض اشاره دارد.)

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا ﴿٧٩﴾

و در بخشی از شب برخیز و نماز تهجد بخوان، این یک فرضیه اضافی مخصوص توسل، باشد که پروردگارت تو را به مقامی پسندیده برساند. (٧٩)
«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ» «فَتَهَجَّدْ»: تهجد از (هجو)د به معنی به خواب رفتن است. لیکن در باب تَفَعَّلَ معنی سلب را می‌رساند، یعنی ترک خوابیدن. و «تهجد»، به معنای برطرف کردن خواب با عبادت می‌باشد.

تا کسی خود گامی به سوی کمال بر ندارد، خداوند او را به مقامی نمی‌رساند طوریکه الله متعال در آیه مبارکه هدایت فرمود: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ» و بعد از خواب شب برخیز و پاسی از آن را در حالی که خواننده کتاب الهی قرآن عظیم الشان هستی نماز بگذار، پاسی از بهترین زمان برای عبادت است. نماز شب از نمازهای بسیار با فضیلت است و در سوره‌های مزمل و مدثر آمده است: «فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا» «نَافِلَةً»: عبادت زائد بر نمازهای پنجگانه. مراد نماز تهجد است که برای پیغمبر اسلام واجب بوده و برای پیروانش سنت است.

در حدیث شریف آمده است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند: بعد از نمازهای فرض کدام نماز افضل است؟ فرمودند: «نماز شب». «که این نماز شب نَافِلَةُ ای مخصوص توسل» افزون بر فرائض. به قولی: نماز شب (تهجد) برای رسول الله صلی الله علیه وسلم فرض بود و برای امت شان نَافِلَةُ است.

باید گفت: تا کسی خود گامی به سوی کمال بر ندارد، خداوند او را به مقامی نمی‌رساند. «عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» تا این کار افزونبخش حسنات و بلند بردن درجات باشد، شاید (ای پیامبر) خداوند متعال تو را روز قیامت شفاعتگر مردم برانگیزد و با آغاز فیصله میان مردم سختی‌های عرصات محشر را بر آنان سبک گرداند، وانگه

تو در مقامی قرار بگیری که اولین و آخرین تو را در آن بستایند، که این مقام، مقام شفاعت عظمی است.

مفسران گفته‌اند: عسی در کلام خدا معنی تحقیق می‌دهد؛ زیرا وعده‌ی خداوند کریم غیر قابل تخلف است. به همین خاطر ابن عباس گفته است: عسی از طرف خدا معنی وجوب و تعیین می‌دهد.

مقام محمود:

مراد از (مقام محمود) در نزد اکثر علماء (مقام شفاعت کبری) است که سبب نجات مردم از مصائب روز محشر می‌گردد، اللهم ارزقنا شفاعة نبینا محمد صلی الله علیه وسلم . در حدیث آمده است:

1752- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، يَقُولُ: «إِنَّ النَّاسَ يَصِيرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جُنًّا، كُلُّ أُمَّةٍ تَتَّبِعُ نَبِيَّهَا يَقُولُونَ: يَا فُلَانُ اشْفَعْ، يَا فُلَانُ اشْفَعْ، حَتَّى تَنْتَهِيَ الشَّفَاعَةُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَذَلِكَ يَوْمَ يَبْعَثُهُ اللَّهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ» [رواه البخاری: 4718].

1752- از ابن عمر (رض) روایت است که گفت: مردم در روز قیامت به زانو درآمده و هر امتی به دنبال پیامبرش می‌افتند و می‌گویند: یا فلان [برای ما] شفاعت کن! یا فلان [برای ما] شفاعت کن! تا آنکه شفاعت به پیامبر خدا ج می‌رسد، و این همان روزی است که خداوند متعال (مقام محمود) را برای [محمد ج] ارزانی می‌دارد.

مفسر کبیر جهان اسلام ابن‌کثیر احادیث متعددی را در شرح این مقام نقل کرده و با بیان مقدمه‌ای که ناظر بر بسیاری از این احادیث است می‌گوید: «در روز قیامت برای رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلت‌ها و تشریفات مخصوصی وجود دارد که هیچ کس در آنها با ایشان برابر نیست زیرا:

- آن حضرت صلی الله علیه وسلم اولین کسی هستند که زمین از پیکر مطهرشان شکافته می‌شود.
- ایشان به‌سوی محشر سواره برانگیخته می‌شوند.
- برای‌شان در محشر پرچمی است که انسان و همه فرزندان وی در زیر پرچم ایشان قرار دارند.
- برای‌شان در محشر حوضی است که خلقی بسیار بر آن وارد می‌شوند.
- برای‌شان نزد خداوند متعال شفاعت عظمی است تا حق تعالی بر اثر شفاعت ایشان، برای فیصله دادن نهایی میان خلائق تشریف آورد و این بعد از آن است که مردم این شفاعت را از آدم درخواست می‌کنند، سپس از نوح، آن‌گاه از ابراهیم، سپس از موسی و آن‌گاه از عیسی علیهم السلام اما همه آنها می‌گویند که ما اهل این شفاعت نیستیم. پس سرانجام نزد محمد صلی الله علیه وسلم می‌آیند و آن حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب درخواستشان می‌گویند: «من اهل آنم! من اهل آنم!».
- از جمله این تشریفات: شفاعت آن حضرت صلی الله علیه وسلم در حق گروه‌هایی از مردم است که فرمان افگندن‌شان در دوزخ صادر شده ولی در اثر شفاعت ایشان از دوزخ برگردانده می‌شوند و این نوع دیگری از شفاعت است که غیر از شفاعت عظمی برای جملگی خلائق می‌باشد.

- از جمله این تشریفات یکی این است که ایشان اولین پیامبران در قضاوت میان امتشان هستند، یعنی امتشان اولین امتی است که الله متعال حساب کارشان را فیصله می‌دهد.
- ایشان اولین پیامبران در گذراندن امت خویش از پل صراط اند.
- ایشان اولین کسی هستند که در بهشت شفاعت می‌کنند. و این نوع دیگری از شفاعت خاصه است.
- ایشان اولین کسی هستند که به بهشت وارد می‌شوند و امتشان نیز قبل از همه امت‌های دیگر به بهشت داخل می‌شوند.
- ایشانند که برای بلند بردن درجات گروه‌هایی شفاعت می‌کنند که اعمالشان در حد و اندازه آن درجات نیست و این نوع دیگری از شفاعت خاصه است.
- ایشان صاحب «وسيله» ای هستند که برترین منزلت در بهشت است، که این منزلت جز برای آن حضرت ص، لایق شأن هیچ کس دیگری نیست.
- چون خداوند متعال در حق گنهکاران اذن شفاعت دهد، فرشتگان و پیامبران و مؤمنان صالح همه برای‌شان شفاعت می‌کنند اما آن حضرت ص در حق خلقی عظیم شفاعت می‌کنند که هیچ کس جز الله متعال شمارشان را نمی‌داند پس هیچ‌کس همانند ایشان شفاعت نمی‌کند».

از جابر بن عبدالله (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «هر کس در هنگام شنیدن اذان بگوید: اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلاة القائمة أت محمداً بن الوسيلة والفضيلة وابعثه مقاماً محموداً الذي وعدته قطعاً شفاعت من بر وي در روز قیامت حلال می‌شود».

وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا ﴿٨٠﴾

و بگو: پروردگارا! مرا [در هر کار و شغلی] به نیکی داخل کن و به نیکی (از آن) بیرون آور و از جانب خود قوتی به من عطا فرما که یار و مددگارم باشد. (۸۰)

«وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ» بگو: پروردگارا! مرا در آنچه به خیر و صلاح من است، به مدخلی صِدْق که همانا مدخل هدایت و رشد و توفیق است داخل کن و مرا از آنچه برایم در گفتار و کردار شر است، به مخرجی درست خارج ساز. صدق، بهترین وصف و حالت يك کار و يك شخص در آغاز و انجام آن است. چه بسا کارهایی که آغاز غیر صادقانه دارد و با قصد ریا، سمعه، فریب، برتری‌جویی و مانند آن شروع می‌شود، یا آغازی صادقانه دارد، ولی پایانی آمیخته به غرور، عجب، منت، حبط و سوء عاقب پیدا می‌کند و برکات آن محو می‌شود. رمز شکست بسیاری از حرکت‌ها، نبود صداقت در آنها و قطع امداد الهی از آن است.

«وَاَجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا (80)» از جانب خودت برای من نیرو و یارانی فراهم فرما که مرا یاری دهند به نحوی که بر دشمنانت غالب آیم و به وسیله‌ی آن دین تو را استوار بدارم.

خدا دعایش را مستجاب کرد او را بر دشمنان غالب کرد و دین او را بر سایر ادیان فایز گرداند.

در بیان شأن نزول این آیه مبارکه آمده است که: این آیه هنگامی نازل شد که رسول الله صلی الله علیه وسلم به هجرت مأمور شدند. مراد: داخل کردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم به مدینه و بیرون آوردنشان از مکه است به ورودی عزتمندانه و بیرون آوردنی پیروزمندانه همراه با مدد و نصرت حق تعالی. والله الحمد که چنین شد و خداوند متعال برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم پایه‌های دولتی کریمه و مقتدر را در مدینه برافراشت. ابن‌کثیر می‌گوید: «این قول راجح تر است».

همچنان سایر مفسران از جمله: حسن و ضحاک گفته‌اند: منظورش وارد شدن به مدینه‌ی منوره و خارج شدن از مکه‌ی مکرمه می‌باشد، که مشرکین بعد از این که توطئه‌ی قتلش را چیدند او را از مکه اخراج کردند. (طبری این قول را برگرفته و مشهور نیز همان است، اما معنی اول ظاهرتر است؛ زیرا قبل از آن لفظ بعث آمده است. منظور از دعا این است که بر ایمان بمیرد و بر ایمان زنده شود.)

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴿٨١﴾

و بگو: حق آمد و باطل نابود شد، بی‌گمان باطل همیشه نابود شدنی است. (۸۱) «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ» و ای پیامبر! به کافران بگو: حق آمد یعنی: آنچه که الله متعال به پیامبرش از ظهور و پیروزی اسلام وعده داده بود، تحقق یافت «و باطل نابود شد» یعنی: بعد از فروغ نور ایمان، شرک و بت‌پرستی بساطش را برچید. عاقبت، باطل رفتنی و نابود شدنی است و حق، باقی و پایدار. جاء ... زَهَقَ (فعل ماضی نشانه قطعی بودن است.)

زَهَقَ: زهق و زهوق: هلاک و بطلان و اضمحلال. زهوق: باطل شونده، منظور آشکار شدن بطلان باطل و اضمحلال آنست.

«إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (81)» «هرآینه باطل همواره نابودشدنی است» دیگر جایی برای باطل موجود نیست و ثبوت و بقایی نخواهد داشت؛ زیرا آشفته و متلاشی گشته است. عاقبت، باطل رفتنی و نابود شدنی است و حق، باقی و پایدار. «جاء ... زَهَقَ» (فعل ماضی نشانه قطعی بودن است.)

بقای حق و نابودی باطل، يك سنّت و قانون الهی است، بادر نظر داشت اینکه پیروان حق کم و طرفداران باطل زیاد باشند. قرآن عظیم الشان در (آیه: 18 سوره انبیاء) می‌فرماید: «نَقَذَفَ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ» ما حق را بر سر باطل می‌کوبیم و آن را نابود می‌سازیم.

باطل در ماهیت و جوهره عناصر خود از مایه‌های بقا برخوردار نیست بلکه حیات موقت خویش را از عوامل خارجی و تکیه‌گاه‌های غیرطبیعی استمداد می‌کند پس چون این تکیه‌گاه‌ها سست شوند، باطل نیز فرومی‌پاشد؛ اما حق عناصر وجودی خویش را از ذات و ماهیت خود بر می‌گیرد.

بخاری و مسلم از ابن مسعود (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: وقتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در سال فتح وارد مکه شد، در اطراف کعبه سی‌صد و شصت بت قرار داشت. پیامبر صلی الله علیه وسلم با چوبی که در دست داشت آنها را می‌زد و می‌گفت: «جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»، تمام بت‌ها و اژگون گشته و آنگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور شکستن آنها را داد و شکسته شدند. (تفسیر کبیر رازی ۲۳/۲۱ و بخاری اصل حدیث را اخراج کرده است.)

وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ﴿٨٢﴾

و از قرآن آنچه را که سبب شفاست و برای مؤمنان رحمت است نازل می‌کنیم، (ولی) بر ظالمان جز خسارت و نقصان نمی‌افزاید. (۸۲)

«شِفَاءً»: بهبودی از امراض فکری و اخلاقی در شخص و جامعه. مراد مرحله پاکسازی یا به اصطلاح عرفاء مقام تخلیه است. طوریکه یاد آور شدیم: «شِفَاءً»: صحت و سلامت. «الشِّفَاءُ مِنَ الْمَرَضِ» رسیدن به سلامت است چون قرآن از جانب پروردگار است که خالق بشر و فطرتِ اوست، قوانین آن نیز با فطرت مطابق و نجات دهنده‌ی اوست. «رَحْمَةً»: رحمت الهی به بندگان، بر اثر شکفتن گل ایمان در پرتو آیات قرآن. مراد مرحله نوسازی یا به اصطلاح عرفاء مقام تخلیه است.

«خَسَارًا»: خسر، خسران، خسار: ضرر. «کم شدن و کم کردن». زیان.

«وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» در قرآن آیاتی نازل می‌کند خدای رحمان رحیم از آیات قرآن کریم آنچه را که قلب هرمریض را از امراض شبهاتی چون کفر و شک و نفاق و از امراض شهوات و علاقه به زنا و انواع فحشا پاکیزه می‌سازد و آنچه را که اجسام را از امراض و آلام – با خواندن و دمیدن این کلام – شفا می‌بخشد، و همچنان آیاتی را نازل می‌کنیم که در بردارنده‌ی رحمت و هدایت برای مؤمنان می‌باشند و ایمان و حکمت و خیر فراوان را با خود می‌آورند.

قابل یاد آوری است که: کلمه‌ی «مِنَ» در «مِنَ الْقُرْآنِ»، به معنای «بعض» نیست تا دلالت کند بر اینکه بعضی از قسمت‌های قرآن شفاست، بلکه بیان می‌کند که هر آنچه از قرآن کریم نازل می‌شود، شفابخش است. با آنکه قرآن برای هدایت همه است؛ «هُدًى لِّلنَّاسِ» (بقره، 185). ولی تنها کسانی از این نور مستفید می‌شوند، که سینه خویش را به سوی آن باز کنند و لجابت و عناد را کنار گذاشته، با روحی سالم به سراغ قرآن روند.

واقعیست امر اینست که: استدلال قرآن، رکود فکری را شفا می‌دهد؛ موعظه‌ی قرآن، قساوت را درمان می‌کند؛ تاریخ قرآن تحیر را برطرف می‌سازد؛ زیبایی آهنگ و فصاحتش روح فراری را جذب می‌کند؛ قوانین و احکامش عادات خرافی را ریشه کن می‌سازد؛ تلاوت و تدبر در آن، امراض جهالت و غفلت را شفا می‌بخشد؛ تبرک به آن، امراض جسمی را شفا می‌دهد و رهنمودهای آن، تاریکی‌ها را روشن می‌کند.

«وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (82)» «ولی» این قرآن «برکافران» که تکذیب به دین حق و قرآن را به‌جای تصدیق آن نهاده‌اند «جز زیان نمی‌افزاید» یعنی: جز هلاکت و نابودی نمی‌افزاید زیرا شنیدن قرآن آنها را شدیداً بر سر غیظ و خشم آورده و انگیزه تمرد و سرکشی را در آنان بالا می‌برد، که بر اثر آن به ارتکاب بیشتر زشتی‌ها و مفساد روی می‌آورند و در نتیجه هلاک می‌شوند. بنابراین قرآن برای مؤمنان، ایمان و برای کافران، سرکشی و طغیان می‌افزاید.

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا ﴿٨٣﴾

و هنگامی که بر انسان نعمت بخشیم، (از حق) روی بگرداند، و (متکبرانه) به پهلو خود را کنار می‌کشد، و هنگامی که (کمترین) بدی به او برسد، (از رحمت الله) ناامید می‌گردد. (۸۳)

تشریح کلمات واصطلاحات:

«أَعْرَضَ»: از شکر نعمت منصرف و از طاعت و عبادت روگردان می‌شود. «نَأْيًا بِجَانِبِهِ»: خویشتن را از یاد منعم اصلی به دور می‌کند. شانه‌های خود را بالا می‌اندازد و تکبر می‌ورزد. «يَتُوسَّأُ»: بسیار مأیوس و دلتنگ و ناشکیبا (هود / 9 - 11). مراد این است که کافران، هم در برابر خوشیها و هم در برابر سختی‌ها خود را گم می‌کنند. در حال نوا مست و مغرور، و در وقت بلا پست و زبون می‌گردند. هر چند که در حالت یأس پرده‌های غفلت از روی فطرت کنار می‌روند و کافران بالاجبار به درگاه خدا روی می‌آورند و خالصانه رفع مشکلات را از قادر متعال درخواست می‌نمایند، اما این توجه اضطراری مایه افتخاری و دلیل بیداری حقیقی آنان نمی‌باشد. چرا که به محض رفع مشکلات و رهایی از طوفان حوادث، خودخواهیها و سرکشیها از ایشان سر می‌زند و تغییر جهت می‌دهند (یونس / 12 و 22 و 23، اسراء / 67، عنکبوت / 65). تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

باید یاد آور شد که: رفاه و آسایش، زمینه ساز غفلت است، انسان به جای اینکه نعمت را از خدا بداند و به او بگردد، آن را از فکر، استعداد، نبوغ و کار خود می‌پندارد و خدا را رها می‌کند.

و در ضمن باید یاد آور شویم که: انسان آن قدر ضعیف است که با نعمتی، گرفتار غفلت شده و با سختی و حادثه‌ی کوچکی، نا امید می‌شود.

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا ﴿٨٤﴾

بگو: هر کس بر پایه خلق و خوی و عادت‌های اکتسابی خود عمل می‌کند، پس پروردگارتان بهتر می‌داند که چه کسی راه یاب‌تر است. (۸۴)

«قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ» رفتار انسان برگرفته از شخصیت فکری و روحی و اخلاقی اوست. ای پیامبر! به مردم بگو: هر کس از شما بر حسب آنچه که مناسب حال وی است و بر حسب آن اعمالی که برایش مقدر شده است، عمل می‌کند پس اگر نفس انسان روشن و پاک باشد، اعمال نیک و شایسته از او سر می‌زند.

و اگر نهادش منحرف و کافر باشد، اعمال نکوهیده و تبهکارانه از او سر می‌زند.

«فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا» و پروردگار شما به هر که راه یافته‌تر باشد، داناتر

است» یعنی: در نهایت امر، ممیز حق تعالی است پس اوست که میان مؤمنی که در هنگام نعمت اعراض نمی‌کند و در وقت محنت مأیوس نمی‌شود و میان کافری که شأن و شیوه وی سرمستی و سرکشی در برابر نعمت‌ها و نومیدی و یأس در هنگام ناکامی‌هاست، تمییز می‌دهد و هر عمل‌کننده‌ای را در برابر عملش جزا می‌دهد.

یعنی گفته می‌توانیم که: راههای هدایت نیز درجات و سلسله مراتب دارد، هر کس نیت بهتری داشته باشد، به هدایت نزدیک‌تر است.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٨٥﴾

و (ای پیامبر!) از تو درباره‌ی روح سؤال می‌کنند، بگو: روح از امر پروردگار من است، و از علم به شما داده نشده است، مگر اندکی. (۸۵)

قبل از همه باید گفت که: حقیقت روح، فوق فهم و دانش بشر و سرّی از اسرار الهی است. در تفسیر «تفسیر انوار القرآن» آمده است: یعنی: علمی که خداوند متعال آن را به شما داده،

اندک است و هر قدر علم بشر و میدان مدنیت انکشاف یابد، بشر از گستره بی‌کران معلومات جز اندکی از علم بهره ندارد و معلومات آن نسبت به مجهولاتش بسیار ناچیز است. از سیاق آیه بر می‌آید که این معنی هرچند در کل علوم مصداق دارد اما بیشتر ناظر بر علم و دانش بشر در باره روح است.

روح چیست:

«الرُّوح»: روح انسان . جان. مراد آفریده‌ای از آفریدگان الله متعال است که ساختمان و ماهیت آن فراتر از ساختمان و ماهیت جهان ماده است و غیبی از غیوب الهی است و طوریکه یاد آور شدیم: حقیقت آن بر ما روشن نیست. روح (یا نفس)، حیات بخش و حرکت آفرین تن انسان است. روح، جسم نیست و خصوصیات آن را ندارد؛ اما به بدن متعلق است، تعلق از نوع تدبیر و دخل و تصرف [در جسم]. [غزالی و راغب اصفهانی].

روح، به معنی لبّ (خلاصه و چکیده) هر شیء، معنی شده است. روح، طوریکه در فوق گفتیم؛ عنصری غیرمادی و نیروی زندگی بخش است که جسم را اداره می‌کند و به آن پایدار است. روح، مدار بدن انسان و سرآغاز حیات اوست و کسی انکارش نمی‌کند.

روح، لطیفه ای مدرکه ی انسان، که مصداق آیه ی «قل الروح من امر ربی» و از عالم امر، نازل شده است.

مفسر مشهور جهان اسلام امام فخر رازی می‌گوید: روح، جوهری بسیط و مجرد و عنصری نورانی زنده و متحرک و ممتاز و سرشتش با این پیکر مادی محسوس، هم خوان نیست و چون جریان آب در گل، در بدن روان است و وقتی که جسم صلاحیت پذیرش آن را داشته باشد، [به امر «کُن» پا به عرصه ی وجود می‌گذارد و بر مرکب شایسته ی خود سوار می‌شود و جسم را حیات می‌بخشد] و اگر خودداری کند، جسم می‌میرد.

«روح، رازی است از رازهای غیبی و مقدس الهی که جز الله متعال کسی به آن پی نمی‌برد و در وجود انسان به ودیعت نهاده شده است، هرچند نوآوریهای فراوانی به ثمر نشست، باز انسان از درک این راز شگفت انگیز سرگردان است که روح چیست، از کجا آمده، به کجا می‌رود، ماندن و رفتنش چگونه و کی است؟! آن چه انسان می‌داند، این است که: قرآن از روح یاد کرده است...» [برداشتی از تفسیر فی ظلال و...]

در تفسیر قاسمی به نقل از ابن قیم و وجوه روح در قرآن آمده است:

الف: روح به معنای وحی: (سوره غافر آیه 15)، (سوره شوری آیه 52) به این دلیل به وحی روح گفته می‌شود؛ چون، دلها و روانها به آن جان تازه می‌گیرند.

ب: روح به معنای نیرو و یاری و پایداری که خدا بدان سبب بندگان مخلص را تأیید می‌کند: (سوره مجادله آیه 22).

ج: به معنای جبرئیل (سوره نحل آیه 102)، (سوره شعراء آیه 193)، (سوره نبا آیه 38)، (سوره قدر آیه 4).

د: روح در جواب مشرکان و ستیزه جویان: (سوره اسرا 85) و روح از عالم فرمان خداست و بس.

ه: روح به معنای عیسی پسر مریم (علیها السلام) (سوره نساء آیه 171) .

نویسنده ی تفسیر الواضح می فرماید: «می گویند: الروح من امر ربی: یعنی، روح، جزئی [پرتوی] از خدای سبحان است و کسی جز او، حد و مرز آن را نمی شناسد و قرآن می فرماید: «... و نفخت فیہ من روحی...»: از روح خود در آن دمیدم... (سوره حجر آیه 29) «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ (ای نفس مطمئنه) ٢٧ «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾ (خشنود و خدایسند به سوی پروردگارت بازگرد) ٢٨ «فَأَنْخَلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾ (و در میان بندگان من درآی) ٢٩ «وَأَنْخَلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾ (و در بهشت من داخل شو) ٣٠ (فجر آیات 27 الی 30).

یادداشت: نفس، همان روح است. روح، سبب به حرکت در آوردن جسم آدمی است، وقتی وارد بدن شد، به نفس خطاب می شود. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بهاء الدین حسینی)

شان نزول آیه:

ابن عباس (رض) در بیان شان نزول آیه مبارکه می فرماید: قریش به یهود گفتند؛ به ما چیزی بیاموزید تا از این مرد (یعنی محمد صلی الله علیه وسلم) بپرسیم. یهود به آنان گفتند: از او درباره روح سؤال کنید. پس قریشیان سؤال کردند و الله متعال این آیه را نازل فرمود.

یادداشت:

قابل یاد آوری است که: کلمه ی «روح»، 21 بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است.

- روحی که در جسم انسان دمیده شده است. «نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» «سجده، 9»
- وحی. «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» «غافر، 15».
- قرآن. «كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا» «شوری، 52».
- روح القدس. «أَيُّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» «بقره، 87»
- بزرگ فرشتگان. «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ» «قدر، 4».

ولی به هر حال روح بشر، امری پیچیده، ناشناخته و نفخه ای الهی و دارای بعد آسمانی است و تنها خداوند آن را می شناسد. قابل ذکر است که موضوع روح در تورات نیز مبهم باقی گذاشته شده است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قلبی، پیامبر را به نبوت، وحی و شفاعت بودن قرآن و پایداری و رحمت بودن آن، اطمینان قلبی داد، اینک در آیات (86 الی 93) یکبار دیگر به بیان گرفته میشود که: اگر تمام جن و انس با هم دست به هم کنند که همانند قرآن را بیاورند هرگز نخواهند توانست. پس از مبارزه طلبی سرانجام در مانده شدند و سرسختی و لجبازی را از خود نشان دادند و شش بهانه را - که در آیه های بالا آمده - مطرح کردند و یکی از آنها را از پیامبر درخواست کردند.

وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا ﴿٨٦﴾

و اگر بخواهیم آنچه را که به تو وحی کرده ایم؛ (از سینه ات) می بریم، آنگاه در برابر ما برای خود هیچ کارسازی (و مدد کننده ای) نخواهی یافت. (٨٦)

«وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» باید نعمت ها را از جانب خداوند بدانیم و مغرور نعمت هانشویم، زیرا بقا و زوال نعمت ها به اراده ی الله متعال است. طوریکه می فرماید: ای پیامبر! اگر بخواهیم همین قرآن را که از جانب خدای رحمان به تو وحی شده است، از قلبت پاک و محو می کنیم و آن را می بریم و چنین عملی در توان ما می باشد. «ثُمَّ لَا

تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا (86) «آنگاه کسی را نمی‌یابی که کمکت نماید و از این محوسازی و فراموشی تو را بازدارد، یا بعد از آنکه قرآن را فراموش کردی، آن را مجدداً به حافظه‌ات برگرداند.

آیه مبارکه فوق الذکر؛ حالت تهدیدآمیز نسبت به پیامبر دارد که خداوند، همچنان که عطا می‌کند، اگر بخواهد بازپس می‌گیرد. طوری که در (آیه 87) ایت لحن تشویق آمیزی دارد. باید گفت که: قرآن، وحی، نبوت، خاتمیت و شفاعت، همه از تفضلات الهی نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده و از مقام ربوبیت خدا سرچشمه می‌گیرد و خداوند عطاهايش را از او بازپس نمی‌گیرد، هر چند دستش باز، قدرتش استوار و می‌تواند همه را بازگیرد.

إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا ﴿٨٧﴾

لیکن (باقی ماندنش به سبب) رحمتی از جانب پروردگارت است؛ بدون شک فضل او بر تو بزرگ است. (87)

«إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ» «مگر به سبب رحمتی از جانب پروردگارت» یعنی: به سبب رحمتی که در حق تو داریم، این قرآن و این علم را باقی گذاشتیم و نخواستیم آن را از بین ببریم. «إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا (87)» بیگمان فضل او بر تو همراه بزرگ بوده است، زیرا تو را به نبوت برگزیده، خاتم پیامبران و سرور اولین و آخرین قرار داده است. با قرآن کریم گرامی‌ات داشته، به مقام محمود مشرف گردانیده، حوض کوثر را به تو بخشیده و غیر این‌ها از مراتب عالی و منازل برتر را به تو موهبت نموده است.

منظور آیه منت نهادن بر پیامبر صلی الله علیه وسلم و بر حذر داشتن او از زیاده‌روی و تفریط است. و هر چند او مورد خطاب است اما مقصود امتش می‌باشد.

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴿٨٨﴾

بگو: قطعاً اگر جن و انس جمع شوند (و متفق شوند) تا مانند این قرآن را بیاورند، هرگز نمی‌توانند مانندش را بیاورند، هر چند بعضی از ایشان پشتیبان و مددگار بعضی دیگر باشند. (88)

ناتوانی در آوردن نظیر قرآن، دلیل بر اعجاز و عظمت قرآن عظیم الشان است: این آیه شریفه جوابی قوی و دندان شکنی به گفتار آنده از افراد است که می‌گفتند: «لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا» (آیه 31 سوره انفال) ما هم اگر بخواهیم، می‌توانیم مثل قرآن را بیاوریم. و این دعوت قرآن به مبارزه و آوردن نمونه‌ای مثل خود (تحدی)، قرن است که بی‌جواب مانده است و تا کنون نیز دشمنان قرآن اعم از عرب و عجم با داشتن همه امکانات، نتوانسته‌اند مثل قرآن را بیاورند. زیرا مخلوق از آوردن نظیر آنچه که خالق می‌آورد، عاجز است «هر چند برخی از آنها پشتیبان برخی دیگر باشند» و به همدیگر مدد و یاری رسانند. یعنی اگر تمام فصیحان و بلیغان انس و جن گرد هم آیند که شبیه این قرآن را بیاورند، حتی اگر به یکدیگر کمک و مساعدت کنند، نخواهند توانست مانند آن را بیاورند؛ زیرا چنین امری خارج از دایره‌ی توان آنها قرار دارد، و هیچ کس توانایی آن را ندارد.

مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند که: خصوصیت بخصوص و معجزه اساسی قرآن عظیم الشان در این است: که این کتاب هم معجزه است، هم روان و متنوع، هم خبر از آینده می‌دهد، هم بهترین داستان‌ها را دارد، هم بهترین شیوه‌ی دعوت را دارد، هم بیان

کننده‌ی همه‌ی شوْن زندگی و ضرورت های شخصی و اجتماعی، دنیوی و اخروی در همه عصر ها می باشد.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴿٨٩﴾

و به تحقیق (ما) در این قرآن برای [هدایت] مردم از هر مَثَل و داستانی به صورت های گوناگون بیان کردیم، ولی بیشتر مردم جز کفران و انکار را نپذیرفتند. (۸۹) «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» «و به راستی در این قرآن از هر گونه مثلی، گوناگون بیان کردیم»

«صَرَّفْنَا»: با شیوه‌های گوناگون بیان داشته‌ایم. انواع مختلف استدلال برحق را به صورتهای گوناگون تکرار کرده‌ایم (إسراء / 41).

تنوع و دگرگونی‌های بیانی قرآن، ناشی از ابعاد اعجازی قرآن است یعنی: در قرآن سخن را به هرگونه معنی و مثل و داستانی که موجب عبرت‌گرفتن و اندیشه ورزیدن و تفکر است به تکرار بیان کردیم، خداوند با آیات قرآن حجت را بر مردم تمام کرده است. اعم از بیان پندها، موعظه‌ها، ترغیب، تهدید، اوامر، نواهی، نشانه‌ها، داستان‌های پیشینیان و اخبار بهشت و دوزخ و قیامت لذا معانی آنها را مکرر در مکرر به وجوه مختلف و متعدد و به شیوه‌های متنوع روشن ساختیم تا شاید آنان ایمان آورند و اگر برخی از وجوه و شیوه‌های متنوع بیانی در کافران تأثیری نگذاشته، برخی دیگر بر آنان تأثیر بگذارد. دلیل انکار مردم، لجاجت آنان است، نه آنکه حجت برای آنان نیامده است.

قابل تذکر است که: اکثریت، نشانه‌ی حَقانیت نیست طوری که می فرماید: «فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (89)» با وجود دلایل قاطع و حجت واضح، اکثر مردم امتناع ورزیدند و جز انکار حق و تکذیب خدا و پیامبر چیزی را نپذیرفتند.

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ﴿٩٠﴾

ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم؛ تا اینکه از این سرزمین [خشک و سوزان مکه] چشمه ای پر آب و جوشان روان سازی!! (۹۰)

خواهشات جاهلانه و غیر منطقی کفار در مورد معجزه:

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (90 الی 93) برخی از خواهشت جاهلانه و غیر منطقی کفار که آنرا از رسول الله صلی الله علیه وسلم مطرح می ساختند مورد بحث قرار میدهد. کفار هدف پیامبران، ارشاد مردم به توحید بود، ولی دیده می شود که گروهی به فکر باغ و زمین و طلا و نقره خویش بودند. بادر نظر داشت اینکه اعجاز قرآن کفار را مسکوت ساخت و با بیان و بلا غتش بر آنها غلبه نمود، ولی رفتند تا از سر بهانه‌جویی معجزات دیگری را درخواست کنند از این رو گفتند: ای پیامبر! تو را باور نمی‌داریم و از پیامت پیروی نمی‌کنیم تا زمانی که از ریگزار مکه برای ما چشمه جاری بیرون نیآوری که از آن بنوشیم!!

«یَنْبُوع»، به آن چشمه‌ای گفته می‌شود که هیچ خشک نشود «تَفْجُرَ»: برجوشانی و بی‌انقطاع از آن فواره کنان آب بیرون فواره کند.

ملاحظه می نمایم؛ مشرکان که منکر اعجاز قرآن بودند، شرط ایمان آوردن خود را رسیدن به مادیات قرار داده و توقعات نابجایی و غیر منطقی از پیامبر صلی الله علیه وسلم را مطرح ساختند. غافل از آنکه پیامبر، برای اثبات نبوت خود معجزه انجام

می‌دهد، نه برای اشباع هوسهای مردم لجوج، یا سرگرمی و تفریح، یا فرار از کار و تلاش.

قابل یادآوری است که: هر درخواست و توقّعی مطرح شده توسط مشرکان در خواست های منطقی نیست. ولی اگر به زندگی نامه پیامبران مراجعه نمایم با تمام وضاحت در می یابیم که: در طول تاریخ از پیامبران و مبلغان مکتبی، همچو توقّعات نابجا زیادی مطرح گردیده است.

شان نزول آیه:

از ابن عباس روایت شده است که سران قریش در کعبه اجتماعی تشکیل دادند و گفتند: محمد را بخوانید و با او گفتگو و بحث کنید، و او را وادار نمایید که دست از کارش بردارد. به او خبر دادند که بزرگان و اشراف قومت گرد هم نشستند و می‌خواهند با شما صحبت کنند. محمد به سرعت نزد آنان آمد-سخت علاقمند هدایت آنها بود-آنگاه به او گفتند: محمد ما به یاد نداریم در بین اعراب هیچ کس مانند تو برای قوم و قبیله‌اش در دسر و زحمت ایجاد کرده باشد. پدران را ناسزا گفتی، و به دین ما عیب و ایراد گرفتی، ما را بیعقل و اندیشه خواندی و در جمع ما تفرقه ایجاد کردی. پس اگر در ورای این مطلب خواهان مال و ثروت هستی، آنقدر مال در اختیار قرار می‌دهیم که از همه ثروتمندتر شوی، و اگر در پی کسب مقام و منزلت اجتماعی هستی، تو را سرور و بزرگ خود قرار می‌دهیم. و اگر دچار جن‌زدگی شده‌ای، ما حاضریم با مصارف شخصی خویش برایت طبیب بیاوریم تا صحت یاب یا با وجود این نمی‌توانیم برای تو کار مفیدی انجام دهیم که در آن صورت معذور خواهیم بود. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: مرضی که می‌گویید ندارم، چشم طمع به اموال شما ندوخته‌ام و سروری شما را نمی‌جویم و پادشاهی شما را نمی‌خواهم. اما خدا مرا به عنوان پیامبر شما مبعوث فرموده است. اگر آن را از من بپذیرید، باعث آسایش دنیا و آخرت شما می‌شود، و اگر از قبول آن امتناع ورزید، منتظر فرمان خدا می‌مانم تا در بین من و شما حکم کند. آنگاه گفتند: ای محمد! مادامی که پیشنهادهای ما را نمی‌پذیری، از خدایت بخواه که این کوه‌ها را برای ما هموار سازد و در آن دریا های را برایمان جاری کند، و بعضی از پدران ما را زنده کند تا در مورد درستی گفته‌هایت از آنها سؤال کنیم. می‌دانی که هیچ کس مانند ما در روی زمین در تنگنا و سختی معیشت قرار ندارد. و از او بخواه برایت باغ و بستان و خزانه و گنج و طلا و نقره فراهم کند و تو را از ما بی‌نیاز کند. آنگاه آیهی «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنبُوعًا» نازل شد. (زاد المسیر ۸۵/۵).

أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا ﴿٩١﴾

یا باغی از نخل و انگور داشته باشی، آنگاه نهرها در میان آن به خوبی جاری سازی. (۹۱)

«جَنَّةٌ»: باغ پردرخت. «تَفْجِيرًا»: سخت برجوشاندن و روان کردن.

أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بَالِلِهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا ﴿٩٢﴾

یا اینکه آسمان را طوری که ادعا می‌کنی، پاره پاره بر (سر) ما فرود آوری، یا خداوند و فرشتگان را روبروی (ما) بیاوری. (۹۲)

باید گفت که: معجزه از شئون ربوبیت پروردگار با عظمت است، و سرچشمه‌ی آن اراده و حکمت الهی است و از شرایط معجزه آن است که بی‌هدف و بیهوده یا محال نباشد. ولی

در می یابیم که ؛ کفار درخواست‌های بیهوده را از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم مطرح می‌ساختند از جمله طوریکه در این آیه مبارکه آمده است.

ساقط ساختن آسمان آنهم کسفا: قطعه قطعه و پاره‌پاره که به نابودی همه می‌انجامد و کسی نمی‌ماند تا ایمان آورد. احضار خدا و فرشتگان هم محال است، چون جسم نیستند تا احضار شوند و ما آنان را مشاهده کنیم. طوریکه می‌گفتند: یعنی: آنها را به‌طور آشکار و محسوس در برابر ما حاضر کنی تا آنها را به چشم سر ببینیم. به‌قولی معنی «قبیلا» این است: تا اصناف فرشتگان را قبیله قبیله نزد ما بیاوری.

أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقَيْكَ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا ﴿٩٣﴾

یا اینکه خانه ای (پر نقش و نگار) از سیم وزرداشته باشی، و یا اینکه به‌سوی آسمان بالا روی و به بالا رفتنت هم باور نداریم مگر اینکه کتابی برای ما بیاوری تا آن را بخوانیم. بگو: پروردگارم پاک و منزّه است! آیا من جز بشری فرستاده شده هستم؟ (۹۳) «أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرَفٍ» «یا» ایمان نمی‌آوریم، تا زمانی که یا قصر باشکوه و مجلل و بزرگی که از طلا ساخته شده باشد داشته باشی.

زخرف: یعنی طلا. به قولی مراد از زخرف این است که: برایت خانه‌ای مزین و آراسته به‌انواع زیورات و اشیای فاخر باشد؛ به عادت توانگران و مرفهان که خانه‌هایی پر از نقش و نگار و بسیار آراسته برای خود بنا می‌کنند.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «پروردگار این امر را که اگر بخواهم ریگزار مکه را برایم طلا گرداند، به خواست من موکول کرد اما من گفتم: نه! ای پروردگارم! من ترجیح می‌دهم که روزی سیر و روزی دیگر را گرسنه بگذرانم پس چون گرسنه شوم به‌سوی تو زاری کرده و تو را به یاد می‌آورم و چون سیر شوم تو را ستایش گفته و سپاست می‌گزارم».

«أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقَيْكَ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ» این هم درخواست ششم و آخرین پیشنهاد آنها است که همگی آنها بر حماقت، جهل و نادانی آنان دلالت دارند؛ چرا که عادت و سنت خدا و حکمت او را در میان خلق نمی‌دانند.

یعنی ای محمد! یا این که با پلکان به آسمان به آسمان بالا روی، و ما صعود و بالا رفتنت را هم تصدیق نمی‌کنیم تا به سوی ما همراه کتاب گشوده‌ای از سوی الله متعال باز نگردی که در آن چنین نوشته شده باشد، تو محمد رسول خدا هستی! واقعاً کفار، لجوج و بی‌ادب اند. در تعبیر جمله «لَنْ نُؤْمِنَ» و «كَمَا زَعَمْتَ» نوعی بی‌ادبی شان به وضاحت ملاحظه می‌شود ..

آیا در یکی از پیشنهاداتشان بویی از منطق یا عقل یا گرایش به‌سوی حق، به‌مشام می‌رسد؟ هرگز! از این جهت خداوند متعال فرمود: «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (93)» ای محمد! با ابراز تعجب از کفر و لجاجت آنها، به آنان بگو: پروردگار من از این چیزهایی که شما می‌گویید، پاک و منزّه است.

«آیا من جز بشری فرستاده هستم؟» یعنی: من فرشته نیستم تا به آسمان بالا روم، من فردی از افراد بشر هستم و نه بیشتر؛ تنها تفاوت با سایر افراد بشر در این است که: من از سوی الله سبحان و تعالی فرستاده شده‌ام تا پیامش را به شما ابلاغ کنم پس ای پیشنهاد دهندگان امور فوق! آیا شنیده‌اید که بشری بر آوردن چیزی از اینها توانا باشد؟ آخر من

هم بندهای مأمور هستیم که هرگز حق تحکم را بر پروردگار خویش ندارم تا او را بهرغم اراده‌اش وادار به امری از آن امور کنم. بدین‌گونه، پروردگار بزرگ این پیشنهادات‌شان را که همه از سر لجابت و عناد بود و نه از روی حق جویی و حقیقت‌جویی، رد کرد.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی در یافتیم که مشرکان الله واحد را انکار می‌کردند. اینک در آیات (94) الی (100) درباره سایر شبهات مشرکان و علت واهی و بی‌اساس ایمان نیاوردن آنان را - که می‌گفتند: باید پیامبر از جنس فرشته باشد نه بشر و انکار دوباره زنده شدن را به بیان می‌گیرد.

همچنان خداوند متعال آن پیشنهاد ششگانه‌ی آنان را مردود شمرد و به پیامبر دستور داد تا به آنان بفهماند که اگر گنجینه‌های رحمت الهی را داشته باشند؛ چون تنگ نظر و بخیل هستند به کسی سود نخواهند رسانید.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا ﴿٩٤﴾

تنها چیزی که مانع شد مردم بعد از آمدن هدایت ایمان بیاورند، این بود که (از روی نادانی و بیخبری) گفتند: آیا خداوند بشری را به عنوان رسول فرستاده است؟! (۹۴) قبل از همه باید گفت: کفار، بهانه‌جو و بی‌منطق اند، و یگانه دلیل را که پیش می‌گردند همین بود که چرا پیامبر بشری همانند آنهاست. شخصیت و کرامت انسان، چون برای انسان جاهلی ناشناخته بود، طوری با خود فکر می‌کردند که گویا انسان لایق نبوت نیست.

اشخاصیکه دارای منطق قوی و درستی نیستند، در زیاتر از اوقات قوت را نقطه ضعف می‌پندارند. انسان بودن پیامبر نقطه‌ی قوت است، نه ضعف. چون به خاطر داشتن غرائز و امیال و مشکلات، درد انسان‌ها را بصورت خوبر و بهتر درک کرده می‌تواند، و همچنان می‌تواند الگوی عملی باشد و نسخه‌ی مفیدی ارائه بدهد. در آیه مبارکه آمده است: عامل و سببی که مانع ایمان مشرکین بعد از وضوح همه معجزات روشن شد، این بود که آنها بعید می‌دانستند خدا انسانی را به عنوان پیامبر برای خلق بفرستد.

همچنان آنان طوری تصور داشتند که: چگونه خداوند متعال پیامبری را از جنس بشر برمی‌انگیزد و چرا پیامبر را فرشته‌ای از فرشتگان انتخاب نمی‌نماید! درحالی‌که این حقیقت نباید محل انکار و تردید و اعتراض قرار گیرد زیرا فرستادن پیامبر از جنس خودشان لطف و رحمتی برای‌شان است.

بهانه‌های کفار در نیاوردن ایمان:

- بهانه‌های کفار در نیاوردن ایمان را قرآن عظیم الشان چنین بیان فرموده است:
- 1 - چرا انبیا انسان‌هایی همچون ما هستند؟ در جواب باید گفت: بهترین نوع تبلیغ آن است که همراه با نمونه‌ی عملی و ارائه الگو باشد.
 - 2 - اگر بناست انسانی پیامبر باشد، چرا فلانی از فلان خانواده یا شهر نباشد؟ جواب واضح همین است که: تقسیمات مردم براساس خیال و معیارهای مادی است، اما نزول و دریافت وحی لیاقت می‌خواهد.

3 - چرا خود ما پیامبر نباشیم؟ جواب همین است که: نبوت مقامی بس والا، حتی برتر از مقام فرشتگان است و هر انسانی با هر سابقه‌ای سزاوار پیامبری نیست.

4 - چرا فرشتگان بر خود ما فرود نمی‌آیند؟ جواب همین است: نزول فرشته بر کسانی است که سابقه انحراف و گناهی نداشته باشند وگرنه هر روز دروغ و انحرافی را به نام وحی برای مردم می‌آورند. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

قُلْ لَوْ كَانِ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا ﴿٩٥﴾

(ای پیامبر!) بگو: اگر در زمین فرشتگانی بودند که با آرامش (و مطمئن) راه می‌رفتند، مسلماً از آسمان فرشته ای را (بعنوان) پیامبر بر آنها نازل می‌کردیم. (اما چون شما انسان هستید پیامبرتان نیز از خودتان است) (۹۵)

رسالت و پیامبری از جانب خداست و انتخابی نیست:

آیه مبارکه، در ردّ نظریات آنان که به بشر بودن پیامبر اعتراض داشتند، پرداخته و بدین وسیله منطق و نظر مشرکین را منطقی ابلهانه و جاهلانه معرفی کرده است. می‌فرماید: فرستادن پیامبر، سنت الهی و ضرورت دینی است، حتی اگر همه اهل زمین فرشته بودند و نزاع و کشمکشی نیز میان آنان نبود و همه در آرامش و رفاه بودند، باز هم فرستاده‌ای از جنس آنان از جانب خداوند متعال می‌آمد، چون وظیفه‌ی انبیا، تکامل و رشد معنوی و الگو دادن است، نه تنها رفع خصومت و دشمنی میان آنان.

در آیه مبارکه آمده است: «قُلْ لَوْ كَانِ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ» ای محمد! به آنها بگو: اگر مردم زمین فرشتگانی می‌بودند که با اطمینان بر روی آن راه می‌رفتند. «لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا ﴿95﴾» یقیناً الله متعال فرشتگانی از جنس ایشان را به سویشان به پیامبری می‌فرستاد که به احوالشان داناتر باشد، پس مقتضای حکمت و اقتضای رحمت ما این است که پیامبر بشر را از جنس خود بشر بفرستیم زیرا جنس با اهل جنس خود بیشتر انس و الفت می‌گیرد و بهتر می‌تواند ارتباط و تفاهم برقرار کند. سخنش را بفهمند، به رفتارشان اقتدا نمایند و او را الگوی خویش قرار دهند.

قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿٩٦﴾

(ای پیامبر!) بگو: همین کافی است که خداوند میان من و شما [در صدق نبوت] شاهد باشد؛ چون او به بندگانش آگاه و بیناست. (۹۶)

در آیه مبارکه خداوند با بیان گواه بودن و علم خود به برخوردهای بی‌منطق کفار، پیامبر را دلداری می‌دهد. می‌فرماید: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ» ای پیامبر! به کافران بگو: همینکه خداوند متعال گواه بر صدق من است، و درستی پیام رسالت می‌باشد برایم کافی است.

در آیه مبارکه در می‌یابیم که: تکیه‌گاه پیامبران الله متعال است، لذا قاطعیّت دارند و عقب نشینی ندارند. و همچنان دریافتیم که: خداوند، هم شاهد آن است که پیامبر به وظیفه اش عمل کرده است، هم از لجاجت و سرسختی یا ایمان و تسلیم بندگانش آگاه است. «إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿96﴾» خدای متعال به احوال بندگان آگاه است و به اعمالشان بیناست و به زودی ایشان را بر افعالشان جزا خواهد داد، اگر اعمالشان خیر بود جزای خیر و اگر شر بود جزای شر به آنان خواهد رساند.

پس او داناتر است به این‌که چه کسانی شایسته انعام و احسان و هدایتند و چه کسانی سزاوار بدبختی و گمراهی و انحراف؟ از این جهت فرمود:

**وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِّيًّا وَبُكَمًّا وَصُمًَّّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ
سَعِيرًا ﴿٩٧﴾**

و هرکسی را که خدا هدایت کند، پس او هدایت یافته‌ی (واقعی) است، و هرکسی را که گمراه سازد؛ پس جز خدا (سرپرستان و) دوستانی برای او نخواهی یافت، و روز قیامت آنان را بر چهره‌هایشان، نابینا و گنگ و کر محشور می‌کنیم، جایگاهشان جهنم است، هرگاه (آتش آن) فرو نشیند، بر آنان شعله‌ای (سوزان) می‌افزاییم. (۹۷)

هدایت تنها به علم، عقل و استدلال نیست، توفیق الهی نیز می‌خواهد:

«وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ» هر شخصی را که الله متعال وی را به طاعتش و پیروی از پیامبرش هدایت کند، نیکبخت و هدایت یافته است. «وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ» و هرکسی که بروی گمراهی را نوشته است، دیگر به سوی هدایت توفیقش نداده، خوارش می‌سازد و او را به خودش وامی‌گذارد و بعد از الله هرگز هیچ‌کس وی را هدایتگر نیست. و کسی نمی‌یابی که آنها را از عذاب خدا مصون بدارند. «وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ» و الله متعال این گروه گمراه را در روزی که هیچ شکی در آمدنش نیست گرد آورده و آنها را بر چهره‌هایشان در حالی که محشر می‌آورد. «عُمِّيًّا وَبُكَمًّا وَصُمًَّّا» در حالت کوری و گنگی و کری، حشر می‌شوند؛ یعنی فاقد حواسند، آنها در زشت‌ترین صورت و قبیح‌ترین منظر برانگیخته می‌شوند از آنجا که خداوند متعال، کوری چشم، گنگی زبان و ناشنوایی گوش را همه در آنان جمع می‌کند. نه سخن می‌گویند و نه می‌شنوند، آنگاه خدا شنوایی و بینایی و گویایی را به آنها باز می‌گرداند، آتش را می‌بینند، و صدای شعله‌های آتش را می‌شنوند و چیزی را به زبان می‌آورند که خدا از آنان حکایت کرده است.

از انس (رض) روایت است که از پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال شد: چگونه انسان بر چهره حشر می‌شود؟ فرمود: آن کس که آنها را روی پا می‌برد نیز قادر است که آنها را بر چهره حشر کند. (شیخان آن را روایت کرده‌اند.)

«مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» «مأوايشان» یعنی: جایگاهی، مکان و قرارگاهشان دوزخ است «جهنم است، هر بار که آتش آن فرو نشیند، بر آنان شراره‌ای بیفزاییم» یعنی: هرگاه شراره دوزخ فرو نشیند، بر آن چیزی می‌افزاییم که شراره آن را بلندتر و سوزنده‌تر گرداند.

در التسهیل آمده است: منظور این است که هر وقت گوشت آنها سوخته شد، آتش فرو نشیند و به اجساد دیگر تبدیل می‌شوند و آتش از قبل بیشتر مشتعل می‌گردد.)

**ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرَفَاتًا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا
جَدِيدًا ﴿٩٨﴾**

این است سزای آنان به خاطر اینکه به آیات ما کافر شدند و گفتند: آیا چون استخوانی چند و اعضای از هم پاشیده شدیم، آیا در آفرینش جدید برانگیخته می‌شویم؟! (۹۸)

قهر خدا نسبت به کافران، بی‌دلیل نیست، بلکه نتیجه‌ی عملکرد خودشان است. آن عذاب سخت؛ عبارت است از کیفر تکفیر آیات الله متعال، پس نه آیات تنزیلی ما را تصدیق کردند و نه هم در آیات تکوینی ما تفکر نمودند، و به تکذیب حشر و نشر پرداختند.

کافران بر انکار معاد دلیل ندارند و آنچه می‌گویند یا از روی استهزاء، یا تعجب و یا استبعاد است. آنان از سر استکبار و عناد گفتند: چگونه پس از آنکه استخوان‌هایی پوسیده و اجزایی پاشان و پراکنده شدیم و بدن‌های ما را کرم و خاک خورد باز به آفرینشی نو بازسازی شده و بار دیگر به خلعت حیات برمی‌گردیم؟! الله متعال در جواب شان می‌فرماید:

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا ﴿٩٩﴾

آیا ندانستند که الله همان ذاتی است که آسمان‌ها و زمین را آفرید، قادر است که مانند ایشان را بیافریند؟ و برای آنان اجلی مقرر کرده است که شکی در آن نیست، اما ظالمان جز کفر و انکار را نپذیرفتند. (۹۹)

قبل از همه باید گفت که: جمله «لَا رَيْبَ فِيهِ»، در آیه مبارکه؛ یعنی جای هیچ تردیدی در قرآن نیست، نه آنکه هیچ کس تردیدی در آن نمی‌کند.

قرآن عظیم الشان بارها برای شک‌زدایی از قیامت، به آفرینش آسمان‌ها و زمین و عظمت دستگاه خلقت و قدرت الهی بر آفرینش، اشاره بعمل آورده است. «أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خُلُقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا» «نازعات، 27». آیا آفرینش شما سخت‌تر است یا آسمان که آن را بنا نهاد؟ یعنی بهترین دلیل بر امکان وجود يك چیز، واقع شدن و بودن آن است.

در این آیه مبارکه می‌فرماید: «أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ. ۹۹» آیا آن مشرکان «ندیده‌اند» یعنی: آیا ندانسته‌اند «که خدایی که آسمانها و زمین را آفرید، قادر است که مانند آنان را بیافریند؟» یعنی: ذاتی که بر آفرینش آسمانها و زمین توانا باشد، قطعاً بر باز آفرینی و اعاده آنچه که به مراتب از آفرینش این کائنات عظیم ساده‌تر است، توانا تر می‌باشد.

در البحر آمده است: خدای متعال قدرت بی‌حد و حکمت درخشان خود را به آنها یادآور شده و می‌فرماید: «أَوْ لَمْ يَرَوْا» که استفهامی انکاری و توبیخی است مبنی بر این که آنها بازگشت و بازسازی خود را از جانب خدا بعید می‌دانند. و نیز استدلال می‌کند که آنها توانایی خدا را در خلق این اجرام عظیم دیده‌اند که قسمتی از محتویات آن انسان است، پس چگونه به خلق این عالم بیکران معترفند، آنگاه منکر اعاده‌ی آن می‌باشند. (کشاف ۶۹۶/۲).

«وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ» زندگی دنیا چند روزی بیشتر نیست، کافران این همه سرسختی نکنند، یا مرگشان می‌رسد، یا قیامت. طوریکه در آیه مبارکه می‌فرماید: «و» همان خداست که «برای آنان اجلی که هیچ شبهه‌ای در آن نیست، مقرر کرده است» که این اجل، میعاد مرگ آنها یا میعاد قیام قیامت است.

«فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا (99)» یعنی: آن کفار ظالم با وجود روشنی و فروغ حق، جز از انکار و اصرار بر کفر و گمراهی از همه چیز امتناع ورزیدند. واضح است که:

بی‌توجهی به قدرت خداوند و استبعاد قیامت، عملی ظالمانه است، و ظلم زمین‌هی کفر است.

قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا ﴿١٠٠﴾

(ای پیامبر!) بگو: اگر شما مالک خزانه‌های (بخشش و) رحمت پروردگار من بودید، باز هم از ترس فقر (و تنگدستی) از انفاق خود داری می‌کردید، و انسان بسیار بخیل (و تنگ نظر) است. (۱۰۰)

باید گفت که: کثرت مال و دارایی تاثیری در سخاوت اشخاص و افراد حریص و بخیل ندارد. بعضی انسان‌ها سیری‌ناپذیراند و هرچه مال و دارایی ذخیره نمایند باز هم مشوش و نگران که مبادا مال‌شان کم نشود. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي» ای پیامبر! به این گروه کفار لجباز بهانه‌جو و درخواست‌کننده‌ی خوارق و معجزات بگو: اگر گنجینه‌های رحمت و عطای پروردگار که آن‌ها را هیچ نهایت و پایانی نیست هم به دست شما بود و شما اختیار هرگونه تصرف در آن‌ها را می‌داشتید، «إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ» باز هم به طور قطع از بیم آنکه فقیر شوید و همچنان از سر حرص و آز، بدان بخل ورزیده و از دیگران باز می‌داشتید، باید گفت: که ترس از فقیر شدن یکی از ریشه‌های بخل است «وَ كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا (100)» واقعاً بخل و حرص و امساک اساساً از طبیعت انسان است، مگر کسانی که خداوند متعال به وسیله‌ی ایمان ایشان را توفیق عطاء نموده و سخاوت ارزانی دارد.

ابن عباس گفته است: قَتُوراً یعنی خسیس و مانع‌الخیر. و زمخشری فرموده است: این توصیف بخل و حرص را به حدی رسانده است که در وهم و گمان نیز نمی‌آید.

آنگاه خاطر نشان کرده است که کثرت و تعدد معجزات و خوارق، ایمان را در قلب منکر ایجاد نمی‌کند. این موسی است که دارای نه آیات درخشان بود، با وجود این فرعون و اطرافیانش او را تکذیب کردند و سرانجام عذاب نابودگر همه را در بر گرفت: (تفسیر صفاة التفسیر. شیخ صابونی)
خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (101 الی 109) در باره معجزات نه گانه‌ی موسی علیه السلام و چگونگی فرود آمدن قرآن و نابودی فرعون و فرعونیان بحث بعمل آمده است.
وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاَسَأَلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا ﴿١٠١﴾

و به راستی (ما) به موسی نه معجزه‌ی روشن دادیم، پس (ای پیامبر) از [آگاهان] بنی اسرائیل بپرس، آن زمان که (موسی) به سوی آنان آمد، فرعون به او گفت: «ای موسی گمان می‌کنم تو سحر شده‌ای. (۱۰۱)

«وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» در حقیقت خداوند متعال به موسی علیه السلام نه معجزه آشکار و روشن که گواه راستی رسالت و صحت دعوتش بود عنایت کرد. باید گفت: آنان که سرسخت‌ترند، نیاز به استدلال و معجزه‌ی بیشتری دارند.

معجزه نوگانه موسی علیه السلام عبارت بودند از: عصا، یدیبیضا، فرود آوردن قحطی، کاستن از محصولات و میوه‌ها، طوفان، نزول ملخ، نزول شپش، نزول بقعه و نزول خون. که ذکر پنج معجزات آن در سوره ای اعراف آمده است: پنج معجزه از اینها در (آیه: 133 سوره ای اعراف) آمده‌اند: «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجُرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْذَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ» و بقیه معجزات آن به صورت متفرقه تذکر یافته است. قابل تذکر است که در یک حساب گفته می‌توانیم که: معجزات موسی علیه السلام به هجده معجزه می‌رسد، زیرا بازگشت هر يك از آنها به حالت اول نیز معجزه‌ای دیگری می‌باشد.

برخی از مفسران آیات نه‌گانه را به معنی فرمان‌های نه‌گانه موسی علیه السلام دانسته‌اند و در تورات هم مطرح شده؛ که به پرهیز از این چیزها دستور می‌دهند: طوری که در حدیث شریف به روایت احمد و ترمذی از صفوان بن عسال (رض) آمده است که فرمود: روزی دو یهودی باهم نشسته بودند، در این اثنا یکی از آنها به رفیق خود گفت: بیا نزد این پیامبر برویم و از او سؤالی بکنیم. پس نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمده و از ایشان درباره این فرموده خداوند اُ: «وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» [الإسراء: 101] سؤال کردند، آن حضرت ص فرمودند: «آیات نه‌گانه موسی علیه السلام عبارت بود از:

این توصیه‌ها:

1. چیزی را با خدا شریک نیاورید.
 2. زنا نکنید.
 3. نفسی را که خداوند اُ کشتن آن را حرام ساخته، جز به حق نکشید.
 4. دزدی نکنید.
 5. سحر نکنید.
 6. بی‌گناهی را به‌سوی سلطانی نبرید تا او را به قتل رساند.
 7. ربا نخورید.
 8. زن پاکدامنی را به فحشا متهم نکنید.
 9. و بر شماست ای یهود - مخصوصا - که در روز شنبه تجاوز نکنید.»
- آن دو یهودی چون این بیان رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را شنیدند، دستها و پاهاى ایشان را بوسیدند و گفتند: شهادت می‌دهیم که شما رسول بر حق خدایید. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «پس چه چیز شما را از اسلام آوردن باز می‌دارد؟»، گفتند: داؤد علیه السلام از الله متعال خواست که پیامبری پیوسته در نسل وی باشد لذا ما از آن می‌ترسیم که اگر مسلمان شویم، یهودیان ما را به قتل رسانند.»
- ابن کثیر بعد از نقل این روایت اضافه می‌کند: «این وصایا و سفارشها به اقامه حجت علیه فرعون و قومش ربطی ندارد و شاید آن دو مرد یهودی از رسول الله صلی علیه وسلم راجع به کلمات (احکام) نه‌گانه در تورات سؤال کرده بودند لذا کار بر راوی مشتبه شده و آنها را (معجزات) تصور کرده پس قول مشهور و راجح همان قول اول است.»
- «فَأَسْأَلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ» ای محمد! در رابطه با ماجرای موسی و فرعون از بنی اسرائیل بپرس؛ چون آنها تورات را در اختیار دارند و از آن باخبرند.
- امام رازی گفته است: منظور این نیست که برای کسب معلومات از بنی اسرائیل سؤال کند، بلکه منظور این است که عامه و علمای یهود گفته‌ی پیامبر صلی الله علیه و سلم را

دریابند، بنابراین سؤالی که در این آیه بدان امر شده است، سؤال «استشهاد» است؛ یعنی آنها را بر صدق نبوت و رسالت خویش گواه بگیرد. (تفسیر کبیر ۶۵/۲۱)
«فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا (101)» وانگه فرعون به موسی علیه السلام گفت: ای موسی! من جداً تو را افسون شده می‌پندارم، تو با جادو نیرنگ‌زده شده‌ای و عقلت تحت تأثیر کارهای ساحران مغلوب شده است بناءً تونه پیامبر، بلکه جادوگر هستی. ملاحظه می‌شود که: ظالمین و مستکبران همیشه در برابر معجزات و برهان‌ها دست به تحقیر و توهین زده اند.
یادداشت:

در آیه 101 به، نه خارق العاده و معجزه‌ی موسی علیه السلام اشاره بعمل می‌آید که: تخصیص دادن آن به عدد ده، مانع بیشتر از آن عدد نیست؛ زیرا قاعده در علم «اصول الفقه» این است که: تخصیص عدد بر نفی زاید (زیاداز عدد مورد ذکر) دلالت نمی‌کند. علاوه بر این توضیح، شیوه‌ی قرآن این است که گاهی در آیات به طور موجز و کوتاه و به تناسب موقعیت و اهمیت موضوع به موردی اشاره می‌کند که تمام آن در جاهای دیگر قرآن مندرج و مکمل مورد اول است و اینک شانزده معجزه و خارق العاده‌ی موسی علیهم السلام که قرآن به آنها اشاره دارد.

1. گره‌گشایی زبان موسی و فصاحت در گفتار، (طه آیه 27)
 2. تبدیل عصا به مار جنبنده، (طه آیه 20).
 3. عصا به مار تبدیل شد و همه‌ی ریسمانها و چوبدستیهای ساحران را فرو بلعید. (اعراف آیه 117).
 4. ید بیضا (سوره طه آیه 22)، (نمل آیه 12)، (قصص آیه 32).
 - 5، 6، 7، 8، 9. توفان، ملخ، قمل (نوعی آفت گیاهی)، ضفدع (بقه)، دم (خون)، (سوره اعراف آیه 133).
 10. شکافتن آب دریا، (شعراء آیه 63).
 11. جوشیدن و بیرون تراویدن آب از تخته سنگ (بقره آیه 60).
 12. قرار گرفتن کوه طور بر فراز موسی و همراهانش، چون سایه بان، (اعراف آیه 171).
 13. فرود آمدن من و سلوی بر موسی و قومش، (بقره آیه 57).
 - 14، 15. خشکسالی و کمبود میوجات و سایر محصولات، (اعراف آیه 130).
 16. نابود گشتن اموال و سخت گردانیدن دلهای فرعون و فرعونیان، (یونس آیه 88).
- فَاللَّذِينَ هُمْ أَقْرَبُ إِلَىٰ رَبِّكَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّبِعُونَ ﴿١٠٢﴾**
فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا ﴿١٠٢﴾
 (موسی) گفت: «تو قطعاً می‌دانی که این (معجزه) ها را جز پروردگار آسمانها و زمین؛ برای روشنگری نفرستاده است، و من ای فرعون، یقیناً تو را هلاک شده می‌پندارم».
 (۱۰۲)
- «بصائر»: دلایل آشکاری که مردمان در پرتو آن راه حق را پیدا کنند و برای پیمودن جاده سعادت بصیرت و بینش پیدا می‌کنند (انعام / 104، اعراف آیه 203). «مَثْبُورًا»:

نابود. هلاک شده. رویگردان از حق. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»
 «وَ اِنِّي لَاطْنُكَّ يَا فِرْعَوْنَ مَثْبُورًا» من گمان می‌کنم ای فرعون! تو نابود شده و
 زیانمندی.

مفسران می‌نویسند بادر نظر داشت اینکه موسی علیه السلام به هلاک شدن فرعون یقین
 داشت، چرا می‌گوید: «لَاطْنُكَّ» گمان دارم؟ در جواب باید گفت که:
 اَوَّلًا: ظَنُّ تنها به معنای گمان نیست، بلکه به باور و یقین نیز گفته شده است.
 ثانیاً: شاید موسی علیه السلام امیدی به هدایت فرعون داشت.

ثالثاً: وقتی دشمن پرده‌داری نمی‌کند، ادب در بحث و مناظره اقتضا دارد ما نیز حریم را
 نگه داریم. فرعون گفت: «لَاطْنُكَّ يَا مُوسَى مَسْحُورًا» موسی نیز در جواب او فرمود:
 «لَاطْنُكَّ يَا فِرْعَوْنَ مَثْبُورًا»

فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِرَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا ﴿١٠٣﴾

پس (فرعون) تصمیم گرفت که آنان (= بنی اسرائیل) را از آن سرزمین (مصر) بیرون
 کند، پس (ما) او و همه ی کسانی را که با او بودند؛ غرق کردیم. (۱۰۳)
 ملاحظه می‌شود که: منطق طاغوت، خشونت و تبعید است و مردان حق را تحمل نمی
 کنند. و در آیه مبارکه خواندیم که در برابر اراده‌ی طاغوت، اراده و قهر خداوند است.
 «استفزاز» به معنای بیرون کردن با زور آمده است. قرآن بارها به این شیوه‌ی ظالمان
 نسبت به اولیای الهی و ناکام ماندنش اشاره به عمل آورده است. بطور مثال حضرت
 ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند، الله متعال آتش را سرد کرد، یوسف علیه السلام
 را به چاه انداختند، عزیز مصرش کرد. پیامبر را از مکه بیرون کردند، خداوند حکومت
 جهان اسلام را به او عطا کرد. این سنت و قانون الهی است که در برابر مکر اهل باطل،
 تدبیر مناسب دارد.

وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا ﴿١٠٤﴾

و بعد از (هلاکت) او به بنی اسرائیل گفتیم: در (این) سرزمین (شام) سکونت کنید، پس
 هنگامی که وعده آخرت فرا رسد، همه ی شما دسته جمعی خواهیم آورد. (۱۰۴)
 «الْأَرْضَ»: مراد سرزمین شام مابین عریش و فرات است که در قرآن (ارض مقدس)
 نامیده شده است (مائده آیه ۲۱). «لَفِيفًا»: آمیزه یکدیگر. تنگ همدیگر. گروه‌ها و
 دسته‌های در هم آمیخته. مصدر است و حال ضمیر (كُم) می‌باشد. تفسیر نور: «ترجمه
 معانی قرآن»

شیخ محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه در تفسیر صفاة التفاسیر می‌نویسد:
 «وَ قُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ» بعد از غرق کردن فرعون و سربازانش
 به بنی اسرائیل گفتیم: در سرزمین مصر ساکن شوید.

«فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا (104)» وقتی روز رستاخیز فرا برسد شما را از
 قبرهایتان بیرون می‌آوریم و به صورت مختلط به صحرای محشر می‌بریم، به گونه‌ای که
 در بین شما مؤمن و کافر، نیکمرد و گناهکار خواهد بود، آنگاه شما را از هم جدا و
 متمایز می‌سازیم. سعادت‌مند را از شقی جدا می‌سازیم. سپس موضوع را تغییر داده و به
 بیان عظمت و شکوه قرآن پرداخته و می‌فرماید:

وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿١٠٥﴾

و آن (قرآن) را به حق نازل کردیم و به حق نازل شده است. و تو را جز مژده دهنده و بیم دهنده نفرستاده‌ایم. (۱۰۵)

«و بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ» خداوند متعال این کتاب یعنی قرآن را بر پیامبرش به حق فرود آورده است تا مردم را بدان رهنمایی نموده و آنچه را که به حال‌شان سودمند است به ایشان بیاموزد و از راه‌های شیطان و وسایل و ابزارهای گمراهی و زیان برحذرشان گرداند. واقعیت امر همین است که: برای پیاده کردن حق آمده است و سرانجام هم حق را در دلها جایگزین می‌سازد. قرآن است و پیوسته در پرتو لطف حق محفوظ می‌ماند و سرانجام حق را به بار می‌آورد. سلامت قرآن تضمین شده است. هم خداوند قرآن را به حق نازل کرد، هم وحی الهی به سلامت به مقصد رسید و شیاطین نتوانستند آسیبی به آن رسانند.

پس نه با غیر خود آمیخته شده و نه دستخوش کاستی و فزونی و تحریف می‌شود
«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (105)» اساس و محور کار پیامبران علیهم السلام، بشارت و انداز است و حق کاستن و افزودن بر وحی را ندارند. طوریکه می‌فرماید: ای محمد! «و تو را جز بشارت دهنده» به بهشت برای کسانی که اطاعت ورزیده‌اند «و بیم‌دهنده» به دوزخ برای کسانی که عصیان ورزیده‌اند «نفرستادیم».

وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا ﴿١٠٦﴾

و قرآنی که (آیات و سوره‌های اش را) جدا ساختیم، تا آن را با درنگ (وتأنی) بر مردم بخوانی، و آن را تدریج (و کم کم) نازل کردیم. (۱۰۶)
«و قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ» خداوند متعال کتابش را بر پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم به طور روشن، مفصل، استوار، جداسازنده میان حق و باطل و هدایت و گمراهی به صورت متفرق و قطعه قطعه و در اوقات معین نازل کردیم. فرقناه: فرق: جدا کردن. منظور از فرقناه، نزول تدریجی قرآن است، یعنی: نزول آیات و سوره‌های قرآن را از حیث زمان از هم جدا کردیم. بخش بخش شدن قرآن به اراده خداوند است.

یعنی: آن را در طول مدت بیست‌وسه سال، آهسته آهسته و اندک‌اندک به درنگ و تأنی بر مردم بخوانی زیرا این شیوه به فهم نزدیک‌تر و از نظر حفظ آسان‌تر است. تلاوت تدریجی قرآن، شنونده را برای آیات دیگر تشنه و منتظر می‌کند. «عَلَى مُكْثٍ» «مُكْثٍ» آرامش همراه اطمینان است.

«و نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا (106)» و بر حسب اوضاع و احوال و بر مبنای حکمت و مصلحت آن را به تناوب نازل کردیم.

آیات قرآن چون با حوادث مختلف ارتباط دارد و برای رفع ضرورت‌های همه‌ی طبقات در طول تاریخ است، بخش بخش نازل شده تا با رویدادهای گوناگون، تطبیق داشته و برای منتظران دلچسب‌تر باشد.

قابل یاد دهانی است که: یکی از اعتراض‌های کفار این بود که چرا قرآن یکباره نازل نمی‌شود، «لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً» (فرقان، 32). این آیه مبارکه جوابگوی به گفته‌ی آنان است.

مفسران می فرمایند: نزول تدریجی آیات قرآن برای آن بود که علم به آن توأم با عمل به آن شود. البتّه از نزول تدریجی قرآن، ارتباط دائمی پیامبر صلی الله علیه وسلم با مبدأ وحی نیز استفاده می‌شود.

مفسران می فرمایند: نزول تدریجی آیات قرآن برای آن بود که علم به آن توأم با عمل به آن شود. البتّه از نزول تدریجی قرآن، ارتباط دائمی پیامبر صلی الله علیه و با مبدأ وحی نیز استفاده می‌شود.

قُلْ آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا ﴿١٠٧﴾

(ای پیامبر!) به کافران بگو: (خواه) (به قرآن) ایمان بیاورید، یا ایمان نیاورید، بی گمان کسانی که پیش از آن به آنها دانش داده شده، هنگامی که (آیات قرآن) بر آنها خوانده می‌شود، سجده کنان به رو در می‌افتند. (۱۰۷)

باید گفت که: ایمان و کفر مردم، در حقانیت قرآن عظیم الشان اثری ندارد. طوریکه می‌فرماید: «قُلْ آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا» بعد از آن که حقیقت و حکمت نزول تدریجی قرآن ثابت شد آن‌گاه می‌فرماید: «بگو» ای پیامبر! «به آن ایمان بیاورید یا ایمان نیاورید» نه ایمان شما چیزی برحقانیت قرآن می‌افزاید و نه عدم ایمان شما چیزی از حقانیت آن می‌کاهد. و بدانید که تکذیب شما به قرآن، هرگز نقص، عیب و نارسایی را بدان نمی‌پیوندد چرا که قرآن از این امور پاک و منزّه است.

«إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا» قطعاً علمای ربانی که کتاب‌های آسمانی پیشین مانند تورات و انجیل را شناخته‌اند و نوشته‌های نبوت را دریافته‌اند، همچون زید بن عمر و بن نفیل، ورقه بن نوفل و عبدالله بن سلام و تعداد دیگری از علمای اهل کتاب، به قرآن ایمان آوردند و قرآن در روح آنان اثری عمیق گذاشت. وزمانیکه قرآن بر ایشان خوانده شود، از آن تأثیر پذیرفته، با خوف و خشیت سجده‌کنان به چهره در می‌افتند تا تعظیم و تقدیس خویش را به پیشگاه حق تعالی به نمایش گذاشته باشند. قرآن به قدری بلندمرتبه و پرمحتواست که هنگام تلاوت خضوع دانشمندان را به دنبال دارد و از جانب دیگر علم واقعی هم همین است که انسان را در برابر حق، به خضوع و ادوار کند. مفسران می‌فرمایند: این جمله برای ماسبق تعلیل است؛ یعنی اگر شما به آن ایمان نیاورید، بدانید که از شما بهتر و داناتر به آن ایمان آورده‌اند. قرآن به قدری بلندمرتبه و پر محتواست که هنگام تلاوت خضوع دانشمندان را به دنبال دارد.

وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ﴿١٠٨﴾

و می‌گویند: (پیروان حق) منزّه و پاک است پروردگار ما، که یقیناً وعده هایش انجام شدنی است. (۱۰۸)

در تورات و انجیل، بارها وعده‌ی آمدن پیامبر خاتم داده شده بود. این آیه اشاره به آن است که برخی اهل کتاب، چون تحقق وعده‌ی الهی را می‌دیدند، به تسبیح خدا و سجود خاشعانه می‌پرداختند.

وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ﴿١٠٩﴾

و (آنها) گریه کنان به رو در می‌افتند، و (تلاوت این قرآن) بر فروتنی و خشوع شان می‌افزاید. (۱۰۹)

یعنی آن گروه علمای ربانی هنگام شنیدن قرآن سجده‌کنان بر روی درمی‌افتند، از شدت تأثیرپذیری به استماع آیات الله متعال می‌گیرند و شنیدن قرآن بر فروتنی، خشوع و نرم‌دلی آن‌ها برای پروردگارشان می‌افزاید.

در «تفسیر انوار القرآن» در مورد آیه مبارکه نوشته است: اگر شما مشرکان به قرآن ایمان نیاورید، پروایی نیست زیرا کسانی که از شما بهترند به آن ایمان آورده‌اند، ایشان دانشمندانی هستند که کتاب‌های پیشین را خوانده، اوصاف قرآن و پیامبر ص را در کتب‌شان مطالعه کرده، حقیقت وحی و علایم نبوت را شناخته و قدرت تمییز میان حق و باطل را دارا شده‌اند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (110 الی 111) در مورد اینکه الله را چگونه به فریاد بخوانیم؟ با یکا یک اسمای حسنی، به بحث گرفته شده است.

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١١٠﴾

بگو: «الله» را بخوانید یا «رحمان» را بخوانید، هر کدام را بخوانید، پس (فرقی ندارد) برای او نامهای نیکوست، و نمازت را نه زیاد به صدای بلند بخوان، و نه آن را خیلی با صدای آهسته بخوان، و میان آن دو؛ راهی (معتدل) برگزین. (۱۱۰)

باید یاد آور شد که:

اسلام، دینی میانه و معتدل است، حتی قرائت نمازش باید با صدایی میانه و معتدل باشد. طوری که می‌فرماید: «وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۱۰)» نمازت را بلند یا آهسته بخوان، و بلکه میان آن دوراهی پیش گیر (که میانه‌روی و اعتدال است).

شان نزول آیه مبارکه:

ابن عباس (رض) در شأن نزول آیه کریمه می‌فرماید: «روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم در مکه نماز می‌خواندند پس در دعای خود گفتند: «یا الله! یا رحمان!». مشرکان که این دعایشان را شنیدند، گفتند: به‌سوی این صائبی بنگرید که ما را از خواندن دو خدا نهی می‌کند اما خود او دو خدا را می‌خواند! پس خداوند متعال نازل فرمود: «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ» (الإسراء: 110). «بگو: الله را بخوانید یا رحمان را» هیچ ایراد و اشکالی ندارد «هر کدام را که بخوانید» یعنی: هر اسمی از اسمای حسنی حق تعالی را که بخوانید خوب است و در خواندن آن بر راه درست و صواب قرار دارید؛ از جمله خواندن الله و رحمان را؛ که خواندن هر دو جایز و نیکوست «زیرا برای او نامهای نیکوست» معنی نیکو بودن نامهای حق تعالی، استقلال هر یک از نامهای او به وصف جلال و بزرگی است.

یاد آور می‌شویم که اسمای حسنی حق تعالی - چنان‌که در حدیث صحیح آمده است - نودونه اسم است «و نمازت را» یعنی: قرائت نمازت را «نه با صدای بلند بخوان و نه با صدای آهسته و میان این» و آن «راهی بجوی» یعنی: راهی میانه بجوی پس نه به آواز بسیار بلند بخوان و نه بسیار آهسته.

گفتنی است که این حکم مربوط به نمازگزار منفرد است اما امام باید در دو رکعت اول نمازهای بامداد، مغرب و عشاء و نیز در دو رکعت جمعه و عیدین، قرائت را به آواز بلند بخواند تا کسانی که در پشت سر او هستند، صدای او را بشنوند. ابن عباس (رض) در بیان شأن نزول این بخش از آیه می‌گوید: این حکم هنگامی نازل شد که رسول الله صلی الله علیه وسلم در مکه به حال اختفا به سر می‌بردند و چون در آن وقت مشرکان صدای قرائت قرآن را می‌شنیدند، هم قرآن را دشنام می‌دادند، هم کسی که آن را نازل کرده و هم کسی که آن را برای مردم آورده است؛ پس پروردگار نازل فرمود که: «نمازت را به آواز بلند بخوان» که مشرکان بشنوند و قرآن را دشنام دهند، «همچنان آن را آهسته بخوان» که یارانت آن را نشنوند بلکه در میان این و آن، شیوه‌ای میانه بجوی. بعد از آن امت نیز به رعایت این شیوه ملزم شد تا همیشه شرایط و ظروف اولیه نزول قرآن را به خاطر داشته باشد.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الدُّنْيَا وَكَبِّرَهُ تَكْبِيرًا ﴿١١١﴾

و بگو: ستایش پروردگاری را سزاست که نه فرزندی (برای خود) گرفته و او را در فرمانروای عالم هیچ شریکی نیست، و بخاطر ناتوانی (و ذلت حامی و) سرپرستی برای او نیست، و او را به شایستگی بزرگ بشمار. (۱۱۱)

نفی فرزند از پروردگار با عظمت، در مقابل یهود و مسیحیت است، و نفی شریک در مقابل قریش و نفی ولی در مقابل برخی از مجوسان و ستاره پرستان است.

شأن نزول آیه 111:

688- ابن جریر از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است: یهود و نصاری مدعی بودند که خدا (فرزند دارد و مشرکان عرب برای خدا شریک قرار داده بودند و می‌گفتند: «أَبِيكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ تَمَلِكُهُ وَمَا مَلَكَ» «خدایا! تو را فرمان برداریم تو را شریکی نیست مگر شریکی که در تسلط توست، خود او و آنچه در اختیار دارد از آن توست». صابئین و مجوس می‌گفتند: اگر شریک‌های خدا وجود نداشت، خدا حقیر و ناتوان بود. آنگاه آیه وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ نازل شد. (طبری 22854 روایت کرده مرسل است).

اختتام و پایان سوره:

خوانندگان محترم! این سوره، با تسبیح خداوند آغاز شد و با حمد و تکبیر او پایان گرفت، چنانکه سوره‌ی مؤمنون نیز با رستگاری مؤمنان آغاز شده، «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» و با رستگار نشدن کفار، پایان گرفته است. «لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ». سوره لاسراء با سخن گفتن از قرآن و صحبت کردن از حق اصیل موجود در آن به پایان می‌آید، قرآنی که بخش‌بخش و بندبند نازل گردیده است تا پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن را بر مردمان در زمان طولانی برابر مناسبات و مقتضیات بخواند، و مردمان متأثر از آن شوند و استفاده برند و آن را بفهمند و بدان پاسخ گویند، پاسخگویی زنده و واقعی و عملی. کسانی که قرآن را دریافت میدارند و می‌پذیرند کسانی که پیش از قرآن دانش و بینش بدیشان عطاء گردیده است. همچون کسانی با خشوع و خضوع قرآن را می‌پذیرند و تا آنجا از آن متأثر می‌گردند که به گریه و سجده می‌افتند. خداوند این سوره را با حمد و ثنای خدائی پایان می‌دهد که فرزندی را برای خود برنگزیده است، و شریکی در ملک و

مملکت خود نداشته است، و به سبب خواری و ناتوانی سرپرستی برای خویش انتخاب ننموده است... همانگونه که این سوره را با تسبیح و تقدیس خود آغاز کرده بود.

ومن الله التوفيق

فهرست موضوعات و مطالب سُورَةُ الْإِسْرَاءِ

1	سُورَةُ الْإِسْرَاءِ	وجه تسمیه
2		فضیلت سوره الإسراء
3		تعداد آیات کلمات و حروف سوره الإسراء
4		محتوای سوره الاسراء
5		ارتباط سوره اسرا با سوره نحل
6		داستان سفر زمینی و آسمانی
7		حرکت های مقدّس، باید از راه های مقدّس باشد
8		«بَارَكْنَا»
9		شان نزول آیه «اسراء»
10		موضوعات آیات (1 الی 11) موضوع اسراء، تورات موسی، احوال بنی اسرائیل در تاریخ و اهداف قرآن .
11		مدت حیات نوح علیه السلام
12		تعداد اشخاص در کشتی
13		صبر و تحمل نوح علیه السلام در مقابل تکذیب قومش
14		از خصوصیات های خاص نوح علیه السلام
15		موضوعات مطروحه در آیات متبرکه (12 الی 17) نعمتهای پروردگار با عظمت بر ما و دلایل قدرت او.
16		گلوبند قرار گرفتن نامه اعمال
17		خصوصیات نامه اعمال
18		انواع نامه اعمال
19		حقیقت نامه اعمال
20		نحوه تسلیمی نامه اعمال
21		تصویر امام قرطبی از صحنه محاسبه
22		انسان در انتخاب راه، آزاد است
23		سرنوشت اهل فترت و نوزادان کافران در آخرت
24		سرنوشت اولاد مشرکین
25		«مُتْرَفِيهَا»: مُتْرَفِين
26		موضوعات آیات (18 الی 21) در مورد مجازات دنیا خواهان و مکافات خدادوستان.

27	شرط سعادت اخروی، ایمان و تلاش است!
28	موضوعات آیات (22 الی 30) اصول تنظیم کننده ی جامعه ی اسلامی، توحید، اساس ایمان، پیوند خانواده مسلمان با ارکان جامعه .
29	ارشادات رسول الله صلی الله علیه وسلم بر نیکی با والدین دوست داشتن و با شفقت بودن با آنها
30	اطاعت از آنان
31	سرپرستی آنان
32	نیکی کردن به آنها
33	آنان را به اسمشان صدا مکن
34	دعاء برای آنان در زمان حیات و پس از مردن ایشان
35	احسان و نیکی با دوستان پدر و مادر پس از وفاتشان
36	موضوعات آیات (31 الی 39) منع نمودن : زنا، ریختن خون ناحق، نگهداری اموال یتیمان، وفا به عهد، پیمانہ ی درست و وزن دقیق در خرید و فروش .
37	دین اسلام، پشتیبان محرومان، ضعیفان و یتیمان است
38	موضوعات آیات متبرکه (45 الی 55) مشرکان و انکار کردن دوباره زنده شدن.
39	موضوعات آیات (56 الی 60) خواسته ی حسی و معجزه ی مادی مشرکان عرب را هم چون پیشینیان - بی اساس می شمرد.
40	موضوعات آیات متبرکه (61 الی 70) قصه ی آدم ع با ابلیس، فرشتگان و پیروی از دستور الله،
41	کرامت چیست
42	موضوعات آیات (71 الی 77) قیامت و منظره ی آن روز، تلاش مشرکان برای بیرون راندن پیامبر از مکه .
43	موضوعات آیات (78 الی 85) فرمان شب زنده داری، به مقام محمود و شفاعت عظمی، و این که قرآن، روح و قلب و درون را از دردهای حسی و معنوی و هرگونه غبار و کدورت پاک میدارد .
44	مقام محمود
45	روح چیست
46	موضوعات آیات (86 الی 93) اگر تمام جن و انس با هم دست به هم کنند که همانند قرآن را بیاورند هرگز نخواهند توانست.
47	خواهشات جاهلانه و غیر منطقی کفار در مورد معجزه

48	موضوعات آیات متبرکه (90 الی 93) برخی از خواہشت جاہلانہ و غیر منطقی کفار
49	موضوعات آیات (94 الی 100) دربارہ سایر شبہات مشرکان و علت واهی و بی اساس ایمان نیاوردن آنان.
50	بہانہ های کفار در نیاوردن ایمان
51	رسالت و پیامبری از جانب خداست و انتخابی نیست
52	ہدایت تنها بہ علم، عقل و استدلال نیست، توفیق الہی نیز می‌خواہد.
53	موضوعات آیات (101 الی 109) در بارہ معجزات نہ گانہ ی موسی ع و چگونگی فرود آمدن قرآن و نابودی فرعون و فرعونیان .
54	موضوعات آیات متبرکہ (110 الی 111) اللہ را چگونه بہ فریاد بخوانیم؟ با یکا یک اسمای حسنی

مکتی بر بعضی از منابع و مأخذها

1- تفسیر صفوة التفسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسندہ در تدوین این تفسیر از مهم‌ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جملہ: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفادہ بعمل آورده است.

2- تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص ہروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیدہ ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و ہبہ الزحیلی می باشد. سال نشر: 1389 ہجری قمری - محل نشر: احمد جام - افغانستان

3- تفسیر المیسر:

تألیف: دکتر عایض بن عبداللہ القرنی (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 ہجری) انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ: 1395 هـ.

4- تفسیر کابلی

تفسیر کابلی (ترجمہ فارسی ترجمہ عثمانی) مفسر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمہ اللہ علیہ، مترجم: شیخ الہند حضرت مولانا محمود الحسن رحمہ اللہ علیہ، ترجمہ دری / فارسی: جمعی از علمای افغانستان.

5- تفسیر معالم التنزیل - بغوی:

تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 ہجری قمری) این تفسیر بہ زبان عربی نوشته شدہ، واز تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

6- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 ہجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 ہجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشہور بہ «زاد المسیر»،

تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.

7- البحر المحيط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745ق) مشهور به ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» به زبان عربی می باشد. وی به تحقیق پیرامون کلمات هر آیه و اختلاف ترکیب ها و بلاغت ، توجه خاصی مبذول داشته است .

8- تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:

تفسیر القرآن العظیم : تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774ق) مشهور به ابن کثیر. که از علماء ممتاز و محقق قرن هشتم به شمار می آید . (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامی می فرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).

9 - تفسیر بیضاوی:

یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» تألیف شیخ ناصر الدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ) در قرن هفتم هجری این تفسیر به زبان عربی تحریر یافته است . و در سال (1418 ق یا 1998 م) دار إحياء التراث العربی - بیروت - لبنان بچاپ رسیده است .

10- تفسیر الجلالین « التفسیر الجلالین»:

جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م . ناشر: مؤسسة النور للمطبوعات مکان نشر : بیروت - لبنان) این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی واز معدود تفاسیری است که توسط چند عالم نوشته شده باشد.

11- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

علامه أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری، ناشر: دار المعرفة ، محل نشر: بیروت) شیخ طبری یکی از محدثین ، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.

12- تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جُزَی (متوفی 741ق) (ناشر: شركة دار الأرقم بن أبیالأرقم ، بیروت - لبنان) یکی از موجزترین و در عین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

13 - تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السلیم إلی مزايا الكتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) از علمای ترک نژاد می باشد. (محل طبع مکتبة الرياض الحدیثه بالرياض) .

14- تفسیر فی ظلال القرآن:

تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ) . سال نشر 1408 ق یا 1988 م. ناشر: دار الشروق، مکان نشر ، بیروت - لبنان

15- تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: عالم و محقق مشهور اندلس (اسپانیا) علامه ابو عبد الله محمد بن احمد بن بکر بن فرح القرطبی (متوفی سال 671 هجری) هدف اساسی وی از تألیف این تفسیر استنباط احکام و مسائل فقهی از قرآن کریم بوده است .

16- تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

17- تفسیر خازان:

نام تفسیر: « لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازان » تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری می باشد).

18- روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق) سال نشر: 01 یانیر 2007 محل نشر، اداره الطباعة المنيرية تصویر دار إحياء التراث العربي.

19- جلال الدين سيوطي:

«الاتقان في علوم القرآن» تفسیر الدار المنثور في التفسیر با لمأثور « مؤلف : حافظ جلال الدين عبد الرحمن بن ابى بكر سيوطي شافعي . (۱۴۴۵ - ۱۵۰۵م) مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف 1426 هـ المدينة المنوره

20- زجاج: « تفسیر معانی القرآن فی التفسیر »:

مؤلف: الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السرى بن سهل الزجاج البغدادي است. (241 هجری - 311 هجری 855 - 923 میلادی)

21- تفسیر ابن عطية:

نام کامل تفسیر: « المحرر الوجيز في تفسیر الكتاب العزيز ابن عطية» بوده مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطية الأندلسي المحاربي (المتوفى: 542هـ) سال نشر: سنة النشر: 1422 - 2001 ، دار ابن حزم.

22- تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بَصْرِي (61 هـ - 118 هـ ، 680 - 736 م) . وی از جمله تابعین بوده ، که در علوم لغت ، تاریخ عرب ، نسب شناسی ، حدیث ، شعر عرب ، تفسیر ، دسترسی داشت . و در ضمن حافظ بود ، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود . امام احمد حنبل درباره او می گوید: «او با حافظه ترین اهل بصره بود و چیزی نمی شنید مگر اینکه آن را حفظ می کرد ، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب المثل بود . او در عراق به مرض طاعون در گذشت .

23- تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری.

« تفسیر الكشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقوال فی وجوه التأویل » مشهور به تفسیر کشاف . مؤلف : جار الله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته بچاپ رسید ، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر ، و در سال های ۱۳۰۷ ، ۱۳۰۸ ، و ۱۳۱۸ در قاهره به چاپ رسیده است . محل نشر: انتشارات دار إحياء التراث العربي.

24- تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی). تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است. سال طبع هفتم: 1402 هـ - 1981 م - محل طبع: دار القرآن الکریم، بیروت - لبنان.

25- مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوي على تفسير الجلالين في التفسير القرآن الكريم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است. سال و محل طبع: : بالمطبعة العامرة الشرفية سنة 1318 هجرية.

26- سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس في التفسير (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم‌ترین و اثرگذارترین آثار حوی به شمار می‌آید. سال نشر: 1424 ق یا 2003 م، محل نشر قاهره - مصر - موسسه دار السلام

27- تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، شیخ الإسلام فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ) تفسیر کبیر مهم‌ترین و جامع‌ترین اثر فخر رازی و یکی از چند تفسیر مهم و برجسته قرآن کریم به زبان عربی است.

28- تفسیر سدی کبیر:

تفسیر سدی کبیر اثر «ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر، متوفای ۱۲۸ هجری قمری از مردم حجاز است که در کوفه می‌زیست. وی مفسری عالی‌قدر و نویسنده‌ای توانا در تاریخ، بخصوص درباره‌ی غزوات (جنگ‌های) صدر اسلام است. از تفسیر او به نام «تفسیر کبیر» یاد می‌شود که از منابع سرشار تفاسیری است که پس از وی به رشته‌ی تحریر در آمده است. «جلال الدین سیوطی» به نقل از «خلیلی» می‌گوید: سدی، تفسیر خود را با ذکر سندهایی از «ابن مسعود» و «ابن عباس» نقل کرده است و بزرگانی چون «ثوری» و «شعبه» از او روایت کرده‌اند.

29- تفسیر المحرر الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز:

مؤلف: ابومحمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی معروف به ابن عطیه اندلسی (481 - 541 هجری)

30 - تفسیر فرقان

تألیف: شیخ بهاء الدین حیسنی

31 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی

نویسنده: شیخ‌زاده، محمد بن مصطفی: زبان: عربی
ناشر: دار الکتب العلمیة

سایر نویسندگان: نویسنده: بیضاوی، عبدالله بن عمر - مصحح: شاهین، محمد عبدالقادر - نویسنده: شیخ‌زاده، محمد بن مصطفی.

32 - تفسیر گلشاهی

مؤلف: دکتر أناطواق آخوند گلشاهی

موضوع: ترجمه و تفسیر کامل قرآن کریم
33 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی

نویسنده : شیخ زاده، محمد بن مصطفی

زبان : عربی

34 - تفسیر مجاهد

تفسیر مجاهد، اثر ابوالحجاج مجاهد (21 - متوفی 102 یا 103 یا 104 یا 105 ق)
فرزند جبر و یا جبیر مکی مخزومی از مفسران تابعین و علمای علوم قرآنی است.

35- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع : 26 Jan 2016

36- صحیح مسلم - و صحیح البخاری:

گردآورنده : مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری
قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری : حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن

ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

37- تفسیر نور دکتور مصطفی خرم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتور مصطفی خرم دل از کردستان:
(متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).

38- مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته : او اهل اصفهان بود

اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات

کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که

راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297 ، وأساس
التقدیس صفحه 7).

39- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:

شیخ حسنین محمد مخلوف (751 هـ - 812 ق) ، اسباب نزول، علامه جلال الدین

سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام) .

ترجمه و تفسیر سُورَةُ الْإِسْرَاءِ

تتبع و نگارش: امین الدین « سعیدی- سعید افغانی »

مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان

و مسؤل مرکز فرهنگگی د حق لاره - جرمنی

ایمیل ادرس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**